



مردی  
برای  
تمام تاریخ

علیرضا افشاری

امروز، تکلیف عموم ملت ایران از وضع و شریف و کوچک و بزرگ  
است که با جان و دل به دولت ملی و نهضت ملی کمک کنند و از بذل  
جان و مال در راه توفیق نهضت خودداری نورزند.

علامه دهخدا / روزنامه‌ی باختر امروز / ۹ تیر ۱۳۳۲



مردی  
برای  
تمام تاریخ

# مردی برای تمام تاریخ

زندگی‌نامه‌ی دکتر محمد مصدق

به کوشش علیرضا افشاری

انتشارات مرسا

۱۳۷۹



نشر مرسا

صندوق پستی ۴۵۴-۱۳۱۴۵

مردی برای تمام تاریخ  
زندگی‌نامه‌ی دکتر محمد مصدق  
به کوشش علیرضا افشاری  
۳۰۰۰ نسخه

چاپ نخست، زمستان ۱۳۷۹  
۶۹۰ تومان

شابک: ۶-۳۸-۶۹۲۷-۶۴۶-۹۴۶ ISBN: 964-6927-38-6

حق چاپ و نشر محفوظ و مخصوص مولف است

افشاری، علی‌رضا، ۱۳۵۳ -  
مصدق /گردآورنده علی‌رضا افشاری -- تهران:  
نشر مرسا، ۱۳۷۹.  
۱۲۸ ص

۶۹۰۰ ریال: ISBN 964-6927-38-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
۱. مصدق، محمد، ۱۲۶۱ - ۱۳۲۵، ۲. ایران --  
تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷. الف. عنوان  
DSR ۱۵۱۵/الف ۹۵۵/۰۸۲۴  
کتابخانه ملی ایران ۷۹-۱۱۶۳

بیست و نهم اسفندماه ۱۳۷۹ خورشیدی  
پنجاهمین سالروز ملی شدن صنعت نفت را  
گرامی می‌داریم

**کتابخانه مصدق [t.me/ket1332](https://t.me/ket1332)**

## در اندیشه‌ی پیش‌گفتار

دکتر محمد مصدق، دولت بیست و هشت ماهه‌اش و انبوه کارشکنی‌های مخالفان اصلاحات در مقابل صداقت و مدیریتش، تاکنون انبوهی از مقاله‌ها و تفکرات اندیشه‌مداران را به خود اختصاص داده است. اما بی‌گمان از دید بسیاری که رفتارهای کلان یک شخصیت را در هاله‌ای از گذشته و تجربیات فردی تأویل می‌کنند، آشنایی با چهارچوب‌های زندگی شخصی او، ضرورتی به نظر می‌رسد که برای کنجکاوان این شخصیت ملی غیرقابل‌گریز است. چه این که بسیاری از مصلحان و پاک‌نهادان، جایی در میان همین زندگی، بر بازسازی و اصلاح پیرامون خویش مصمم شده‌اند. حتّاً با گریز از این حقیقت، دریافت نحوه‌ی زندگی یک انسان برجسته، یکی از بزرگترین تجربیات تاریخ بشر را رقم می‌زند، باری که تاکنون بر دوش تاریخ و تاریخ‌نگاران بوده است و خواهد بود.

این نوشته، پیش‌تر و در حقیقت به همین منظور، در قامتی خلاصه شده در روزنامه‌ی «پیام آزادی»، به یاد سی و سومین سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق و در روزهای چهاردهم تا هفدهم اسفندماه ۱۳۷۸ خورشیدی به چاپ رسید؛ در قامتی که آرزو داشتم تا اندکی به این ابهامات تاریخی پاسخ گوید و حتّاً راه را برای درک اندیشه‌های یک تفکر ملی باز گشاید.

در این نوشتار از کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگونی بهره بردم. باور دارم

که کتاب «مصدق» به کوشش علی جانزاده، «روزشمار تاریخ» به کوشش باقر عاقلی و هم‌چنین «۳۷ سال» استاد احمد سمیعی، حرف‌های بیشتری برای گفتن داشت. عکس‌های چاپ شده نیز به آرشیو شخصی حسن قریشی تعلق دارد که از او سپاسگزارم. و در آخر، دوست سفر کرده‌ام را ستایش می‌کنم که مشوق من بود برای تهیه‌ی مجموعه‌ای که سال‌هاست به آن می‌اندیشم.

نظرها و پیشنهادهای خوانندگان ارجمند را که از طریق ناشر به دست من برسد، بر دیده‌ی منت می‌نهم.  
پیروز باشید.

**علیرضا افشاری**

روستای جیرود

نوروز ۱۳۷۹ خورشیدی



کمتر از نیم قرن است که ملت ایران دکتر مصدق را به پیشوایی خود برگزیده است. کیست که در سیاست این مملکت وارد باشد و سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشته باشد و اسم دکتر مصدق را در مبارزات حیاتی و عظیم ملی نشنیده باشد؟ نام او با مشروطیت ایران همیشه همراه بوده و تنها کسی است که در مبارزات اصولی خود، سرسختی و مجاهدت ممتد و طولانی نشان داده و با نفوذ اجانب همیشه جنگیده است.

دکتر حسین فاطمی، سرمقاله‌ی «باختر امروز»، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰

من نمی‌دانم دولت چرا می‌ترسد از این که به مردم بگوید در یک جنگ بزرگ مرگ و زندگی وارد شده‌ایم؟ چرا وحشت دارد از این که صاف و صریح ملت را با خبر کند از این که در این مبارزه یا باید همه چیز را از دست داد یا باید استقلال و آزادی را حفظ کرد؟

دکتر حسین فاطمی، سرمقاله‌ی «باختر امروز»، اول اسفند ۱۳۳۰

## فهرست

- بخش یکم: مبارزه با استعمار، استعمار و استبداد..... ۱
- بخش دوم: تلاش برای اصلاحات در جهت منافع ملی..... ۱۵
- بخش سوم: مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری  
انگلستان را لرزاند..... ۲۹
- بخش چهارم: مردی برای تمام تاریخ..... ۵۱
- بخش پنجم: پیوست‌ها..... ۷۷
- بخش ششم: تصویرها..... ۹۷

این کتاب پیش کش می شود به

همه ی فرزندان مرزپرگهر

و

سید محمد خاتمی



مبارزه با استبداد، مبارزه با استبداد

«...من ایرانی و مسلمانم و علیه هر چه که ایرانیّت و اسلامیت ما را  
تهدید کند تا زنده هستم، مبارزه می‌نمایم.»

دکتر محمد مصدّق

ما در بین رجال ایران از همه بیشتر نسبت به دکتر مصدق خوشبین هستیم.

محمد مسعود - مدیر روزنامه‌ی «مرد امروز»

محمد مصدق به روز ۲۹ اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۱ هجری خورشیدی در تهران متولد شد. پدرش، میرزا هدایت آشتیانی، وزیر دفتر استیفا در دوران ناصری و از رجال تجددطلب و پیروان میرزا تقی خان امیرکبیر و مادرش، ملک تاج خانم نجم السلطنه، بنیان گذار بیمارستان نجمیه‌ی تهران و از نوادگان عباس میرزا، ولی عهد بهادر قاجار بود.

پس از مرگ پدرش (به سال ۱۲۷۱ خورشیدی) در ده سالگی، تصدی استیفای خراسان به وی محول گردید. متصدیان استیفا یا مستوفیان ایالات و ولایات که به نام محل کارشان نامیده می شدند (مثلاً، مستوفی خراسان در این مورد)، صاحب منصبان عالی رتبه‌ی وزارت مالیه بودند که وظایف آنها عبارت بود از رسیدگی به کلیه‌ی حساب‌های ایالات و ولایات مربوطه و تهیه‌ی دستورالعمل امور مالی یا بودجه‌ی ایالتی (در دوران قبل از مشروطیت، اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید به سن و سال نبود، چه بسیاری از مشاغل در حیات رجال و یا پس از مرگشان، برای قدردانی به فرزندان آنها محول می گردید و چنانچه به واسطه‌ی کمی سن نمی توانستند متصدی کار بشوند، پدر و در نبود او، شخص دیگری کفالت می کرد تا زمانی که آنها بتوانند خود انجام تکالیف شغلی را بر عهده گیرند).

در بدو امر، سر رشته داری که سالها نزد مستوفیان خراسان بود به عنوان راهنمای محمد برگزیده شد، ولی چیزی نگذشت که خود مسلط به کار گردید و به زودی به شهادت اسناد موجود، در زمره‌ی

کاردان‌ترین مستوفیان قرار گرفت و صحت عمل و امانت و درستکاری وی، زبانزد خاص و عام گردید. پس از آن بود که علاقه‌اش به علوم جدید و آشنایی او با افکاری که زمینه‌های نسبی انقلاب بزرگ مشروطیت را پی‌ریزی کردند، باعث شد تا شغل آبا و اجدادی را کنار بگذارد و دور از هر گونه مسؤلیت، با فراغت کامل در محضر استادانی چون شیخ محمد کاشانی، میرزا عبدالرزاق بغایری، غلامحسین خان رهنما و میرزا جواد قریب، در مدرسه‌ی تازه بنیان شده‌ی سیاسی به تحصیل علم بپردازد... و پس از مدتی به جرگه‌ی آزادی خواهان بپیوندد.

در پی افتتاح مجلس اول به نمایندگی مردم اصفهان انتخاب شد، اما چون سنش کمتر از سی سال بود با وجودی که برخی دیگر که کمتر از سی سال داشتند به مجلس داخل شده بودند، نخواست کرسی وکالت را اشغال نماید چون معتقد بود که اگر کسی از روز اول بر خلاف قانون وارد مجلس شود، دیگر نخواهد توانست انجام وظیفه کند و در سایر کارها هم از وی سلب اعتماد خواهد شد. پس راضی نشد که موضوع در مجلس مطرح شود و از نمایندگی اعلام انصراف کرد.

مصدق، آزادی و مشروطیت را به خاطر کرسی و مقام نمی‌خواست و حتا در دوران وکالت مجلس، حقوق دوره‌ی نمایندگی خود را به خرید کتاب برای افزودن به مجموعه‌ی اهدایی قبلی خودش که در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی نگاه‌داری می‌شد، تخصیص داد و در دوران نخست‌وزیری هم هیچ حقوقی نگرفت و حتا خرج سفر به لاهه‌ی خود و فرزندانش را، شخصاً تقبل کرد.

وی همراه با بسیاری از کوشندگان راه آزادی معتقد بود که در هر کشور وجود احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند و در به وجود آمدن انجمن‌های مدافع آزادی و مشروطیت کوشش فراوان نمود. در ۱۲۸۶ برای مدت کوتاهی به عضویت «جامع آدمیت» درآمد و مدتی بعد نیز به «مجمع انسانیت» - که توسط گروهی از رجال آشتیان و گزگان، از جمله مستوفی‌الممالک تشکیل شده بود - وارد شد و نیابت ریاست آن را قبول کرد. گفتنی است، برخلاف سخنانی که در سالیان اخیر زده می‌شود، جامع آدمیت میرزا عباس قلی خان قزوینی هیچ‌گونه ارتباطی با فراماسونری نداشت. با شروع استبداد صغیر، مدتی متواری و مخفی بود و با وجودی که هر لحظه امکان توقیف و نابودی وی می‌رفت، حاضر به شرکت در تحصن سفارت انگلیس نگردید. در اولین فرصت برای تحصیلات عالی به سپار اروپا شد و نزدیک به دو سال در مدرسه‌ی علوم سیاسی پاریس مشغول به تحصیل گردید. بعد به علت بیماری و احتیاج به استراحت، به ایران برگشت.

محمد مصدق، پس از مراجعت مجدد به اروپا در شهر نوشاتل سوییس به تحصیل علم حقوق پرداخت و قبل از جنگ بین‌الملل اول، در علم حقوق دکترا گرفت (رساله‌ی دکترای وی "وصیت در حقوق اسلام" بود) و پس از طی دوران کارآموزی، موفق به گرفتن گواهی‌نامه‌ی وکالت دادگستری از کانون وکلای نوشاتل گردید. پس از بازگشت به ایران بنا به دعوت دکتر ولی‌الله خان نصر، رییس مدرسه‌ی علوم سیاسی با سمت استادی در آن مدرسه به تدریس پرداخت و در همین دوران کتاب "دستور در محاکم قانونی" را به منظور کمک به تحوّل و توسعه‌ی قوه‌ی قضاییه‌ی نوپنیا ایران - که به همت



۶/ مردی برای تمام تاریخ

روشنفکران مشروطه خواه بنیان گذاری شده بود - برای تدریس در آن مدرسه نوشت.

تازه خبر الغای کاپیتولاسیون در ترکیه به ایران رسیده بود و با وجود آن که این رژیم استعماری در ایران نیز اجرا می شد، اکثریت مردم از شکل و معنای آن ناگهان بودند. مصدق برای روشن شدن اذهان و آماده کردن زمینه برای الغای کاپیتولاسیون در ایران، در مهرماه ۱۲۹۳، رساله ای به نام "کاپیتولاسیون و ایران" نوشت و منتشر کرد و خواهان الغای این رژیم استعماری گردید.

وی جهت توسعه ی اقتصاد ملی که یکی از اهداف انقلاب مشروطیت بود، به تقاضای عده ای از تجار که مایل به فعالیت اقتصادی جمعی، از طریق تشکیل شرکت های تجاری بودند و راهنمایی برای تشکیل شرکت در دسترس نداشتند، رساله ی دیگری به نام "شرکت سهامی در اروپا" منتشر کرد. اکثر اوقات او به تحقیقات و مطالعات علمی می گذشت و می کوشید تا ثمره ی تحصیلات خود را به هم میهنان عرضه کند و در همین زمینه، همراه با شادروان حاج میرزا یحیا دولت آبادی و عده ی دیگری که در خارج تحصیلاتی کرده بودند به انتشار مجله ای به نام "مجله ی علمی" مبادرت نمود که ۱۵ شماره ی آن منتشر شد. این مجله از لحاظ شکل و محتوا و تنوع مطالب یکی از آموزنده ترین نشریات پس از مشروطیت است.

(۲)

رهبرم علی و پیشوایم مصدق است. مرد آزاد، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید.

مجموعه ی آثار «دکتر علی شریعتی»، جلد ۲

مصدق به سال ۱۲۹۶، معاون وزارت مالیه و رییس اداره ی کلی

مبارزه با استعمار، استعمار و استبداد / ۷

محاسبات شد و تا سال ۱۲۹۷، به عنوان معاون وزارت مالیه باقی ماند. در این دوران نیز با وجود کارشکنی های مرتجعان به صورت معاونی مستقل، بدون آن که به هوا و هوس های وزیرانی که با کابینه های مختلف در حال رفت و آمد بودند، وقعی نهد، گام های مؤثری را در راه بهبود وضع مالیه و مبارزه با نادرستی ها و جلوگیری از پرداخت های خلاف مصلحت کشور برداشت. از جمله، پرداخت مبلغ گزافی معادل یک صد و هشتاد هزار تومان به امیربهادر جنگ را که مدعی بود در دوران استبداد صغیر برای امور دولتی خرج کرده است، متوقف کرد.

در کابینه ی بعدی، یعنی کابینه ی مشیرالدوله که پس از شکست قرارداد و ثوق الدوله و برکناری او، سر کار آمد، دکتر مصدق به وزارت دادگستری منصوب شد و در تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی، وزیر عدلیه گردید. وی در راه بازگشت به تهران از راه بوشهر بود که بنا به تقاضای مردم شیراز و موافقت مشیرالدوله، والی فارس گردید و امور حکومت را از دایمی خود، شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمان فرما، داماد مظفرالدین شاه تحویل گرفت و تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این سمت باقی ماند و با خدمات خود در استقرار امنیت و جلوگیری از باج گیری متنفذان، محبوب اهالی فارس شد.

مصدق، در این مدت همیشه با سه هزار و پانصد تن قوای پلیس استعماری جنوب که در اختیار انگلیس ها بود، کشمکش داشت. این پلیس به صورت یک قوای متشکل به فرماندهی افسران انگلیسی، از آثار قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود که به صورت تحمیلی عمل می کرد و وی منتهای کوشش خود را در عدم شناسایی آن و استرداد هر گونه آثار رسمیت که گذشتگان بدان داده بودند، نمود.

دکتر مصدق نخستین کسی بود که در برابر کودتا مقاومت کرد و تلگراف احمدشاه، دایر بر رییس الوزرای سیدضیاءالدین را منتشر ننمود. این موضوع بر سیدضیاءالدین سخت آمد و تلگراف شدیدالحن و تندی را به دکتر مصدق مخابره نمود و متذکر شد: «با قشونی که تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می شمارم». تلاش های مصدق برای انصراف احمدشاه از رویه ی منفی و اقدام به مبارزه ی مثبت علیه کودتا و جلب نظر سایر حکام در این راه به جایی نرسید و از این رو، استعفا داد. در تاریخ دوّم فروردین ماه ۱۳۰۰ خورشیدی، از سلطان احمدشاه جواب رسید که: «استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رییس الوزرا قبول شد، لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام الملک تفویض نموده و فوراً حرکت نمایید - شاه».

پس از آن ناچار از شیراز خارج شد و چون دستور توقیف او صادر شده بود و مراتب توسط ژاندارم هایی که مأمور این کار بودند نزدیک اصفهان به اطلاعش رسید، مدتی در چهار محال و بختیاری، در میان ایل بختیاری ماند. پس از سقوط کابینه ی سیدضیاءالدین، در کابینه ی قوام السلطنه به وزارت دارایی منصوب شد اما مدت چند ماه این پست را به علت وجود آرمیتاژ اسمیت، مستشار انگلیسی مالیه در آن وزارت خانه قبول نکرد. پس از رفتن مستشار انگلیسی در آبان ۱۳۰۰ خورشیدی، مجلس شورای ملی اختیاراتی را که شرط قبول وزارت قرار داده بود، جهت اصلاح تشکیلات وزارت دارایی به او داد و او هم این مقام را قبول کرد. ولی دو ماه بعد، در جلسه ی ۲۹ دی ماه بین او و بعضی از وکلای مجلس شورای ملی به خاطر این اختیارات بحث تندی در گرفت. مصدق پس از ایراد نطق تندی بی هوش شد.

قوام السلطنه، رئیس الوزرا به حمایت از وزیر مالیه خود به مخالفان پاسخ داد و از کار کناره گیری نمود.

پس از کناره گیری قوام السلطنه، اکثر نمایندگان به رئیس الوزرای مشیرالدوله ابراز تمایل کردند و اول بهمن ماه، فرمان رئیس الوزرای مشیرالدوله (حسن پیرنیا) صادر شد.

مشیرالدوله، از مصدق خواست تا فرمان فرمایی ایالت آذربایجان را که وضعیتی بحرانی و ناامن داشت عهده دار شود. مصدق این شغل را تنها به شرطی که قشون، تحت امرش باشد پذیرفت. با موافقتی که سردار سپه، وزیر جنگ به ناچار در این مورد نمود، مصدق به آذربایجان حرکت کرد و به عنوان آخرین تیر ترکش دولت، از ۲۸ بهمن ۱۳۰۰ زمام امور آن استان را به عهده گرفت.

کمتر کسی باور داشت که وی بتواند در این سفر موفقیتی کسب کند، ولی با رسیدن خبر موفقیت های مصدق از آذربایجان و تسلط وی به امور این استان و جلب نظر و رضایت مردم، در اواخر بهار سال ۱۳۰۱ یعنی چند ماه پس از رسیدن او به آذربایجان، سردار سپه به فرمانده قشون آذربایجان دستور داد که دیگر از او امر و الی اطاعت نکند و مصدق هم که بدون در دست داشتن قوا، به قول مولانا به صورت «شیری بی یال و دم و اشکم» می بایست ناظر اعمال قشون باشد، بی درنگ استعفا کرده و روز ۲۰ تیر ماه ۱۳۰۱ عازم تهران شد.

در خرداد ۱۳۰۲ خورشیدی در کابینه ی مشیرالدوله که پس از استعفای مستوفی الممالک، رئیس الوزرا شده بود به وزارت امور خارجه منصوب گردید و تا مهر ۱۳۰۲ - که مشیرالدوله از سمت خویش استعفا داد - در این مقام باقی ماند.

در دوران کوتاه تصدی وزارت امور خارجه، در مقابل ادعاها و

فشارهای مداوم امپریالیسم انگلیس سرسختانه ایستاد و از جمله، مانع دست‌یابی انگلستان به برخی از جزایر خلیج فارس، مانند ابوموسا و شیخ‌شعب گردید و دولت انگلیس که قبلاً زمینه را آماده کرده بود تا به نامه‌اش در مورد این جزایر جوابی داده نشود و مسوولان با سکوت خود ادعایش را تایید کنند، ناگهان خود را مقابل جواب محکمی از ناحیه‌ی مصدق دید.

هم‌چنین مصدق حاضر نشد بر پرداخت وجوه بسیاری که آن دولت در فارس، ظاهراً برای حفظ امنیت آن ناحیه و باطناً برای پیشرفت مقاصد استعماری خود هنگام جنگ بین‌الملل اول خرج کرده بود، صحنه‌گذار و قبول کند. این وجوه را دولت بریتانیا به منظور حفظ منافع خود در مقابل رقبای جنگی و سرکوبی کسانی که علیه منافع آن دولت فعالیت می‌کردند، به اشخاصی مانند فرمان‌فرما و قوام‌الملک و عده‌ای نفع‌پرست دیگر پرداخت کرده بود و بعد به حساب این که برای حفظ امنیت ایران و امور سوق‌الجیشی آن خرج شده است - به ناحق و حثاً بدون داشتن مدرک و رسیدی از دریافت‌کنندگان که به هر حال حق قبول چنین وجوهی را نداشتند - از دولت مطالبه می‌کرد.

(۳)

دکتر مصدق تمام اوقات خود را با وجود کسالت مزاج، برای تجدید عظمت و عزت ایران و سعادت ملت مصروف می‌دارد.

آیت‌الله کاشانی (۱۳۳۰/۲/۲۹)

با استعفای مشیرالدوله پیرنیا، سردار سپه نخست‌وزیر شد و چون مصدق این پیش‌آمد را مقدمه‌ی استقرار دیکتاتوری می‌دانست، از قبول وزارت در کابینه‌ی وی امتناع کرد و چون انتخابات دوره‌ی پنجم

مجلسی شورای ملی در جریان بود، خود را از طرف اهالی تهران نامزد نمایندگی مجلس کرد.

انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی در شهرستان‌ها تحت نظر فرماندهان نظامی یا مأموران دولت، طبق رأی و نظر سردار سپه و سرلشگر خدایارخان که در این مورد مأموریتی خاص داشت، انجام گرفت و به ندرت چند تن از نمایندگان بر خلاف میل دولت انتخاب شدند، ولی در انتخابات تهران، دولت نظامی سردار سپه نتوانست دخالتی در انتخاب اشخاص مورد نظر به عمل آورد و مصدق به همراه جمعی از میهن پرستان وارد مجلس شد.

نمایندگان تهران در این دوره عبارت بودند از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق السلطنه، میرزاهاشم آشتیانی، سیدحسن مدرّس، مؤتمن الملک، سیدحسن تقی زاده، میرزااحسن معین الوزرا، سلیمان محسن اسکندری، میرزا احمد بهبهانی، قوام السلطنه و شیخ علی مدرّس. از این تعداد قوام السلطنه به علت تبعید به خارج، وارد مجلس نشد و شیخ علی مدرّس، مجتهد نامی و متقی نیز در جلسات مجلس شرکت ننمود.

در همین دوره بود که موضوع طرح ماده‌ی واحده‌ای برای تغییر سلطنت به طور غیر مترقبه، ولی با نقشه‌ی قبلی پیش آمد که مشخص بود نتیجه‌اش، استقرار کامل دیکتاتوری و استبداد خواهد شد. از بین نمایندگان تهران تنها سلیمان محسن اسکندری رأی به انقراض قاجاریه داد. چند تن از آنان در جلسه شرکت ننمودند و مصدق، مدرّس، تقی زاده، علا و دولت‌آبادی نیز در مخالفت با طرح سخن گفتند.

مصدق در بخشی از نطق مشروح خود (۹ آبان ۱۳۰۴) گفت: «...»

خوب اگر آمدیم گفتیم قاجاریه بد، خیلی خوب کسی منکر نیست، باید تغییر کند. خیلی خوب، کی باید بیاید؟ البته امروز کاندیدای مسلم ما آقای رییس الوزراست. خیلی خوب رییس الوزرا رفت مسند سلطنت را اشغال کرد آیا امروز در قرن بیستم می شود گفت یک مملکتی مشروطه است و پادشاهش مشغول کار است؟ که می تواند بگوید؟ آقایان درس خوانده ی اروپا دیده می توانند چنین چیزی بگویند؟ اگر ما سیر قهقرایی بکنیم، پادشاه، رییس الوزرا، وزیر جنگ و رییس عالی کل قوا، یک نفر را بدانیم، این استبداد صرف نیست؟ من اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه و ریز ریزم کنند و آقای سید یعقوب انوار به من هزار فحش بدهند، به این شکل رأی نخواهم داد...» ولی سرانجام ماده ی واحده با اکثریت آرا (۸۵ رأی از ۸۵ نفر عده ی حاضر) تصویب شد و به این ترتیب سلسله ی قاجاریه پس از ۱۵۳ سال سلطنت در ایران، منقرض گردید. گفتنی است، سید ابوالقاسم کاشانی که یکی از اعضای مجلس مؤسسان بود، از سلطنت پهلوی حمایت کرد.

مصدق در دوره ی ششم مجلس شورای ملی نیز وکیل تهران بود. دیگر نمایندگان مردم تهران در این دوره عبارت بودند از: حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، حسین پیرنیا (مؤتمن الملک)، سید حسن مدرّس، محمدتقی بهار، سید احمد بهبهانی، میرزاهاشم آشتیانی، حسن وثوق، شیخ العراقین بیات، فیروزآبادی، احتشام زاده و حسن مستوفی (مستوفی الممالک). در همین دوره بود که در هنگام معرفی وزیران دولت، دکتر مصدق به اعتراض نسبت به صلاحیت ذکاءالملک فروغی، وزیر جنگ و وثوق الدوله، وزیر عدلیه پرداخت و آنان را به مناسبت اعمالی که در گذشته انجام داده بودند، قابل

مبارزه با استعمار، استعمار و استبداد / ۱۳

تعقیب دانست. پس از او سید حسن مدرّس، نطق مفصل و معروف خود را درباره‌ی تاریخ ۲۰ ساله ایران و مهاجرت بیان داشت و از انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ انتقاد کرد.

مصدّق پس از اتمام دوره‌ی ششم چون دیگر در مجلس آزادی وجود نداشت و حکومت ترور و وحشت رضاخان مستقر شده بود، از اقامت در شهر صرف نظر کرد و به احمد آباد رفت. این همان دوران خفقان آوری است (پس از افتتاح مجلس هفتم به سال ۱۳۰۷) که مدرّس به دستور رضا شاه تبعید شد و مشیرالدوله، مؤتمن الملک، دولت آبادی، بهار، فیروزآبادی و دیگر افراد مستقل از سیاست کناره گیری کردند. مصدّق نیز با سپردن تعهد به نظمیّه اجازه یافت که به احمد آباد برود و به کشاورزی بپردازد.

مصدّق در سال ۱۳۱۵ خورشیدی توانست برای معالجه به برلن برود ولی چون قصد مهاجرت و دوری از وطن را نداشت و از سویی احتمال می داد که به رسم زمان، با اقامت طولانی ممکن است از گزند گزارش های مهمل مأموران نادان نظمیّه به مرکز، مصون نماند بیشتر از یک ماه و چند روز نمانده و به ایران برگشت. بالاخره روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ که برای رسیدگی به امور خانوادگی از احمدآباد به شهر آمده بود، نوبت انتقام رضاشاهی به او هم رسید و به بهانه‌ی برکناری دکتر متین دفتری از ریاست دولت که برادرزاده و داماد مصدّق بود، به دست مأموران سرپاس مختاری، رییس شهربانی و دژخیم دیکتاتوری گرفتار شد و به زندان شهربانی انتقال یافت.

وقتی صبح ششم تیرماه، او را برای استنطاق به شهربانی می بردند، مأمور مراقب در بین راه تبریک گفت و اظهار داشت که او تنها کسی است که پیش از ۲۴ ساعت مورد بازجویی واقع شده، زیرا در زندان



کسانی هستند که سال‌هاست بازداشت شده‌اند و هنوز به آن‌ها نگفته‌اند برای چه در زندانند.

رای دادگاه، زندان بیرجند بود. در این زندان با وجود بیماری شدید، ممنوع‌الملاقات بود و اجازه‌ی مطالعه‌ی هیچ‌گونه کتاب یا روزنامه‌ای را نیز نداشت تا آن‌که در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۱۹ با وساطت ولی‌عهد، محمدرضا پهلوی - و با توصیه‌ی پرون سویسی، دوست محمدرضا که عمل جراحی موفقیت‌آمیزی را در بیمارستان نجمیه از سر گذرانده بود- و به دستور رضاشاه به احمد آباد، ملک شخصی خویش انتقال یافت. وی تا پس از ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقان در جنگ دوم جهانی و سقوط دیکتاتوری، اوقات خود را در احمد آباد گذراند، تا آن‌که مردم تهران در دوره‌ی چهاردهم او را به عنوان نماینده‌ی اول خود از شانزدهم اسفند ۱۳۲۲ به مجلس فرستادند.

آلوسی برای اصلاحات در جهت منافع ملی

«من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم  
مگر برای یک مبارزه‌ی مقدّس و آن برای نیل به یک مقصود عالی  
است. در سیاست داخلی، برقراری اصل مشروطیت و آزادی و در  
سیاست خارجی، تعقیب از سیاست موازنه‌ی منفی. این هدف من بوده  
و هست و خواهد بود و تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم  
کرد.»

دکتر محمد مصدّق

نام و راه و روش دکتر مصدق، مجموعه‌ای است از مبارزه‌ی بیش از نیم قرن ملت ایران. دکتر مصدق در پی نهضت‌های پیش از خود و ادامه‌ی نهضت‌های پس از وفاتش حلقه‌ای بود برای ادامه‌ی نهضت مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار.

سخنرانی «آیت‌الله طالقانی» در احمدآباد

دکتر مصدق، در نخستین روزهای مجلس چهاردهم بار دیگر پرچم مبارزه را برافراشت و با اعتبارنامه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی، عامل سیاسی کودتای ۱۲۹۹ که پس از اشغال ایران، انگلیس‌ها او را مجدداً برای اجرای نقش جدیدی به منظور حفظ منافع خود به ایران بازگردانده و به دست سهیلی، نخست‌وزیر وقت با دخالت در انتخابات یزد به مجلس آورده بودند، مخالفت کرد.

مصدق، در شروع سخنرانی به دلیل این که شهرت داده بودند وی عضو حزب توده است، تقاضا نمود وکلای حزب توده (دکتر رادمنش و تقی فداکار) مخالفت خودشان را پس بگیرند، سپس با این جملات، سخنان خود را آغاز کرد: «دفاع از وطن واجب عینی نیست، واجب کفایی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می‌شود. من می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت بچشم، من می‌خواهم در راه وطن بمیرم، من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن شوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم. در روزنامه‌ی "رعد امروز" دیدم...». وی در نطق مشروحش به بیان اسرار کودتا و سهم و اثر انگلستان در این ماجرا

پرداخت و در ضمن، نظر بسیار دقیق و جالبی راجع به دیکتاتوری حاصل از کودتا، اظهار نمود.

سیدضیاءالدین طباطبایی در پاسخ نتوانست دلیل قانع کننده و کافی برای مشروعیت کودتا و بیگانه نبودن آن اقامه کند ولی اظهارات وی راجع به این که رد اعتبارنامه‌ی او، پایه‌ی سلطنت راست و متزلزل می‌کند و هم چنین ترس پاره‌ای از نمایندگان از تقویت «حزب توده» که مخالف جدی سید بود، در تصویب اعتبارنامه‌ی او، تأثیر به سزایی داشت. باید این را هم در نظر گرفت، انتخاب اکثریت وکیلان مجلس با نظر همان مقاماتی انجام شده بود که سیدضیاءالدین در کنف حمایت آنان قرار داشت. ولی به هر حال وقایع و حوادث بعدی نشان داد که اگر اولین اقدام نماینده‌ی اول تهران در مجلس چهاردهم توأم با موفقیت نگردید، بی‌تردید این اثر را داشت که سید را به نسل جوان مملکت معرفی نمود و پایه‌ی تبلیغات و اقدامات آینده‌ای او را سست کرد و اگر سیدضیاءالدین با آن همه فعالیت و دوندگی به مقصود نرسید و دچار شکست شد، نباید سهم دکتر مصدق را در این شکست نادیده انگاشت.

دکتر مصدق مصمم و با برنامه وارد مجلس چهاردهم شورای ملی شده و سه اصل را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داده بود: تجدید نظر و اصلاح قانون انتخابات، سیاست موازنه‌ی منفی و مبارزه با دزدی و اختلاس. در آن هنگام کمپانی‌های نفتی آمریکایی برای کسب امتیاز مراجعه کرده بودند و مذاکرات دولت ساعد با آنان، وطن پرستان را نگران کرده بود. درست هنگامی که مصدق و یارانش با دریافت اولین خبر از این ماجرا خود را برای مقابله و جلوگیری از اعطای امتیاز آماده می‌کردند، دولت شوروی نیز متوجه‌ی این

مذاکرات شد و به عنوان متقاضی جدید (برای نفت شمال) وارد صحنه گردید. حزب توده، در پناه توپ و تانک روس‌ها برای اعطای نفت شمال به شوروی، راه‌پیمایی عظیمی علیه ساعد در تهران برگزار نمود. عده‌ی زیادی از سالدات‌های شوروی داخل راه‌پیمایان بودند و در همین راه‌پیمایی بود که بی‌خبران - با توجه به ساعت ساختمان شهرداری - و عدم شناخت نخست‌وزیر، شعار "ما ساعت نمی‌خواهیم" را سر دادند.

هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ خورشیدی، دکتر مصدق در مجلس طی نطق تنیدی متذکر شد که نباید به بیگانگان امتیاز داد. هجدهم همان ماه محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر از کار کناره‌گیری کرد. مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، ابراز تمایل نمود و او قبول نخست‌وزیری را موکول به این امر نمود که پس از کناره‌گیری از نخست‌وزیری، مجدداً به مجلس بازگردد. وی به دربار احضار گردید و تشکیل کابینه از طرف شاه به او تکلیف شد. ولی مصدق از قبول زمامداری بدون داشتن اختیارات ویژه معذرت خواست. در نتیجه پس از رأی‌گیری در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورای ملی، مرتضای قلی بیات (سهام السلطان) نخست‌وزیر گردید.

مصدق هم‌چنان به مخالفت خود با اعطای هر نوع امتیاز به بیگانگان ادامه می‌داد. در یازدهم آذرماه همان سال نطق مفصلی راجع به نفت و اعطای امتیاز آن به کمپانی‌های خارجی ایراد کرد و طرحی که از پیش، تهیه و از طرف برخی نمایندگان امضا شده بود را به مجلس داد. تحت تأثیر سخنرانی او، طرح مذکور فوراً تصویب شد. به موجب این طرح، «هیچ یک از مقامات کشور حق ندارند راجع به امتیاز نفت با خارجی‌ها مذاکره یا قرارداد منعقد نمایند ولی برای

فروش نفت تنها با اجازه‌ی مجلس حق خواهند داشت. متخلفان از این قانون به حبس مجرّد از ۳ تا ۸ سال و انفصال دایم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.»

سپس ضمن یک بحث عالمانه و متکی به ارقام و دلایل از منابع نفتی ایران و مضرات قرارداد نفتی ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) با شرکت نفت انگلیس و ایران و این که اهم آن، تمدید مدّت خاتمه‌ی امتیاز داری از سال ۱۹۶۱ به مدّت ۳۲ سال دیگر، یعنی ۱۹۹۳ می‌باشد، سخن گفت. این بحث را می‌توان اولین سنگ بنای ملی کردن صنعت نفت و قطع سلطه‌ی بیگانگان تلقی کرد. این اقدام مصدّق از موارد بارز و زنده‌ی اعمال سیاست مبارزه منفی در مقابل سیاست موازنه‌ی مثبت بود. تزی که با حرکت گاندی، شروع و بعدها از سوی ناصر، نهر و سوکارنو دنبال شد. مصدّق معتقد بود نه تنها باید در برابر نفت جنوب، امتیاز نفت شمال را ندهیم، بلکه باید بکوشیم نفت جنوب را نیز از انگلیسی‌ها بگیریم. کافتارادزه، قائم مقام کمیساریای امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی که برای اخذ امتیاز نفت شمال در رأس هیأتی به ایران سفر کرده بود پس از تصویب این طرح، بدون نتیجه ایران را ترک کرد.

در این دوره به منظور قطع ید استعمار، مصدّق در جهت الغای اختیارات دکتر میلیسپو شدیداً اقدام کرد و با کمک دولت بیات که جنبه‌ی بی طرفی داشت باعث لغو این اختیارات و اخراج دکتر میلیسپو، رییس کل دارایی گردید.

در سیزدهم اسفند ۱۳۲۳، در جلسه‌ی مجلس شورای ملی، دکتر مصدّق پیرامون اعلام جرم‌ها مذاکراتی نمود و درخواست کرد که پرونده‌ی تدین (وزیر خواروبار) و سهیلی (نخست‌وزیر اسبق) را به

تلاش برای اصلاحات در جهت منافع ملی / ۲۱

مدت ۱۵ روز در اختیار او قرار دهند تا گزارش دخالت آن‌ها در انتخابات دوره‌ی چهاردهم و اختلاس و جوهی از صندوق دولت را به مجلس بدهد. نمایندگان این پیشنهاد را نپذیرفتند و مصدق به تعرض از مجلس خارج شد و مصمم شد دیگر به مجلس باز نگردد. به دنبال تعرض و قهر او، عده‌ای از دانشجویان دانشکده‌ی حقوق به منزل ایشان رفتند و او را به مجلس آوردند. در نتیجه‌ی ازدحام دانشجویان و مردم، نظامیان به تفرقه‌ی جمعیت اقدام کردند که منجر به تیراندازی شد و در نتیجه چندین نفر کشته و مجروح شدند. جمال امامی، نماینده‌ی مجلس به علت تیراندازی نظامیان به سوی مردم از سرتیپ گلشایان، فرماندار نظامی توضیح خواست و چون جواب مساعد نشنید به صورت او سیلی نواخت. همان روز سرتیپ گلشایان از فرمانداری نظامی برکنار شد.

(۲)

مرحوم دکتر مصدق، مثل مرحوم مدرس، با اتکا به مردم به قدرت رسید و همیشه به نفع مردم حرف می‌زد و همیشه مورد احترام جامعه بوده و حکومت ایشان یکی از حکومت‌هایی بود که من در عمرم نسبت به ملی بودن آن ایمان داشته‌ام. اگر چه نتیجه‌ی حکومت ایشان برای ایرانی به صورت موقت ناراحتی به وجود آورد ولی هم او بود که به جوان‌های ایرانی، بلکه اکثر ممالک خاورمیانه حیات بخشید. خدایش بیا مرزد و امثال او را برای ملت بیافزاید.

«آیت‌الله زنجانی»، کتاب مصدق و تاریخ

به دنبال ورود مجدد مصدق به مجلس، وی اساس را بر لزوم خروج متفقان از ایران - که هنوز جامه‌ی عمل نپوشانده بود - استوار کرد و در این باره سخنرانی‌های تندی نمود و از انتخابات آزاد سخن گفت. در همین دوران بود که با تحریک و کمک مستقیم دولت



شوروی، سیدجعفر پیشه‌وری، رییس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و قاضی محمد، رییس حزب کومله‌ی کردستان در شمال غربی و غرب ایران ایجاد بلوا و آشوب نمودند. مصدق درباره‌ی آذربایجان در مجلس سخن گفت و اضافه کرد که با آذربایجان نباید جنگ کرد، بلکه باید از آنها رفع شکایت نمود تا مطیع مرکز شود. سپس در روزهای بعد، به ویژه در دوازدهم اسفند (۱۳۲۴)، نسبت به عدم تخلیه‌ی ایران از نیروهای شوروی شدیداً اعتراض نمود. سرانجام پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، غائله‌ی آذربایجان و کردستان ختم شد و با ورود نیروهای دولتی به شهر تبریز در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ خورشیدی، دولت یک ساله‌ی پیشه‌وری سقوط کرد و خود او به دامان اربابانش گریخت.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس که در دوران نخست‌وزیری احمد قوام بود، دکتر مصدق کاندیداهای خود را از طریق حزب وحدت ایران معرفی نمود و در نطق آتشی‌نی که در اجتماع مردم در مسجد شاه بیان کرد، به قوام هشدار داد تا از دخالت در انتخابات خودداری نماید. در اواسط دی ماه ۱۳۲۵ بود که عده‌ی زیادی از دانشجویان به عنوان اعتراض به اعضای انجمن نظارت انتخابات به قصد دربار از دانشگاه خارج شدند. در مسیر حرکت بین آنان و پلیس برخوردی روی داد و عده‌ی زیادی مجروح شدند. در بیست و دوم همان ماه، دکتر مصدق و عده‌ی زیادی از رجال و معاریف با اعتراض به انتخابات در دربار متحصن شدند: آیت‌الله حسن امامی (امام جمعه‌ی تهران)، آیت‌زاده‌ی شیرازی، سیدرضا فیروزآبادی، دکتر احمد متین‌دفتری، سید مهدی فرخ، سید محمدصادق طباطبایی، حاج عز‌الممالک اردلان آشتیانی، مهندس فریور، جمال امامی،

تلاش برای اصلاحات در جهت منافع ملی / ۲۳

سید حسن زعیم و رضا افشار. از روزنامه نویسان، سرمد جلالی نایینی و خلیلی حضور داشتند. این تحصن خاتمه یافت و عاملی برای صحت انتخابات گردید.

مشابه این تحصن در انتخابات دوره‌ی شانزدهم نیز تکرار شد. در آن زمان ساعد که نخست‌وزیر بود برای معالجه به اروپا رفته و علی اصغر حکمت، کفالت نخست‌وزیری را عهده‌دار شده بود. پیش از ظهر بیست و دوم مهر ماه ۱۳۲۸ خورشیدی، مصدق به همراه جمعی نزدیک به دویست نفر برای تحصن به سوی دربار حرکت کرد. وی پیش از اقدام به تحصن، عریضه‌ای توسط هژیر، وزیر دربار درباره‌ی سوء جریان انتخابات دوره‌ی شانزدهم تقدیم نمود. عبدالحسین هژیر، پاسخ شاه مبنی بر آزادی انتخابات و رسیدگی به شکایات آنان را به دکتر مصدق تسلیم نمود و به بیست نفر از آنان اجازه‌ی تحصن در دربار را داد.

دکتر محمد مصدق به اتفاق عباس خلیلی (مدیر روزنامه‌ی اقدام)، ابوالحسن عمیدی نوری (مدیر روزنامه‌ی داد)، دکتر حسین فاطمی (مدیر روزنامه‌ی باختر امروز)، احمد ملکی (مدیر روزنامه‌ی ستاره)، جلالی نایینی (مدیر روزنامه‌ی کشور)، حسین مکی، مهندس زیرک‌زاده، دکتر سیدعلی شایگان، محمود نریمان، دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، دکتر مظفر بقایی کرمانی، عبدالقدیر آزاد، دکتر کریم سنجابی، آیت‌الله غروی، ارسلان خلعتبری، دکتر کاویانی، یوسف مشار، حایری زاده و عدیلی، در کاخ مرمر متحصن شد. چهار روز بعد، تحصن بدون اخذ نتیجه پایان گرفت.

چند روز پس از آن در پی ترور عبدالحسین هژیر توسط حسین امامی، عضو جمعیت فداییان اسلام در مجلس عزاداری و

روضه خوانی دربار در مسجد سپه سالار، تعدادی از نمایندگان مخالف دولت بازداشت شدند و دکتر مصدق طبق دستور فرماندار نظامی به احمد آباد تبعید شد. حسین امامی بدون این که درخواست تجدید نظر برای رأی صادره نماید، اعدام شد. گروه فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی از ۴ سال پیش از آن تاریخ و با ترور احمد کسروی، موزخ و مدیر روزنامه‌ی پرچم فعالیت خود را آغاز کرده بودند. این گروه که با عقاید رادیکال مذهبی دست به ترور افراد می‌زدند، معتقد بودند که کشور باید توسط خلیفه‌ی مسلمین اداره شود.

## (۳)

ما مصدقی هستیم، نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده، مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده‌اند، ما مصدق را به عنوان یگانه رییس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب واقعی اکثریت مردم بود و توانست پیوند بین دولت و ملت برقرار سازد و به بزرگترین موفقیت تاریخ ایران یعنی شکست استعمار نایل گردد، تجلیل می‌کنیم.

مدافعات «مهندس بازرگان»، انتشارات مدرّس - ۱۳۵۰

در نوزدهم آبان ۱۳۲۸ قرائت آرای انتخابات تهران، متوقف گردید و سید محمدصادق طباطبایی، رییس انجمن نظارت، طی اعلامیه‌ای فساد در انتخابات را تأیید نمود.

مصدق برای حضور قوی میهن پرستان در مجلس، جبهه‌ی ملی را تشکیل داد. هسته‌ی اصلی این جبهه همان بیست نفری بودند که در تحصن دربار شرکت داشتند. پس از مدتی عمیدی نوری و عباس خلیلی از این جمع بیرون رفته و به جای آنها الهیار صالح و امیر تیمور

کلالی وارد جبهه شدند. خط مشی ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی این جبهه، روز به روز گروه‌های زیادی از مردم را به سوی خود جذب کرد و با ائتلاف احزاب و گروه‌های ملی، بر قدرت مردمی آن افزوده گشت. جبهه‌ی ملی در هجدهم بهمن ماه، گردهمایی بزرگی در میدان بهارستان با حضور گسترده‌ی مردم تشکیل داد و در آن مصدق به افتتاح مجلس، پیش از انتخابات تهران اعتراض کرد.

با ابطال آرای صندوق لواسانات، افراد زیر وارد مجلس شدند: دکتر محمد مصدق، دکتر بقایی کرمانی، حسین مکی، حایری زاده، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، عبدالقدیر آزاد، جمال امامی، دکتر سیدعلی شایگان، محمود نریمان، سیدمحمدصادق طباطبایی، جواد مسعودی و میرسیدعلی بهبهانی. بدین سان است که دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی نیز دارای یک اقلیت قوی می‌شود. مصدق در مجلس به عضویت و بعداً به ریاست کمیسیون نفت انتخاب شد. این کمیسیون موظف بود درباره‌ی کار نفت مطالعه کند و خلاصه‌ی مطالعات خود را به مجلس تقدیم نماید. در همین دوره با همراهی وکلای جبهه‌ی ملی، فراکسیون وطن را تشکیل داد و به خاطر حفظ و نجات آزادی ملت ایران به مخالفت با حکومت رزم‌آرا پرداخت.

زمانی که سپهبد رزم‌آرا برای معرفی هیأت دولت در جلسه‌ی مجلس شورای ملی حضور یافت، دکتر مصدق، بقایی، مکی، آزاد، صالح، نریمان و شایگان خطاب به او فریاد زدند: «برای چه آمده‌ای، ملت ایران زیر بار دیکتاتورری نمی‌رود...» از مجلس بیرون برو». دکتر مصدق که در مقابل هیأت دولت با تشنج و فریاد بلند اعتراض می‌کرد، از هوش رفت. در اتاق دیگری او را به هوش آوردند، وقتی به

صحن مجلس برگشت باز هم نسبت به دولت جدید به سختی اعتراض کرد.

در ششم مهر ماه ۱۳۲۹ خورشیدی، دکتر مصدق به همراه حایری زاده، صالح، دکتر علوی و حسین مکی، دولت رزم آرا را به علت تعلل در استیفای حقوق ملت ایران و عدم اجرای قانون ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۶ در مورد نفت جنوب، استیضاح نمود. پس از بیست روز مجلس به این استیضاح رأی سکوت داد.

در ۲۶ آذر، گزارش کمیسیون نفت در جلسه‌ی مجلس خوانده و پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت با امضای یازده نفر از نمایندگان تقدیم گردید. در سی‌ام همان ماه، دانشجویان با شعار "نفت ایران باید ملی شود" در صفوف منظم در میدان بهارستان اجتماع نمودند و در مورد ابطال قرار داد ۱۹۳۳ و استیفای حقوق ملت از نفت جنوب سخن گفتند.

پس از گردهمایی بزرگی که با حضور چندین هزار نفر بر حسب دعوت آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه تشکیل گردید و تحصن جمع کثیری از مدیران جراید در عمارت بهارستان، رزم آرا در جلسه‌ی خصوصی مجلس پیرامون ملی شدن صنعت نفت، سخن گفت: «ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که به خودی خود استخراج نفت نموده، در بازارهای دنیا بفروشد... ایرانی که یک کارخانه سیمان را نمی‌تواند با پرسنل خود اداره کند، چگونه می‌خواهد نفت را استخراج کند». و این صحبت‌ها در حالی بود که انگلیس وقاحت در غارت نفت ایران را به حدی رسانده بود که از نشانه‌ی شرکت، علامت ایران را حذف کرده و تنها علامت خود را می‌گذاشت: B.P. (نفت بریتانیا).

تلاش برای اصلاحات در جهت منافع ملی / ۲۷

گردهمایی‌های بزرگ و اعتراض مردم به تعلل در ملی شدن صنعت نفت ادامه داشت. متینگ هشتم بهمن به دعوت آیت‌الله کاشانی و متینگ بزرگ دوازدهم اسفند به دعوت جبهه‌ی ملی و جمعیت فداییان اسلام، از آن جمله بود. تا این که در ۱۶ اسفند، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه در مجلس ختم آیت‌الله فیض، به دست خلیل طهماسبی، عضو جمعیت فداییان اسلام ترور شد. فردای آن روز متینگ عظیمی در میدان بهارستان برپا شد و در آن حسین مکی و دکتر بقایی ضمن ایراد سخنانی، کشتن رزم‌آرا را به ملت ایران تبریک گفتند. در پی این رویداد مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری حسین علا ابراز تمایل نمود.

هجدهم اسفند، جمعیت کثیری از جبهه‌ی ملی و حزب‌ها و دسته‌های وابسته به آن، مانند حزب ایران، مجمع مسلمانان مجاهد، حزب استقلال، نهضت پان ایرانیسم، کمیته‌ی جوانان... و گروهی از بازرگانان و اصناف در میدان بهارستان اجتماع نموده و تظاهرات دامنه‌داری را برای ملی شدن صنعت نفت به عمل آوردند. تا این که سرانجام در ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ خورشیدی، ماده‌ی واحده‌ی ملی شدن نفت به تصویب مجلس شورای ملی و در ۲۹ اسفند، با پی‌گیری و اصرار دکتر مصدق - که این امر به خاطر تعطیلات نوروز به تعویق نیفتد - به تصویب مجلس سنارسید و جنبه‌ی قانونی گرفت؛ ولی شاه حاضر نشد با امضا و تأیید آن، یک عیدی به ملت بدهد و پس از مدّت‌ها تعلل و تلف کردن وقت، سرانجام آن را در تاریخ دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ به توشیح رساند و قانون اجرای آن نیز به همراه قانون خلع‌ید که در ۹ ماده تنظیم شده بود، در سیزدهم همان ماه از تصویب مجلس شورای ملی گذشت.

جالب است بدانید که حزب توده جریان ملی شدن صنعت نفت را ناشی از تضاد در امپریالیسم می‌دانست و معتقد بود که جریان ملی شدن سرانجام به سود یکی از آن‌ها پایان خواهد گرفت و به همین مناسبت در مقابل طرح ملی شدن صنعت نفت ایران ایستاد و همواره سیاست موازنه‌ی مثبت به نفع شوروی را پی گرفت؛ به این ترتیب که با کمال وقاحت در نشریه‌های خود عنوان می‌کردند که تنها باید نفت جنوب ملی شود!

«... از نظر ما، اجنبی، اجنبی است. شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه‌ی بین آن‌ها، یگانه راه نجات ماست و درسایه‌ی این سیاست است که ما می‌توانیم تمام نعمت‌های معنوی و مادی را مانند یک ملت مستقل تحصیل نماییم. فقط با این سیاست است که ما می‌توانیم از آزادی‌ها به معنای حقیقی در تمام شؤون بهره‌مند شویم و بر مال و نفس خود مسلط باشیم. واضح‌تر بگوییم، ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان، محرک ما نباشد...».

دکتر محمد مصدق



(۱)

اساساً شخصیت دکتر مصدق در آمریکا یک شخصیت بین‌المللی بود. همه مایل بودند این مرد آسیایی را که وارد یک مبارزه‌ی حیاتی با امپراتوری انگلستان شده است، از نزدیک ببینند و با او آشنا شوند. دکتر کریم سنجایی (۱۳۳۰/۱/۱۹) سرانجام همان‌طور که مصدق پیش‌بینی می‌کرد، علا در ششم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ به بهانه‌ی ناتوانی در حل بحران نفت و فشار دولت انگلستان استعفا کرد و زمینه مهیا بود تا سیدضیاءالدین، نخست‌وزیر شده و مسأله‌ی ملی شدن صنعت نفت را به سبک خود منتفی سازد. متولیان مجلس به این امید که دکتر مصدق نظیر دوره‌ی چهاردهم، نخست‌وزیری را نخواهد پذیرفت و بهانه‌ای برای وی باقی نخواهد ماند، به زمامداری دکتر مصدق در جلسه‌ی خصوصی ابراز تمایل کردند. مصدق که نهضت را در خطر می‌دید، رأی تمایل را تنها به شرط تصویب طرح اجرای ملی شدن صنعت نفت، پذیرفت. درباره‌ی نخست‌وزیری مصدق بعدها جمال امامی که از مخالفان سرسخت وی و رهبر فراکسیون طرفدار انگلیس در مجلس بود، عنوان داشت: تنها راه مقابله با مصدق این بود که مسؤولیت عظیم اجرای طرح ملی شدن نفت بر گردن خود او گذاشته شود، زیرا بی‌گمان در اجرای این برنامه در می‌ماند و شکست می‌خورد و اگر هم پیشنهاد نخست‌وزیری را نمی‌پذیرفت، باز تحصیل حاصل بود و عملاً از دور خارج می‌شد.

به فاصله‌ی دو روز پس از نخست‌وزیری، دکتر مصدق، طرح اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت را به تصویب مجلسین رساند و



**مردی که از زیر پتو  
تاج و تخت امپراتوری انگلستان  
را لرزاند**

در ۱۲ اردیبهشت ماه کابینه‌ی خود را بدون مشورت با جبهه‌ی ملی، به مجلس معرفی نمود و برنامه‌ی اصلی خود را بیان کرد:

۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصول ملی شدن صنعت نفت و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت اقتصادی کشور و موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها. او در مجلس گفت: «برای حفظ قانون اساسی من آن قدر که تاب و توان تحمل رنج و مشقت و تبعید و زندان را داشته‌ام، تا سر حد مرگ به ملت حق شناس ایران آزمایش وفاداری داده‌ام. من از سنین جوانی تا امروز خدمتگزار مردم بوده‌ام و به سهم ناچیز خویش برای حفظ اصول قانون اساسی رنج سخت‌ترین حوادث را بر خود خریده‌ام». دکتر غلامحسین مصدق فرزند دکتر محمد مصدق می‌گوید: «او خواستار آن بود که شاه سلطنت کند و نه حکومت، و به شاه گفته بود، شما باید حساب خودتان را از حساب پدرتان جدا کنید زیرا اگر به کارهای او بخواهید ادامه دهید، ورشکست خواهید شد».

دولت انگلستان زمام‌داری مصدق را با خبری بدین مضمون استقبال کرد: «انگلستان پس از نخست وزیر شدن دکتر مصدق روابط خود را فقط با اعلاحضرت برقرار می‌سازد» و این رویه را نیز تا کودتا علیه او ادامه داد.

رهبری حزب توده هم که از هر فرصتی برای حمله به جبهه‌ی ملی و سران آن تا قبل از زمام‌داری دکتر مصدق استفاده کرده بود، مبارزه‌ی خود را بر ضد دکتر مصدق تشدید کرد و در روزنامه‌ی ارگان خود نوشت: «دولت ضد ملی مصدق در راه ملت کشی، فاشیسم،

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری ... / ۳۳

دروغ‌گویی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است و روز به روز عمق توطئه‌ی بزرگی که دولت مصدق با الهام از منابع امپریالیستی بر ضد ملت ایران چیده است، آشکارتر می‌شود. دکتر مصدق برای این که محیط را آماده‌ی مذاکره‌ی تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده‌ی استعمار آمریکا سازد از هیچ دروغ‌پراکنی خودداری نمی‌کند" (روزنامه‌ی به سوی آینده - سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳۲۷ مورخ ۱۳۳۰/۵/۴).

از سوی دیگر ترکیب کابینه‌ی مصدق هم از ابتدای کار رضایت مردم را کاملاً جلب نکرد و نمایندگان مخالف وی در مجلس از این فرصت استفاده جستند و حمله به وی را آغاز کردند. و اولین شکاف‌های تفرقه در میان اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی آغاز شد.

یکی از انتقادهایی که به مصدق می‌شود، قرارداد سرلشکر زاهدی به سمت وزارت کشور در این دوران است. نکته‌ای که باید در این مورد خاص از نظر دور نداشت، نوعی امتیاز دادن مقطعی مصدق به رقیبان داخلی، جهت هم‌آوایی در مبارزه با شرکت نفت انگلیس (قدرتمندترین نماد استعماری وقت) بود. در کل، زاهدی بیش از چند ماه در پست وزارت کشور باقی نماند.

در این دوران، تظاهرات حزب توده و عناصر ارتجاعی و دیگر مخالفان موجب شد که مصدق برای بقای دولت خود - بر خلاف میلش - به حکومت نظامی توسل جوید. در نتیجه، همین مسأله نیز وسیله‌ی دیگری در دست مخالفان شد تا او را عوام‌فریب و قدرت‌طلب معرفی نمایند. در ضمن، عده‌ی کثیری از مأموران انتظامی هم که عملاً در اختیار او نبودند و از درباریان خصوصاً خواهر شاه، شاه‌دخت اشرف بیشتر اطاعت می‌کردند، با آزار و اذیت مردم

محیط را برای ابراز مخالفت هر چه بیشتر آماده می ساختند.

دکتر مصدق در بیست و چهارم اردیبهشت ماه، طی بخش نامه‌ای انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را به کلیه ادارات و سازمان‌های دولتی اعلام کرد. سپس هیأت مدیره‌ی موقت شرکت نفت را تعیین و آنان را مأمور خلع ید از شرکت استعماری نفت جنوب کرد.

سفیر کبیر انگلیس در ایران تذکاریه‌ای تسلیم دولت ایران کرد و قانون ملی شدن صنعت نفت را خلاف قوانین بین‌المللی دانست و دولت آمریکا تصمیم یک طرفه‌ی ایران را خلاف عرف و مقررات بین‌المللی توجیه نمود. دولت ایران به سفیر کبیر انگلیس، جوابی قاطع و دندان شکن داد و متذکر شد ملی کردن صنایع، ناشی از حق حاکمیت ملل است و هیچ مقام بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به این امر را ندارد و در پاسخ بیانیه‌ی دولت آمریکا متذکر شد، دولت ایران منعکس کننده‌ی تمایلات و نظرات ملت ایران است. در ششم خرداد ماه، دولت انگلستان و هم چنین شرکت نفت انگلیس و ایران به مناسبت فسخ قرار داد و ملی ساختن صنعت نفت به دیوان لاهه شکایت بردند.

هم زمان با استقرار هیأت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران به ریاست مهندس مهدی بازرگان، هیأتی از شرکت نفت بریتانیا به ریاست جاکسن برای مذاکره با دولت ایران وارد تهران شد. جاکسن اعلام کرد، آمادگی دارد شرکت را به شناسایی نوعی ملی شدن که شرکت سابق نیز در آن محلی داشته باشد، با برقراری رژیم ۵۰ در ۵۰ بشناسد. دکتر مصدق طی پیامی به ملت ایران اطلاع داد که پیشنهادهای هیأت جاکسن منافی با قانون ملی شدن صنعت نفت

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۳۵

است و لذا مورد قبول واقع نیست و عملیات اجرایی ادامه پیدا خواهد کرد.

آمریکا، اورل هریمن را راهی ایران ساخت. نزدیک به بیست هزار تن از کارگران، ظاهراً به عنوان سالروز اعتصاب کارگران شرکت نفت خوزستان و باطناً به نشانه‌ی اعتراض به ورود فرستاده‌ی رییس جمهور آمریکا، تظاهرات وسیعی ترتیب دادند. در این تظاهرات بین افراد حزب توده و حزب زحمتکشان بر خورد شدیدی رخ داد. مأموران انتظامی به سوی تظاهرکنندگان آتش گشودند و در نتیجه نزدیک به ۲۰ نفر مقتول و صدها تن مجروح شدند. به دستور مصدق سرلشگر بقایی رییس شهربانی که بر روی مردم آتش گشوده بود، از کار برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت. بقایی دستور شلیک را از شاه گرفته بود. مصدق وزیر کشور، سرلشگر زاهدی را نیز از کار برکنار کرد و به جای وی، امیرعلایی را وزیر کشور کرد.

اورل هریمن پس از مذاکره با مصدق بدون اخذ نتیجه راهی لندن شد. دوازدهم مردادماه، نمایندگان دولت انگلستان به سرپرستی لرد ریچاد استوکس، وزیر مشاور و شهردار سابق سلطنتی انگلستان - به همراه هریمن - وارد تهران شدند. مصدق شرط مذاکره با این هیأت را منوط به رسمیت شناختن قانون ملی شدن صنعت نفت توسط دولت انگلستان و شرکت سابق نفت انگلیس و ایران نمود. استوکس طی نامه‌ای به مصدق متذکر شد، قانون مزبور را قبول دارد و سپس پیشنهاد خود جهت آینده‌ی نفت ایران را ارایه نمود ولی با دریافت جواب منفی، به همراه هیأت همراهش ایران را ترک کرد. دو هفته بعد دولت انگلستان به جهانیان اعلام داشت: هر کس از ایران نفت بخرد در محاکم بین‌المللی مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.

صبح روز پنجشنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۳۰ خورشیدی، دکتر مصدق مصمم بود که درباره‌ی اخراج کارشناسان انگلیسی از مناطق نفت‌خیز در جلسه‌ی علنی مجلس توضیح دهد ولی جلسه به علت عدم حضور اکثریت تشکیل نشد، لذا مصدق به میدان بهارستان رفت و نطق خود را برای جمعیت کثیری که برای پشتیبانی از او اجتماع کرده بودند، بیان کرد: «ای مردم! شما مردم خیرخواه وطن پرست که در اینجا جمع شده‌اید، مجلس هستید و آنجا که یک عده مخالف مصالح مملکت هستند، مجلس نیست... هر جا مردمند، مجلس همان جاست...».

و بالاخره با اخراج آخرین کارشناسان نفتی انگلیسی در تاریخ دهم مهر ۱۳۳۱، ایران پس از ۵۰ سال منابع نفت خود را به تصرف خویش درآورد. در پی این رویداد دولت انگلیس، از ایران به شورای امنیت شکایت برد. دکتر مصدق در رأس هیأتی به منظور شرکت در جلسه‌ی شورای امنیت عازم امریکا شد. نیویورک، از دکتر مصدق استقبال بی سابقه‌ای کرد و وی در هجدهم مهرماه در شورای امنیت از جریان ملی شدن صنعت نفت و مظالم استعماری انگلیس سخن گفت و افزود: «من نمی‌توانم باور کنم عده‌ای از صاحبان سهام شرکت سابق نفت بتوانند از سازمان‌های بین‌المللی برای غارت یک ملت محترم و فقیر استفاده کنند و از این راه ایمان همه‌ی ملل ضعیف و کوچک را به اساس عدالت و آزادی بین‌المللی متزلزل سازند». شورای امنیت، قطع‌نامه‌ی انگلستان را در مورد نفت ایران مسکوت گذارد تا اینکه حکم دیوان داوری لاهه صادر شود.

سی‌ام مهرماه، مصدق وارد واشنگتن شد و مورد استقبال وزیر امور خارجه‌ی امریکا و عده‌ای از رجال و مقامات آمریکایی قرار

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۳۷

گرفت. او در سخنرانی اش در تالار استقلال - فیلا دلفیای - امریکا که به زبان فرانسوی ایراد کرد با اشاره به مبارزات استقلال طلبانه‌ی مردم امریکا علیه استعمار انگلیس و به یاد صدور اعلام استقلال در آن تالار، خطاب به مردم امریکا گفت: «انتظار و توقع ما از ملت امریکا که خود طعم استعمار را چشیده این است که ملت ایران را در مبارزه‌ی که برای تحقق بخشیدن به استقلال اقتصادی و سیاسی خود، دست به آن زده است یاری کنند...». این سخنرانی در رسانه‌های گروهی امریکا بازتاب وسیعی داشت. دکتر مصدق پس از ملاقات با ترومن، رئیس جمهور آمریکا از طریق مصر راهی ایران شد. در مصر مورد استقبال بی سابقه‌ای قرار گرفت و دانشگاه قاهره، طی مراسمی به او دکترای افتخاری دانشگاه را تقدیم کرد. هم‌چنین مصدق طی اقامت در قاهره، مذاکراتی با نحاس پاشا، نخست‌وزیر مصر به عمل آورد که منجر به امضای قرارداد دوستی بین دو کشور گردید.

در تهران نیز از طرف تمام طبقات و اصناف و احزاب از مصدق استقبال شد. در سوم آذرماه، گزارش مسافرت به آمریکا و شرکت در جلسات شورای امنیت را به مجلس داد و افزود: انگلیس‌ها نیت‌شان این است که از اداره‌ی نفت ایران به دست ایرانی جلوگیری کنند.

در این دوران مقدمات انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی آماده می‌شد. در روز اول دی ماه، دولت دکتر مصدق اوراق قرضه‌ی ملی را منتشر ساخت (کاری که ۴۷ سال بعد توسط محمد خاتمی تکرار شد) و بدین ترتیب در رفع مشکلات مالی کشور که در محاصره‌ی شدید اقتصادی بیگانگان قرار داشت، دین خود را ادا کرد. اوراق قرضه‌ی ملی با استقبال بی‌مانند همه‌ی اقشار مردم روبه‌رو شد به طوری که پس از ۵ روز، ۷۰ میلیون ریال آن فروخته شده بود. حسن



شمشیری، پیشه‌ور معروف با خرید بیش از ۲ میلیون ریال، سقف کاذب خرید اوراق قرضه را که با خرید ۱/۵ میلیون ریالی شاه به وجود آمده بود، شکست و سرمشق دیگران شد ولی سرمایه‌داران بزرگ و حزب توده خرید آن را تحریم کردند.

دکتر مصدق در اول بهمن ماه، انحلال کنسول‌گری‌های انگلیس و شعبه‌های شورای فرهنگی بریتانیا در ایران را که تبدیل به مراکز توطئه ضد ملی شده بود، اعلام کرد و باعث تظاهرات شورانگیز و خوشحالی مردم شد.

نمایندگان وابسته به دربار که اکثریت را در مجلس شانزدهم بر عهده داشتند بر این عقیده بودند که اگر انتخابات دوره‌ی هفدهم توسط دولت دکتر مصدق برگزار شود به مجلس راه نخواهند یافت. برای همین تلاش داشتند با به تعویق انداختن انتخابات مجلس هفدهم، زمینه‌های لازم را برای برکناری مصدق فراهم نمایند. آن‌ها به سرعت لایحه‌ی تأخیر انتخابات را به تصویب مجلس رسانده و آن را برای تأیید به مجلس سنا فرستادند اما دکتر مصدق که تازه از سفر خود به امریکا برگشته بود تصمیم خود را دایر بر شروع هر چه زودتر انتخابات به اطلاع مردم رساند و با تأخیر آن مخالفت ورزید و در نطق خود در مجلس دلایل آن را چنین بیان کرد: «این که چرا نمی‌خواهم که تأخیر شود به جهت این که می‌دانم دولت انگلیس می‌خواهد امتیاز را درست کند قبلاً می‌خواهد که این دولت برود و بعد کار امتیاز را درست کند اصل نظر آن‌ها این است که این دولت بیفتد و دولت دیگری بیاید که منظور و مرام آن‌ها را عملی کند...» و پس از افشای نقشه‌ی مخالفان دولت، از مجلس تقاضای رای اعتماد نمود. از ۱۰۷ نفر حاضر در مجلس ۹۰ نفر به او رای اعتماد دادند.

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۲۹

مصدق در شرایطی انتخابات مجلس هفدهم را شروع می‌کرد که مجلس لایحه‌ی وی در مورد اصلاح نظام انتخابات را که یکی از برنامه‌های اصلی دولت را تشکیل می‌داد، رد کرده بود.

دربار سعی می‌کرد به مدد تلگراف‌های رمز ستاد ارتش که مضمون آن‌ها به بهانه‌ی «حفظ اسرار نظامی» از نخست‌وزیر هم پنهان نگه داشته می‌شد، اسامی نامزدهای وابسته به خود را از صندوق‌های رأی بیرون آورد. دخالت دربار به حدی بود که دکتر مصدق ناگزیر شد انتخابات بعضی از مناطق را متوقف سازد. به هنگام انتخابات در اکثر شهرها درگیری‌های شدیدی میان نیروهای مختلف پدید آمد. در شهرهای مرزی که عموماً نیروهای نظامی حضور و سیطره داشتند و نیز در سایر مناطق، میان خان‌ها و فئودال‌ها یا سران عشایر و نیروهای ملی برخوردارهای زیادی به وجود آمد. خان‌ها کسانی بودند که قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی داشتند، اما این قدرت از طریق نماینده‌ی مجلس شدن به دست می‌آمد و اعمال می‌شد یعنی دولت‌ها همیشه منتخب این‌ها بودند یا اگر هر دولتی سرکار می‌آمد هر چند مدت که حکومتش طول می‌کشید، مجبور بود که رعایت خواسته‌های این‌گونه نمایندگان صاحب قدرت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را بکند و گرنه به دولت رأی اعتماد نمی‌دادند. برای همین سیاست کشور در جهت منافع آن طبقه بود و آن‌ها بر قدرت سیاسی سیطره داشتند. بررسی‌های کمیسیونی که به منظور رسیدگی به پرونده‌های انتخاباتی تشکیل گردید، نشان داد که تعداد نمایندگان تحمیلی بیشتر از نمایندگان حقیقی مردم است. مصدق نیز در پیامی که به مناسبت آغاز سال ۱۳۳۱ از رادیو خطاب به مردم فرستاد، اذعان نمود که نتوانسته است جلوی دخالت‌ها را بگیرد و انتخابات را

۴۰/مردی برای تمام تاریخ  
با آزادی کامل برگزار نماید.

برای دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی از دوازده وکیل انتخابی  
تهران، ۱۱ نفر از اعضای جبهه‌ی ملی بودند ولی در شهرستان‌ها با  
دخالت ارتش، وابستگان دربار و عمال بیگانه به مجلس راه یافتند.

(۲)

باید به ملت ایران تبریک بگویم که بعد از مدت‌ها یک شخص مخلص و با تدبیر،  
زمام دولت را در دست گرفته و موجبات ترقی ایران را فراهم کرده است.

مولانا ابوالکلام آزاد (۱۳۳۰/۴/۱۶)

در همین دوران، اندک اندک توطئه‌ها آشکار شد و عوامل استعمار  
و استبداد داخلی و جاسوسان شروع به تحریکات و طرح دسیسه‌ها  
نمودند. با وجودی که علمایی چون آیت‌الله بهبهانی (از اهواز)،  
آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله طباطبایی (از آذربایجان)، آیت‌الله  
ملاعلی (از همدان)، آیت‌الله کلباسی (از مشهد)، جامعه‌ی علمیه‌ی  
تهران، علمای بزرگ اصفهان و شیراز (نظیر آیت‌الله چهارسوقی و  
آیت‌الله خراسانی)، علمای شهرضا (قمشه) و پیشوای روحانی  
گیلان، هر کدام به طرُق‌ی از نهضت ملی شدن نفت و دولت ملی دکتر  
مصدق حمایت می‌کردند و حتّاً مرجع بزرگ شیعه، آیت‌العظمای  
بروجردی نیز به‌طور ضمنی بر این حمایت صحه گذارده بود،  
دسیسه‌چینان به ایجاد اختلاف در بین محافل سیاسی و مذهبی و  
ضد دینی جلوه دادن دولت پرداختند، به طوری که در وانفسای  
جنگ با نفتی‌ها، فداییان اسلام با انتشار اطلاعیه‌های مختلف دولت  
را برای اجرای دقیق امور اسلامی زیر فشار می‌گذاشتند و دولتیان را  
تهدید به ترور می‌کردند. آن‌ها حتّاً آیت‌الله کاشانی را هم تهدید به  
کشتن کردند (ناگفته‌ها، مصاحبه با حاج مهدی عراقی، صفحه‌ی ۸۵).

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۴۱

در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، در مراسم پنجمین سال قتل محمد مسعود، روزنامه نگار برجسته و معترض دهه‌ی بیست، که سر مزار او واقع در ظهیرالدوله برگزار شد، دکتر فاطمی به هنگام سخنرانی، مورد سوء قصد واقع شد. ضارب، مهدی عبدخدایی نام داشت، عضو فداییان اسلام و ۱۴ ساله بود. فاطمی برای عمل جراحی به بیمارستان منتقل شد و از این ترور، جان سالم به در برد. وی پس از بهبودی نسبی، ضارب را بخشید ولی تا زمانی که در نوزدهم آبان ماه ۱۳۳۳ جلوی جوخه‌ی آتش قرار گرفت، از این سوء قصد در عذاب بود.

مصدق ۲۹ اسفند را روز نفت و جشن ملی و تعطیل عمومی اعلام کرد و در پیام نوروزی، ملت را به ایستادگی و پایداری در مقابل فشار، فقر، بی‌کاری، بی‌نظمی و عدم امنیت قضایی دعوت کرد. فروردین ۱۳۳۱، دولت انگلستان دادخواست مجدد خود را علیه اقدامات ایران در ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از شرکت، تسلیم دیوان دادگستری بین‌المللی (لاسه) کرد. خلاصه‌ی عرض حال این بود که دولت ایران نمی‌تواند به طور یک‌طرفه قرارداد ۱۹۳۳ را لغو کند، مالا دولت ایران باید ترمیم و جبران مافات نماید. دولت انگلیس یادداشتی هم برای دولت ایران فرستاد که در آن متذکر شده بود، صنعت نفت در ایران موضوعی نیست که در حدود حاکمیت ایران باشد.

سرانجام در اواخر خرداد ۱۳۳۱ مجلس هفدهم افتتاح شد ولی فقط ۹۲ نماینده از مجموع ۱۳۵ نماینده‌ی مجلس، انتخاب شده بودند. بعد از تشکیل مجلس، انتخابات هیأت ریسه برگزار و با کمال تعجب نماینده‌ی ضد نهضت ملی و ضد مصدق که نماینده‌ی دربار

محسوب می‌شد یعنی دکتر سیدحسن امامی به ریاست مجلس انتخاب گردید. امام جمعه تهران بود که از حوزه‌ی مهاباد انتخاب شده بود. نحوه‌ی انتخاب وی خیلی جالب بود چرا که یک سید روحانی شیعه‌ی تهران از منطقه‌ی مهاباد کرد سنی مذهب غیر تهران آن هم تنها با ۵۲ رأی که از سوی ارتش به زور از سران عشایر گرفته شده بود، به مجلس راه یافت و در انتخابات هیأت ریسه‌ی مجلس، توانست با ۵۶ رأی موافق از آیت‌الله کاشانی که خود از رهبران نهضت ملی به شمار می‌رفت و نامزد جبهه‌ی ملی برای ریاست مجلس بود، پیشی بگیرد. بدین ترتیب مشخص شد که اکثر نمایندگان مجلس طرفدار نهضت نیستند.

مصدق پیش از آن که در خردادماه به لاهه برود، در مراسم افتتاح مجلس هفدهم شرکت نکرد و طی نامه‌ای به مجلس متذکر شد، در بعضی از حوزه‌های انتخاباتی فساد وجود داشته است و مردم از وکلای تحمیلی تنفر دارند و از نمایندگان خواست تا اعتبارنامه‌های مخدوش را رد کنند. ولی در این زمان حادثه‌ی دیگری به دست حزب توده رخ داد که موجبات ناراحتی مردم و دولت را فراهم آورد. در این حادثه که به صورت تظاهرات لگام گسیخته انجام گرفت، عده‌ی زیادی کشته و مجروح شدند. هماهنگی حزب توده از یک سو و دستورهای فرماندهان نظامی که از دولت فرمان نمی‌بردند، از سوی دیگر، این جریان را به صورتی وسیع گسترش داد و یک بار دیگر دولت مصدق را در برابر عمل انجام شده‌ای قرار داد.

در لاهه، ۱۸۱ سند مبنی بر دخالت انگلیس در امور ایران به دادگاه ارایه کرد و نطق مستدل و بلیغ خود را ایراد نمود و افزود: شما نباید ملت کوچکی را در مقابل یک دولت بزرگ از وسایل دفاع و استیفای

حق خود محروم کنید.

پس از نطق مصدق، پرفسور رولن، حقوق دان برجسته‌ی بین‌المللی از لحاظ قضایی و ماهوی به دفاع پرداخت. در همین دوران بود که هفته‌نامه‌ی تایم برای دومین بار عکسی از مصدق را روی جلد انداخت و این بار به او لقب "مرد سال" را داد. عملی که در هنگام اوج قدرت سیاسی شاه و اوپک و با وجود ولخرجی‌های شاه برای مطبوعات خارجی، برای شاه صورت نگرفت و تنها سال‌ها بعد، به امام خمینی چنین لقبی داده شد.

در غیاب دکتر مصدق، ناوگان انگلستان با توطئه‌چینی، کشتی رزماری را که حامل نفت ایران به ایتالیا بود در عدن توقیف نمود تا فشار اقتصادی به ایران را تشدید کند و یا هم‌چنان که چرچیل می‌گفت: "ما این قدر انتظار می‌کشیم تا وضع اقتصادی ایران، دکتر مصدق را مجبور به کناره‌گیری نماید و آن‌گاه دولت جدید و واقع‌بینی روی کار آمده و قبلاً برای حل قضیه‌ی نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود".

دوم تیرماه، دکتر مصدق پس از ۲۶ روز غیبت از ایران به تهران بازگشت. در مسیر بازگشت مصدق، مردم ابراز احساسات شدید نمودند. در چهاردهم تیر، طبق سنت پارلمانی، نخست‌وزیر از سمت خود کناره‌گیری کرد. مردم ایران چه در تهران و چه در شهرهای دیگر توسط تومار و سخنرانی و تلگراف، تجدید نخست‌وزیری مصدق را خواستار شدند. در جلسه‌ی خصوصی مجلس شورای ملی، ۵۲ نماینده از ۶۵ نفر عده‌ی حاضر، به تجدید نخست‌وزیری مصدق اظهار تمایل نمودند. ولی مجلس سنا اعلام کرد پس از ملاحظه‌ی برنامه‌ی دولت، تصمیم لازم را اتخاذ خواهد نمود.

دکتر مصدق از قبول نخست‌وزیری به علت عدم ابراز تمایل مجلس سنا خودداری کرد. سیل تومار و تلگراف از تهران و شهرستان‌ها برای نخست‌وزیری مصدق سرازیر شد. آیت‌الله کاشانی، اعلامیه‌ی شدیداللحنی علیه تصمیم مجلس سنا انتشار داد و اعتراض‌ها و تظاهرات مردم هم‌چنان ادامه داشت تا این که فرمان نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق صادر شد.

دکتر مصدق در جلسه‌ی خصوصی مجلس برای اصلاح امور مالی، اقتصادی، قضایی و... تقاضای اختیارات ۶ ماهه کرد که هر چند تأیید شد ولی با مخالفت تعدادی از نمایندگان - حتا بعضی از یاران قدیمش - رو به رو گشت. هم‌چنین مصدق، ضمن ملاقات با شاه تقاضا نمود که وزارت جنگ را هم عهده دار شود (این وزارت زیر نظر مستقیم شاه بود به طوری که دولت نه تنها از مفاد دستورهای ارتش آگاه نمی‌شد بلکه بر اعمال فرماندهان لشگرها و رئیس ستاد ارتش و دوایر ارتشی نیز، کوچکترین نظارتی نداشت)، ولی شاه پس از سه روز مذاکره، این موضوع را نپذیرفت. دکتر مصدق در بیست و پنجم تیرماه از نخست‌وزیری استعفا کرد. استدلال او چنین بود که من نخست‌وزیرم و طبق قانون اساسی، وزرا مسوولیت مشترک در برابر مجلس دارند، پس باید وزیر جنگ را خود تعیین کنم و در اعمال او مستقیماً نظارت داشته باشم.

۴۵ تن از نمایندگان، بدون حضور سی نفر دیگری که در همان روز فراکسیون نهضت ملی را تشکیل داده بودند، به نخست‌وزیری قوام‌السّلطنه اظهار تمایل کردند. شاه فرمان نخست‌وزیری را برای قوام صادر کرد و لقب "جناب اشرف" را که پس از حوادث آذربایجان از او گرفته بود، به وی مسترد داشت.

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۴۵

در این باره، روزنامه‌ی فرانسوی پاری پرس نوشت: "انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها بیشتر از همه به قوام السلطنه معتقدند، زیرا به عقیده‌ی دیپلمات‌های انگلیسی پس از سقوط مصدق فقط یک مرد قوی مانند قوام السلطنه می‌تواند آتش احساسات مردم را فرو نشاند و با دول غرب سازش کند..."

درست در همان روز فرماندار نظامی تهران، اعلامیه‌ی تندی برای حفظ انتظامات صادر کرد و سپس مأموران انتظامی با تانک و زره‌پوش به خیابان‌ها ریختند و مجلس را محاصره کردند. احمد قوام نیز پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری، اعلامیه‌ی شدیدالحنی انتشار داد و متذکر شد: "کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد" و محاکم انقلابی تشکیل خواهم داد و روزی صدها تبه‌کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی می‌سازم.

(۳)

در کشوری که نهمت سیاسی رواج کامل دارد، این مرد شرافت و عزت نفس خود را حفظ کرده است. آقای دکتر مصدق مخالف هرگونه نفوذ بیگانه است.

مجله‌ی «تایم» (۱۳۳۰/۲/۸)

با اعلام خبر استعفای دکتر مصدق، سراسر شهر تهران تعطیل شد و بین مردم و قوای نظامی برخوردهای پراکنده‌ای رخ داد. مأموران انتظامی در همه جا مردم را با کمک اسلحه متفرق می‌کردند. البته این تظاهرات و اعتراض منحصر به تهران نبود و به خصوص از روز دوّم، موج اعتراض سراسر کشور را فراگرفت.

نمایندگان فراکسیون نهضت ملی مجلس، طی اعلامیه‌ای متذکر شدند برای ادامه‌ی نهضت ملی جز با زمام‌داری دکتر مصدق موافقت نخواهند کرد. جبهه‌ی ملی نیز اعلامیه‌ای منتشر ساخت و روز ۳۰ تیر



را تعطیل عمومی اعلام نمود. تهران و شهرهای دیگر دچار تشنج و ناامنی گردید. طبقات مختلف به تظاهرات پرداختند. قوام از شاه تقاضای اختیارات فوق‌العاده نمود و درخواست کرد، مجلسین را تعطیل کند. از آنجا که قوام دیگر پیر و فرتوت شده بود، شاه‌دخت اشرف و شاه‌پور علیرضا خواهر و برادر شاه عملاً زمام قدرت نظامی و انتظامی کشور را در اختیار گرفته بودند و با فرامینی که صادر می‌کردند، سرکوبی مردم را از نیروهای انتظامی خواستار بودند. شاه‌پور علیرضا، حتا شخصاً در عملیات مداخله می‌کرد.

وضع تهران و غالب شهرها از ۲۹ تیر به حالت نیمه تعطیل در آمد و همه جا حمایت از زمام‌داری مصدق شد. وزارت پست و تلگراف بر خلاف قانون اساسی، از مخابره و توزیع تلگرام‌ها خودداری کرد. در سی‌ام تیرماه، هر چند که تهران وضع یک شهر اشغال شده را داشت و در محاصره‌ی نیروهای پلیس و ارتش بود، مردم به اتکای اعلامیه‌های آیت‌الله کاشانی و جبهه‌ی ملی ایران، از بامداد دست به کار شدند. در حالی که دسته‌های مختلف شعار "یا مرگ یا مصدق" می‌دادند، به طرف خیابان‌های مرکز شهر و میدان بهارستان در حرکت بودند. در آن روز، همه‌ی طبقات جامعه اعم از کارگر، پیشه‌ور، فرهنگی، دانشجو، بازاری، پیر و جوان و زن و مرد باهم بودند. در حالی که هواپیماهای نظامی - برای ایجاد رعب و وحشت - بر روی شهر تهران پرواز می‌کردند، در خیابان شاه‌آباد و جلوی مجلس نیز تانک‌ها مستقر بودند. اولین تیراندازی در ساعت ۷ بامداد در بازار تهران آغاز شد که چند نفر مجروح شدند. به تدریج زد و خورد با پلیس و مأموران نظامی در دانشگاه و خیابان‌های شاه‌آباد، فردوسی، نادری و سعدی شروع شد. فریادهای "مصدق پیروز است" و "مرگ

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۴۷

بر قوام " از هر طرف بر می خواست. فرمان قتل عام مردم از طرف حکومت نظامی صادر شد... و هزاران نفر مقتول و مجروح شدند. در اول خیابان اکباتان، نزدیک وزارت فرهنگ و روبه روی ساختمان حزب زحمتکشان، جوانی که تیر خورده و شدیداً زخمی بود، همان طوری که در پیاده رو افتاده بود دستش را به خون خود آغشته کرد و بر دیوار نوشت: یا مرگ یا مصدق. پس از شهادت او، مردم بر دیوار نوشتند: این خون امیر بیجار است...

با اوج گیری قیام، تمرّد نظامیان به وقوع پیوست و آنان کم کم به مردم پیوستند. در شهرستان ها هم تظاهرات مردم خونین شد و بین پلیس و مردم جنگ در گرفت. در اهواز و آبادان عده ی زیادی به قتل رسیدند. جمعی از نمایندگان مجلس با شاه ملاقات نموده و خطر سقوط رژیم را اعلام کردند. شاه، قوام را از نخست وزیری معزول نمود. علا، وزیر دربار به مجلس رفت و خبر استعفای قوام را به اطلاع مجلس رسانید.

در مجلس، مهندس حسینی در حالی که به شدت می گریست فریاد زد: «آقایان! ملت ایران بیدار است و حق خود را می گیرد ولو به هر قیمتی باشد. مردم حتّاً چوب در دست نداشتند و با دست خالی جلوی گلوله و توپ می رفتند و...». از ۶۴ نماینده ی حاضر در مجلس، ۶۱ نفر به زمام داری دکتر مصدّق ابراز تمایل کردند. دکتر مصدّق و آیت الله کاشانی اعلامیه هایی مبنی بر حفظ حرمت نظامیان دادند و از مردم خواستند از حمله و ضرب و شتم نظامیان و مأموران پلیس خودداری نمایند. ساعت ۵ بعد از ظهر مأموران انتظامی در تهران جمع آوری شده و مردم، به ویژه جوانان که به سینه ی خود نوار سیاهی نصب کرده بودند نظم شهر را در دست گرفتند. قوام در

امامزاده قاسم، در منزل برادر خود مخفی شد. در ساعت ۷ بعد از ظهر مردم عازم خانه‌ی مصدق شدند، مصدق در حالی که به شدت می‌گریست به مردم گفت: «استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید».

۳۱ تیر، فرمان نخست‌وزیری مجدد دکتر محمد مصدق صادر شد و در همان روز خبر رسید، دادگاه لاهه در رسیدگی به اختلاف ایران و انگلیس در مسأله‌ی نفت، عدم صلاحیت خود را با اکثریت ۹ رأی در مقابل ۵ رأی اعلام داشت. قاضی انگلیسی نیز رأی خود را به نفع ایران داده بود. این رأی که حقانیت ملت ایران را در مبارزه با استعمار انگلیس ثابت کرد، پیروزی بزرگ ۳۰ تیر را کامل نمود تا آن جا که شاه ناچار زبان به ستایش گشود و در پیامی از دکتر مصدق قدردانی کرد.

گرچه قبل از ایران، دولت مکزیک صنایع نفت خود را ملی کرده بود ولی با توجه به این که منابع نفت مکزیک عملاً خشک شده بود اقدام این دولت در ملی کردن نفت چندان هیجانی به وجود نیاورد. اما اقدام قاطع ایران، موجی از احساس هم‌دردی در مردم جهان، به ویژه قربانیان استعمار را برانگیخت. بدین‌سان، اقدام ایران سرسلسله‌ی رویدادهای دگرگون‌کننده‌ی عظیمی در سراسر دنیا، خصوصاً در منطقه شد.

همان روز به مناسبت پیروزی بزرگ ملت ایران در قیام ۳۰ تیر، اجتماع عظیمی با حضور همه‌ی احزاب و دسته‌های سیاسی تشکیل شد که در آن ده‌ها هزار نفر شرکت کردند. به دستور مصدق به مناسبت بزرگداشت قیام سی تیر و شهدای آن روز کلیه‌ی اداره‌های دولتی تعطیل نموده و پرچم‌ها به علامت عزاء، به حالت نیمه افراشته درآمدند. مجلس شورای ملی نیز قیام ۳۰ تیر را به نام قیام مقدس ملی

مردی که از زیر پتو تاج و تخت امپراتوری... / ۴۹

نام گذاری کرد و شهدای آن روز را شهدای ملی شناخت و این موضوع به امضای شاه رسید.

مصدق در هنگام معرفی کابینه‌ی خود، نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع ملی تغییر داد و شخصاً آن را بر عهده گرفت. مجلس شورای ملی به اتفاق آرا به کابینه‌ی وی رأی اعتماد داد. لایحه‌ی اختیارات دکتر مصدق به مجالس داده شد و دو فوریت آن تصویب گشت. مصدق، زمین‌های رضاشاه را به دولت بازگرداند، بخشی از بودجه‌ی دربار را قطع کرد و به وزارت بهداشتی داد و بنیادهای سلطنتی را به زیر نظارت دولت آورد. هم‌چنین عوارض ۲۰ دیناری را که در هر لیتر بنزین به انجمن خیریه‌ای به ریاست آیت‌الله کاشانی ریخته می‌شد قطع کرد. دولت نیز از پرداخت مبالغی به شمس قنات‌آبادی و دیگرانی که توقعی داشتند خودداری کرد. اصلاح قوانین مالیاتی، اصلاحات زراعی و تقسیم زمین‌هایی مانند زمین شیان (نارمک) بین مردم بی‌بضاعت از دیگر اصلاحات دولت بود.

به دستور نخست‌وزیر، بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیس‌ها که پس از انقضای مدت ۶۰ ساله قرار داد با تغییر نام در ایران مشغول صرافی بود، برچیده شد (بیمه‌ی این بانک اخیراً فعالیت خود در ایران را از سر گرفته است). امام جمعه‌ی تهران (دکتر سید حسن امامی) که از هواخواهان سرسخت دربار و مخالفان جدی دولت بود نیز عزل گردید.

دفاتر اختصاصی شاه‌پورها و شاه‌زادگان و عوامل اصلی توطئه‌های دربار برچیده شد و تماس مستقیم آن‌ها با سازمان‌های دولتی ممنوع اعلام گردید. و در ۱۰ مردادماه شمس و شهناز پهلوی به دستور شاه، و مادر شاه و دخترش اشرف (خواهر دوقلوی شاه)، به

۵۰/مردی برای تمام تاریخ

دستور اکید دکتر مصدق، تهران را به سوی اروپا ترک کردند. در این سفر برای نخستین بار به وسیله‌ی مأموران ایرانی گمرک، جامه‌دان‌های والاحضرت (!) اشرف مورد بازرسی قرار گرفت.



مردی برای تمام تاریخ

«...امروز، مبارزه‌ی بزرگی را ملت ما شروع کرده است که هیچ کس از ابهت آن غافل نیست. البته در این گونه جنبش‌های اجتماعی باید در مقابل هر گونه محرومیت ایستادگی کرد و در برابر آن آماده بود. هیچ مبارزه‌ای هر قدر کوچک و ناچیز باشد به آسانی به نتیجه نمی‌رسد. تا رنج نبریم گنج میسر نمی‌شود. در این راه نیز سعی ناکرده به جایی نمی‌توان رسید.»

دکتر محمد مصدق

دکتر مصدق مردی است که در تاریخ ایران نظیر ندارد.

مهندس احمد رضوی

با وجود موج ضد درباری شکل گرفته، طرفداران نهضت ملی نتوانستند کانون‌های اصلی توطئه را شناسایی و سرکوب سازند. کمیسیون تحقیق مجلس که مأمور رسیدگی به حوادث سیام تیر و کشف مسوولین آن واقعه بود، کاری از پیش نبرد. عاملان اصلی توطئه مانند سرلشگر گرزن، رییس ستاد ارتش و سرلشگر علوی مقدم، فرماندار نظامی تهران پس از چند روز توقیف در باشگاه افسران، آزاد شدند تا آمران اصلی کشتار مردم تهران بر ملا نشوند. عناصر دیگر توطئه مانند سرلشگر زاهدی، سرتیپ گیلانشاه، سرهنگ حسن اخوی، سرلشگر باتمانقلیچ،... تحت حمایت شاه از هر گونه تعقیب و بازجویی در امان ماندند تا در آینده توطئه‌های دیگری را هدایت کنند.

در شهریور ماه «له‌وی هندرسن»، سفیر آمریکا و «میدلتون»، کاردار سفارت انگلیس، پیام مشترک ترومن و چرچیل را به پیوست قرارداد مخصوص، تسلیم دکتر مصدق کردند، اما این پیشنهاد و طرح قرارداد، چنان گستاخانه و یک طرفه بود که دکتر مصدق پس از خواندن آن گفت: «من شرم دارم این پیشنهاد را بخوانم تا چه رسد به قبول آن» و سپس آرای خود را به دولت انگلیس اعلام کرد و چون انگلیس‌ها از قبول درخواست‌های مصدق خودداری کردند، قطع کامل روابط ایران و انگلیس را اعلام داشت و کارمندان انگلیسی را که حاضر به همکاری با شرکت ملی نفت ایران، با همان دستمزد و مزایای سابق نشده بودند، ناگزیر از ایران اخراج کرد و سفارت‌خانه و کنسولگری انگلیس بسته شد.



دکتر مصدق با این اقدامات تند و در عین حال هماهنگ با خواست‌های شورانگیز مردم، موجب شد که از یک طرف جناح راست جبهه‌ی ملی و نیز هواخواهان آیت‌الله کاشانی، چه آشکار و چه پنهان رابطه‌ی خود را با او قطع کنند و از طرف دیگر، عوامل و هواخواهان دربار هم از فرصت استفاده کردند و با ایجاد آشوب و بلوا، بر تنگناهایی که دولت مصدق با آن روبه‌رو بود، افزودند.

بدین ترتیب بود که در ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱، دولت مصدق با انگلستان قطع رابطه‌ی سیاسی کرد، و چندی بعد مجلس سنا را (به استناد تفسیر مجلس شورای ملی از اصل پنجاهم قانون اساسی در مورد مدت دوره‌ی سنا) تعطیل نمود. روزنامه‌ی باختر امروز ضمن مقاله‌ی تندی، سناتورها را مجری وزارت‌خانه‌ی انگلیس معرفی کرد. شیخ عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری به پشتوانه‌ی مصدق، دست به تغییرات دامنه‌داری در دادگستری زد و از جمله دیوان عالی کشور، دیوان کیفر کارکنان دولت، دیوان دادرسی دارایی، دادرسی و دادستانی ارتش (نهادهای موازی قوه‌ی قضاییه) را منحل کرد. وی نسبت به تصفیه‌ی وکلای دادگستری و کارمندان اداری وزارت دادگستری نیز گام‌های بلندی برداشت. چندی قبل‌تر نیز تصفیه‌ای در ارتش صورت گرفته و ۱۳۶ نفر از بلندپایگان ارتش را بازنشسته کرده بودند.

مصدق در ۲۵ آذر ۱۳۳۱ خورشیدی با تصویب مجلس، تأسیسات تلفنی را در سراسر کشور ملی اعلام کرد و چندی بعد شیلات را نیز ملی کرد. با جدیت انتظام، رییس نمایندگی ایران در سازمان ملل، قطع نامه‌ای در کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد تصویب شد که دول بزرگ به مستقیم یا غیر مستقیم مانع اعمال حقیق

حاکمیت دولتی که می‌خواهد از منابع ثروت ملی خود استفاده کند، نشوند.

دولت ملی به دلیل آن‌که محاصره اقتصادی شده بود و هیچ درآمدی هم از نفت عایدش نمی‌شد (و حتّاً خرج سنگین تأسیسات نفتی هم بر دوشش افتاده بود)، مبادرت به چاپ اسکناس کرد و از سویی برای جلوگیری از ایجاد تورم، نمی‌خواست این موضوع در جامعه بیپسند. مجلس، حسین مکی را به عنوان ناظر بر اندوخته‌ی اسکناس انتخاب کرد ولی وی باعث درز این عمل به روزنامه‌ها شد و بر ضد دولت جنجال پیاگشت و باعث تورم شد. با این حال بودجه‌ی سال ۳۲ را که دولت تقدیم مجلس کرد، برای اولین بار - از سال ۱۳۱۰ - بودجه‌ای متعادل بود که در آن درآمدهای دولت با هزینه‌های آن برابر بود. درآمدهای دولت از محل مالیات بالا بود و صادرات غیرنفتی هم منظور شده بود. اساساً صادرات غیرنفتی از دوره‌ی دکتر مصدّق معنا یافت.

از اقدام‌های دیگر دکتر مصدّق، اصلاح قانون انتخابات بود. در قانون جدید مشخص شده بود که تنها کسانی می‌توانند در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند که با سواد باشند و منظور از سواد را هم چنین اعلام کرد که هر کسی بتواند نام نامزد مورد نظر خود را بر روی برگه‌ای بنویسد. تا آن زمان در انتخابات مرسوم بود که به جز شهرهای بزرگ، خان یا مالک بزرگ محل، روستاییان را به پای صندوق‌های رأی می‌برد و در آن جا برگه‌های رأی نوشته شده را که در آن نام نامزد مورد نظر خود را نوشته بود به دست آنان می‌داد تا در داخل صندوق بیاندازند و برای همین در مجالس پیشین به جز عده‌ای که به توصیه‌ی دربار به نمایندگی انتخاب می‌شدند، بقیه، نمایندگان زمین‌داران و

بزرگ مالکان بودند. مصدق با تصویب این قانون در نظر داشت تا قدرت سیاسی خان‌ها و ملاکان را قطع کند.

در این دوران توطئه‌های عظیمی برای ساقط کردن حکومت ملی مصدق، یکی پس از دیگری شروع شد و در خارج از ایران نیز همه جا، استعمار مانع توزیع و فروش نفت ایران بود. ابوالقاسم بختیاری، اصغر مسعود (فرزند صارم‌الدوله) و چند تن دیگر در سرزمین بختیاری به گردن‌کشی برخاسته و از فرمانبرداری دولت سرپیچی کردند.

در همین روزها، تحریکات مجلس شورای ملی جهت استیضاح دولت آغاز شد. با وجود پشتیبانی بی‌حد و حصر مردم، تعدادی از دوستان دکتر مصدق از جمله دکتر بقایی و حسین مکی به صف مخالفان پیوستند. پیوستن حسین مکی به صف مخالفان، که مصدق او را به مانند فرزند خویش دوست می‌داشت و مکی با همین پشتوانه نیز رأی اول تهران در انتخابات مجلس را به دست آورده و مفتخر به لقب مردمی "سرباز فداکار وطن" شده بود، ضربه‌ی روحی سختی برای دکتر مصدق بود. بقایی در روزنامه‌ی شاهد طی مقاله‌ای مصدق را به باد انتقاد گرفته و از اطرافیان وی به زشتی یاد کرد. سپس طرحی را به مجلس تقدیم کرد که هیچ طرح و لایحه‌ای به موجب اختیارات اعطایی به نخست‌وزیر نمی‌تواند باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس گردد.

دکتر مصدق در پیامی از رادیو به ملت ایران گفت: «آیا سزاوار است در روزهایی که چرچیل رهسپار آمریکا است و دولت ایران نیز به مذاکرات مهمی مشغول است، جماعتی از پشت به حکومت خود خنجر بزنند و دانسته و ندانسته مجاهدات ملی را قربانی غرض‌رانی

مردی برای تمام تاریخ / ۵۷

یا بی‌اطلاعی و کوتاه‌نظری خود سازند. دو سه تن از امضاکنندگان طرح دیروز کسانی هستند که دستشان آلوده به خون بی‌گناهان سی تیر است...».

زمانی که دکتر مصدق طی نامه‌ای از مجلس تقاضای تمدید اختیارات خود را نمود، مکی گفت: با این وضع از مجلس استعفا می‌دهم و استعفای خود را روی تریبون گذاشت و طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی مصدق را به هیتلر تشبیه نمود. حایری‌زاده نیز با درخواست تمدید لایحه مخالفت کرد. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی طی ارسال نامه‌ای به مجلس، خواهان عدم تصویب لایحه‌ی اختیارات مصدق گردید. هیأت ریسه‌ی مجلس شورای ملی به کاشانی پاسخ داد، طبق موازین قانونی، لایحه‌ی اختیارات دکتر مصدق در مجلس به رأی نمایندگان گذاشته خواهد شد.

۲۸ دی ماه، تظاهرات شدیدی در تهران و دیگر شهرها به طرفداری مصدق برگزار شد و انبوه تومار و تلگراف به مجلس فرستاده شد. آیت‌الله کاشانی در مقابل تظاهرات شدید مردم، به طرفداری از مصدق اعلامیه‌ای انتشار داد. اعضای فراکسیون نهضت ملی نیز، اعلامیه‌ای انتشار داده و متذکر شدند تا تصویب لایحه‌ی اختیارات دکتر مصدق در مجلس تحصن خواهند نمود. تظاهرات، تعطیلی و اعتصاب مردم در شهرستان‌ها در ۲۹ دی به اوج خود رسید. از خوزستان سه هزار کفن پوش عازم تهران شدند و در تبریز تظاهرات عظیمی به پا گردید. سرانجام لایحه‌ی اختیارات دکتر مصدق با قید یک تبصره با ۵۸ رأی از ۶۷ نفر عده‌ی حاضر در مجلس به تصویب رسید. پس از تصویب لایحه، آیت‌الله کاشانی مجدداً نامه‌ای به مجلس فرستاد و مصدق را از گرفتن اختیارات بر حذر

اول بهمن ماه به موجب تصویب هیأت وزیران، بیمه‌های اجتماعی کارگران تأسیس و آغاز به کار نمود. هندرسن، سفیر کبیر آمریکا در ایران، دو پیشنهاد راجع به وضعیت نفت با فاصله زمانی یک ماه نمود که با جواب منفی روبه‌رو شد. به سادچیکف سفیر کبیر اتحاد شوروی نیز اطلاع داده شد که مدت قرارداد شیلات دریای خزر پایان یافته و دولت ایران مایل به تمدید امتیاز نیست.

## (۲)

"...هنگامی که مصدق در ایران به اصلاحات سیاسی دست زد، ما به وحشت افتادیم... ما با انگلیسی‌ها هم دست شدیم تا او را از میان برداریم. در این راه توفیق یافتیم، ولی از آن روز دیگر در خاورمیانه از ما به نیک نامی یاد نشده است...".

ویلیام دوگلاس - قاضی دیوان عالی ایالات متحده

"... خبر سقوط دکتر مصدق، زمانی به من رسید که با همسر و پسر در کشتی، در میان جزایر یونان در دریای مدیترانه مشغول استراحت بودیم. پس از مدت‌ها، آن شب خواب بسیار خوشی کردم...".

آنتونی ایدن - نخست‌وزیر اسبق انگلیس

در اوایل اسفند، شاه به مصدق خبر داد که قصد دارد برای مدتی از کشور خارج شود. مصدق با این اندیشه که شاه جوان نمی‌خواهد زیر فشار بیگانگان و هواداران دیکتاتوری، حرکتی علیه دولت که مشغول نبردی سهمگین با استعمار کهنه است بنماید، با پیشنهاد او موافقت کرد. روز نهم اسفند به نزد شاه رفت تا گذرنامه و ارز او را تحویل دهد. اما در جلوی کاخ، جمعیتی از طرفداران شاه و نظامیان که قصد ممانعت از سفر شاه را داشتند، قصد جان وی را نمودند که به طور معجزه آسایی از معرکه جان به در برد. جای تعجب است که در

مردی برای تمام تاریخ / ۵۹

زمان حمله‌ی مهاجمان به مصدق، آیت‌الله بهبهانی هم در صحنه پیدا شد با عده‌ای که خواستار باقی ماندن شاه در کشور بودند.

ساعتی بعد آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای انتشار داد و از سوی مردم با سفر شاه مخالفت کرد. همان شب شاه نیز با حضور در برابر تظاهرکنندگان، انصراف خود را از مسافرت به خارج اعلام داشت. توطئه‌گران به منزل دکتر مصدق حمله بردند. نخست وزیر با جامه‌ی خواب از راه پشت بام به اداره‌ی اصل چهار ترومن و از آن جا با کمک تنی چند از همسایه‌ها به ستاد ارتش رفت. سپس به اتفاق سرلشکر بهار ست راهی مجلس شد. در مجلس متحصن گشت و از همان جا رهبری ضد کودتا را به عهده گرفت.

دو سه روز بعد با عقب‌نشینی شاه، حرکت مردم و تشکیل کمیته‌ی آشتی میان مصدق و کاشانی، وضعیت به روال عادی برگشت ولی دکتر مصدق دیگر هرگز حاضر به ملاقات با شاه نشد. حتا وقتی شاه پیغام فرستاد که قصد دارد به دیدار او برود، جواب داد: "در شأن اعلای حضرت نیست" و دیگر تا پایان عمر خود محمدرضا شاه را ندید.

در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ خورشیدی، دکتر مصدق طی پیامی ردّ پیشنهاد دولت‌های آمریکا و انگلیس را با دلایل به اطلاع عامه رسانید. ۱۶ فروردین ۱۳۳۲، مصدق طی نطقی رادیویی از ماجرای ۹ اسفند پرده برداشت و صریحاً اعلام کرد، شاه حق مداخله در امور کشور را ندارد.

اول اردیبهشت، سر تیپ محمود افشارطوس، رییس شهربانی کل کشور و یار وفادار مصدق ناپدید شد و چند روز بعد جنازه‌ی وی کشف گردید. در این رابطه ۴ نفر از امرای بازنشسته‌ی ارتش بازداشت

شدند (این افراد همگی پس از کودتای ۲۸ مرداد، آزاد شدند). فرمانداری نظامی طی اطلاعیه‌ای اطلاع داد که رییس شهربانی به وسیله‌ی چند تن از افسران باز نشسته و مخالفان دولت به قتل رسیده و دکتر مظفر بقایی و سرلشگر زاهدی در این جنایت دست داشته‌اند. افسران بازداشت شده با کمک دوستان خود و وابستگان دربار که در تمام رده‌های نظامی، انتظامی و اطلاعاتی دارای پایگاه بودند اظهار کردند که تحت شکنجه‌های وحشیانه‌ای قرار گرفته‌اند و نشریات درباری نیز به بزرگنمایی این موضوع پرداختند به طوری که پس از چندی اصل واقعه فراموش شد.

سرلشگر زاهدی نیز با موافقت آیت‌الله کاشانی، رییس مجلس، به وسیله‌ی میراشرافی به مجلس آورده و به بهانه‌ی نداشتن امنیت در آن جا متحصّن شد و دکتر بقایی که خود از متهمان بود از تریبون مجلس درباره‌ی شکنجه‌ی افسران، سخنرانی کرد و حتّاً این گروه کار را به جایی رساندند که اظهار می‌کردند، مصدّق جهت سرنگونی شاهنشاهی، دست به قتل رییس شهربانی زده است!

در ۲۱ اردیبهشت به دستور مصدّق، شاه، کلیه‌ی املاک پهلوی را به دولت واگذار کرد و دولت قبول نمود از بابت منافع املاک، سالیانه اجاره دهد. ماه بعد موافقت‌نامه‌ی جدید بازرگانی بین ایران و شوروی امضا شد و مصدّق خواستار بازگرداندن ۲۰ تن طلای ایران توسط شوروی شد. دولت شوروی این طلاها را در ماجرای اشغال ایران در جنگ دوم جهانی به خاطر اجاره‌ی وسایل مورد نیاز خود در ایران، نظیر جاده، راه‌آهن و... به ایران بدهکار بود. هم‌چنین آن‌ها مقداری پول ایرانی برای مخارج سربازانشان از دولت ایران قرض کرده بودند. دولت شوروی از پرداخت این بدهی‌ها آن قدر خودداری

ورزید تا دولت مصدق سقوط کرد.

گرفتاری‌های داخلی و فشارهای خارجی و توطئه‌ها چنان مصدق را به خود مشغول کرده بود که از جریانات روز غالباً بی‌اطلاع می‌ماند. از یک طرف بعضی از اطرافیان دکتر مصدق سخت در فکر کار و بار خود بودند و از سوی دیگر بعضی از یاران دیروز او نیز که معتقد بودند وی از راه اصلی و اولیه‌اش منحرف شده، هر یک در توطئه‌ای بر ضد او مشغول و دست اندرکار بودند، و از زیر تیشه بر ریشه‌ی حکومت وارد می‌کردند. در همین احوال سرلشگر فضل‌الله زاهدی با کمک اطرافیان و هواخواهان شاه که با توجه به خوابیدن صنایع نفت، حکومت دکتر مصدق را عامل فاجعه‌های اقتصادی - سیاسی برای ایران می‌دانستند، در فکر کودتا بود و گروه‌های داخلی وابسته به خود را مسلح می‌کرد.

در این دوران به آرامی شرایط جهانی نیز به ضرر ایران متحوّل می‌شود، دولت کلمنت اتلی سقوط می‌کند و سِر وینستون چرچیل "محافظه کار"، دولت بریتانیا را در دست می‌گیرد و دولت «دموکرات» هاری ترومن، جای خود را به دولت «جمهوری خواه» دوايت آیزنهاور می‌دهد، و با مرگ ژوزف استالین، نیز یک دوران نبرد قدرت و بی‌تصمیمی در کرملین آغاز می‌شود. آندره فونتن در تاریخ جنگ سرد این تغییرات هم زمان را «تغییر ناخدايان» می‌نامد که به چرخش غیرطبیعی تاریخ ایران توسط قدرت‌های سلطه‌گر می‌انجامد.

از سویی دیگر، گروه هنری سازمان سیا انبوهی از کاریکاتورهای ضد مصدق را طراحی و وارد عرصه‌ی مطبوعات کشور کرد. سوژه‌ی اصلی این کاریکاتورها وابستگی مصدق به شوروی بود که به همراه مقاله‌هایی با همین مضمون در نشریه‌های وابسته و هوادار رژیم



سلطنتی چاپ و منتشر می‌شد. ایجاد اغتشاش و تقویت ترس از کمونیسم و حزب توده نیز از برگه‌هایی بود که زمینه‌سازان کودتا برای برنده شدن از آن سود جستند. باید توجه داشت که «خطر کمونیسم» حربه‌ای در دست استعمار غرب برای سرکوب نیروهای ضد استعمار بوده است و با همین حربه‌ی «نفوذ بلشویک» بود که نهضت جنگل و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان به خون کشیده شد. البته حزب توده و طرفدارانش نیز از پای ننشسته خود را وارث خون شهدای سی تیر می‌دانستند و در صدد بودند که بدین بهانه در سالگرد این روز قدرت‌نمایی کنند.

توده‌ای‌ها که در تحلیل‌های خود مصدق را دست‌نشانده بورژوازی کمپرادر وابسته به امپریالیسم آمریکا معرفی می‌کردند، به این نتیجه رسیده بودند که بایستی پایگاه اجتماعی جبهه‌ی ملی را تضعیف کنند و خود از طریق بسیج طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر، یک انقلاب دموکراتیک به وجود بیاورند. بر همین اساس بود که در نخستین روز حکومت مصدق، آشوب کارخانه‌ی چیت‌سازی تهران را بر پا کردند و در روزهای بعد نیز متینگ‌هایی را در تهران و اصفهان به راه انداختند و هر روز خراب‌کاری‌ها و جنجال‌هایی را به وجود آوردند و کارکرد دولت را از نظر اقتصادی به زیر سوال بردند. البته در درون حزب توده کسانی مانند بقراطی، جودت، علوی، یزدی و بهرامی و بیشتر تحت تأثیر نویسندگان روشنفکر توده‌ای هم‌چون تمدن، نوروزی و قازاریان خواهان همراهی و یا حداقل بی‌طرفی نسبت به دولت مصدق بودند ولی تصمیم‌نهایی را کسانی چون کیانوری، قاسمی و فروتن می‌گرفتند که معمولاً یک یا چند جلد از نوشته‌های لنین را زیر بغل داشتند و با حمایت استالین، خط مشی

حزب را مشخص می‌کردند.

در این دوران، در احزاب وابسته به مصدق نیز اختلافات روز به روز آشکارتر می‌شد و مجلسیان نیز هر چند با شعار حمایت از مصدق وارد مجلس شده بودند، خود را برای ساقط کردن مصدق آماده می‌کردند. در این احوال دکتر مصدق به فکر انحلال مجلس و همه‌پرسی افتاد. به همین خاطر نمایندگان ملی - مردمی مجلس شروع به استعفا دادن کردند. در ۲۴ تیر، ۲۷ نفر از نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی دسته جمعی استعفا دادند و در پی آن ۲۵ نفر دیگر از وکیلان نیز استعفا دادند، به طوری که تا روز یازدهم مرداد، تنها ۱۷ نفر از نمایندگان مخالف دولت بودند که استعفا نکرده و در مجلس بست نشسته بودند. این عده آن روز برای تعیین رییس مجلس رأی‌گیری کرده و دوباره آیت‌الله کاشانی را به ریاست انتخاب نمودند.

در این گیرودار که اختلاف جناح آیت‌الله کاشانی و دکتر مظفر بقایی کرمانی - در مجلس - با دولت روز افزون می‌شد، در تهران و بیشتر نقاط ایران، آشوب‌هایی به دستور وفاداران به دربار انجام می‌گرفت. آیت‌الله حاج‌شیخ محمد رضا کلباسی به دکتر مصدق، نخست‌وزیر ملی تلگراف کرد که: «از احساسات و اظهارات ایرانیان معلوم است تقاضای انحلال مجلس فعلی و تشکیل مجلس جدید بر طبق قوانین مشروطه، لذا انحلال آن لازم، بلکه ملت از تجاوزات اقلیت راحت شوند». بدین ترتیب با انجام دادن همه‌پرسی و رأی مردم به انحلال مجلس و حمایت از مصدق در ۱۲ مرداد پرده‌ها به کنار رفته، هواخواهان مصدق، به ویژه دکتر فاطمی که عامل اصلی گرفتاری‌های ایران را شاه و دربار می‌دانستند، آشکارا خواهان برچیده

شدن بساط سلطنت شدند.

مسأله‌ی انحلال مجلس، توفانی در جو آن روز جامعه ایجاد کرد و بار دیگر حتا همراهان و یاران مصدق را هم به اعتراض به وی واداشت. از جمله همکاران صدیق مصدق، هم‌چون دکتر کریم سنجابی و خلیل ملکی به وی معترض شدند. خلیل ملکی به دکتر مصدق گفت: «آقای دکتر این کار شما ما را به جهنم می‌برد ولی مطمئن باشید ما با شما تا جهنم هم می‌آییم!». به هر صورت مصدق با وجود همه‌ی مخالفت‌ها و با این که انحلال مجلس بدعتی در تاریخ مشروطه و همچنین در منش و تفکر خود مصدق به شمار می‌رفت، اقدام به این کار کرد.

وی بعدها به هنگام محاکمه در دادگاه نظامی وقتی سرتیب آزموده بر روی انحلال مجلس خیلی سروصدا به پا کرد، دلایل انحلال مجلس را چنین بیان کرد: «من بعد از مشاهده‌ی توطئه‌های مجلس، دریافتم که این توطئه‌ها بر ضد شخص من نیست بلکه بر ضد ملت است، بر ضد نهضت ملتی است که برای استقلال خود قیام کرده است و این‌ها می‌خواهند نهضت مردم را نابود کنند لذا دیدم که در چنین شرایطی باید فکری کرد». به عبارتی دیگر: قانون اساسی برای مردم است نه مردم برای قانون اساسی.

ورود اشرف پهلوی (با نام جعلی بانو شفق) در سوم خرداد به تهران - که حامل پیام آلن داس، رییس سازمان سیا برای شاه بود - مقدمات کودتا علیه دولت مصدق را تسریع کرد، کودتایی که در آن برای نخستین بار، جاسوسان انگلیسی و آمریکایی دست در دست هم نهادند. در عملیات انگلیسی چکمه (که آمریکایی‌ها آن را به یاد قهرمان اساتیری یونان در جنگ تروا، آژاکس می‌نامند)، C.I.A، M.I.6 و

مردی برای تمام تاریخ / ۶۵

وزارت خانه‌های امور خارجه‌ی انگلیس و آمریکا نقش داشتند. کرمیت روزولت (نوه‌ی تئودور روزولت، رییس‌جمهوری پیشین آمریکا) که عامل اصلی این عملیات بود در کتاب "کودتا در کودتا" به صراحت آورده است: «مقصود از این اتحاد، بر انداختن نخست‌وزیر ایران، دکتر محمد مصدق بود». دو روز بعد اشرف پهلوی با خفت و خواری از ایران اخراج شد.

در ۲۲ مرداد، شاه - که مدتی قبل دزدانه در درون خودرویی در محوطه‌ی کاخ سعدآباد با کرمیت روزولت ملاقات کرده بود - محرمانه دستور عزل دکتر مصدق و فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی را به نخست‌وزیری صادر کرد، در حالی که طبق قوانین رژیم مشروطه چنین حقی را نداشت. سپس به همراه همسرش، ثریا برای استراحت به رامسر رفت. از سوی دیگر، شوارتسکف با خرج ده میلیون دلار، تلاش می‌کرد اطرافیان دکتر مصدق را پراکنده کند. برای براندازی حکومت مصدق مقدمات چیده شده و سرهنگ نصیری، فرماندهی گارد شاه، فرمان عزل مصدق را در منزل به وی ابلاغ کرد، ولی توسط نگهبانان دکتر مصدق توقیف شد. این عمل بعدها جزو جرم‌های ارتكابی مصدق و سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی عنوان می‌گردد.

در شب بیست و پنجم مرداد، قرار بود در صورت امتناع دکتر مصدق از قبول حکم عزل خویش و انتصاب زاهدی، سه واحد تقویت شده به اجرای کودتا دست بزنند، یک واحد منزل مصدق را محاصره و او را دستگیر کند، واحد دیگر ایستگاه رادیو را تصرف کند و واحد سوم برای اجرای دستورات فرمانده کودتا در حالت احتیاط باشد. ولی این سه واحد به علت خروج شاه از تهران، جرأت اجرای کودتا را در خود ندیدند و به سرعت توسط واحدهای زیر نظر سرتیپ

ریاحی (وزیر دفاع)، سرلشگر سپه‌پور (فرماندهی نیروی هوایی) و سرتیپ محمود امینی (فرماندهی ژاندارمری) خلع سلاح و زندانی شدند.

فردای آن شب، دولت طی اعلامیه‌ای وقوع یک کودتای نظامی در تهران و خنثا شدن آن را اعلام نمود. شاه به اتفاق ثریا از رامسر با هواپیمای اختصاصی به بغداد گریخت. دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه به تمام سفرا، وزرای مختار و کارداران ایران در خارج اعلام کرد: شاه از سلطنت مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد. به دستور مصدق، لشکر گارد خلع سلاح شد و عکس‌های شاه و ثریا از اداره‌ها و سازمان‌ها جمع‌آوری گردید. سرتیپ ریاحی طی مصاحبه‌ای از کودتا پرده برداشت و فرار شاه را، استعفا تلقی نمود.

بنابر پیشنهاد دکتر سیدعلی شایگان و دکتر عبداللّه معظمی، علامه دهخدا از طرف دکتر مصدق به ریاست شورای سلطنتی انتخاب شد. این موضوع باعث شد تا پس از کودتای ۲۸ مرداد، عوامل پلیس دولت کودتا، در جست‌وجوی دکتر فاطمی به خانه‌ی دهخدا - این پیرمرد ۷۵ ساله - ریخته و زندگی‌اش را بهم بریزند و در دوران دادگاهی دکتر مصدق نان «بخور و نمیر» او را هم قطع کنند (داخل فیش‌های لغت‌نامه، فیشی با عنوان «بخور و نمیر» موجود است که مرحوم دهخدا ذیل آن نوشته‌اند نان بخور و نمیری، مجلس‌های قبل برای من تعیین کرده بودند حالا به گناه آن که من گفتم آن که در دو جمعیت بین‌المللی حقانیت ما را در امر نفت به اثبات رسانید یعنی دکتر محمد مصدق در خور حبس و تبعید نیست، بریدند. عیب ندارد، از گرسنگی مردن من تاج افتخار دیگری است که به من داده می‌شود).

مردی برای تمام تاریخ / ۶۷

بعد از ظهر ۲۵ مرداد، گردهمایی عظیمی در میدان بهارستان تشکیل شد و دکتر فاطمی در این گردهمایی خواستار لغو نظام سلطنتی در ایران شد. همان روز، دکتر فاطمی کاخ‌های سلطنتی را مهر و موم کرد. طبق دستور مصدق، ستاد ارتش طی بخش‌نامه‌ای نام شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی واحدهای نظامی حذف کرد.

۲۶ مرداد ماه، سرهنگ فرزائگان از طرف سرلشگر زاهدی - که مخفیانه به سر می‌برد - در کرمانشاه با سرهنگ تیمور بختیار، فرماندهی تیپ ملاقات کرد و از وی خواست برای تصرف تهران و ساقط کردن دولت مصدق با تیپ کرمانشاه به تهران بیاید. اردشیر زاهدی پسر سرلشگر زاهدی نیز با سرهنگ ضرغام، معاون لشگر اصفهان مذاکره نمود.

آیت‌الله کاشانی طی نامه‌ای به مصدق تذکر داد: وقوع یک کودتا در تهران توسط زاهدی حتمی است، بهتر است با دیپلماسی کنار بروید... (البته در درستی این نامه تردید است و نوشتن آن را به بقایی منسوب کرده‌اند). مصدق به این نامه پاسخ داد: مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم.

(۳)

مخالفین مصدق، او را انگلیسی خواندند. روس‌ها او را نوکر امپریالیسم آمریکا لقب دادند. انگلیس‌ها او را کمونیست نامیدند. ولی بالاخره معلوم شد که مصدق، یک قهرمان ملی است و بدون پشتیبانی هیچ دولت بیگانه‌ای، برای استقلال و آزادی وطن خود می‌کوشد.

ریوارول، پاریس

روز ۲۷ مرداد، سفیر آمریکا به تهران آمد و با دکتر مصدق ملاقات کرد و به وی گفت: «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت شما را به

رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با شما معامله کند». له‌وی هندرسن علناً به دکتر مصدق اخطار داد که آمریکا با تمام قوا از ادامه‌ی حکومت وی جلوگیری به عمل خواهد آورد و به مصدق پیشنهاد کرد، از نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید. دکتر مصدق با لحن بسیار تندی هندرسن را از خانه‌اش بیرون کرد و گفت، فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد نمود.

هندرسن پس از این مشاجره‌ی لفظی، با رابطان دولت آینده در مرکز تماس گرفت و اظهار کرد که زاهدی را به عنوان مسؤول دولت ایران می‌شناسد. وی سپس چک شماره‌ی ۷۰۳۳۵۲ بانک ملی ایران به مبلغ -/۰۰۰/۶۴۳/۳۲ ریال را جهت هزینه‌ی اجرای کودتا پرداخت. به نوشته‌ی روزنامه‌ی لوموند (۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳)، «این چک به امضای ادوارد ژرژ دانلی (رییس حسابداری اصل چهار ترومن) است که با وصول آن، ۵۰۰ تن از ولگردان زاغه‌های جنوب شهر برای آشوب و غارت استخدام می‌شوند. به هر یک از آن‌ها ۳۰۰ فرانک داده می‌شود و نیز، تنی چند از روحانیان خریداری می‌شوند».

قابل ذکر است، در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، هر روز تظاهرات‌های وسیعی به بهانه‌ی طرفداری از مصدق در خیابان‌ها برپا می‌شد. عمده‌ی این تظاهرات‌ها ظاهراً از سوی حزب توده ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس برپا می‌شد که با به زیر کشیدن مجسمه‌های محمدرضا شاه و رضاشاه، تغییر نام خیابان‌ها و سر دادن شعار «جمهوری دموکراتیک» و حتّاً حمله به مساجد همراه بود. این عملیات‌ها که بر محور بزرگنمایی خطر کمونیسم استوار بود، بیشتر به جهت تحریک روحانیان و توده‌ی مردم علیه وضع موجود و جلب هم‌دردی آنان با شاه به عنوان تضمین‌کننده‌ی کشور در مقابل سلطه‌ی

کمونیسم به کار می‌رفت. این رشته تظاهرات‌ها که باعث برهم ریختن نظم و قانون شده بود، مصدق را وادار کرد که از گروه‌های ملی طرفدارش - که آن‌ها نیز به ضدیت با کمونیست‌ها دست به تظاهرات می‌زدند - بخواهد که در روز ۲۸ مرداد ماه به خیابان‌ها نیایند و از سوی شورای رهبری حزب توده نیز که شدیداً گیج شده و متوجه نبود سازمان جوانان آن حزب کاملاً در اختیار جاسوسان انگلیسی است، از طرفداران خود همین درخواست را بکند.

شب ۲۸ مرداد، تیمور بختیار با واحد خود به تهران آمد و از بامداد، تظاهرات در تهران تغییر شکل داد. نظامیان از فرمان نخست‌وزیر، سرپیچی کردند و به جمع ناهمگونی از ورزشکاران مورد حمایت شعبان جعفری (بی‌مخ)، چاقوکش‌های حرفه‌ای دسته‌های طیب، حاج رضایی، اکبر گیلگیله‌یی و زنان بدکاره به ریاست ملکه اعتضادی پیوستند که علیه نخست‌وزیر شعار می‌دادند و... کودتا به وسیله‌ی ارتشیان، فئودال‌ها، شاه‌پرستان و جاسوسان، جامعه‌ی عمل پوشاند.

از جمله عوامل مؤثر در کودتا می‌توان به شبکه‌های زیر اشاره کرد: عملیات بدآمن (Bedamn) زیر نظر امیر اسدالله علم، عوامل رشیدیان‌ها، شبکه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی، سازمان سرلشکر ارفع، لژ فراماسونری همایون، شبکه‌ی شاپور ریپورتر و باند اشرف، خواهر شاه که شامل اسدالله رشیدیان و پرویز خسروانی (سرپرست باشگاه تاج) می‌شد. هم‌چنین نزدیک به ۱۰۰ تن از امرای ارتش نیز از عاملان کودتا بودند. از جمله رییس شهربانی، سرتیپ محمد دفتری که پسر عموی مصدق نیز بود و پس از قتل افشار طوس و در روزهای پایانی دولت مصدق به هر تمهیدی بود حکم ریاست کل شهربانی را



از دکتر مصدق گرفت در حالی که در همان زمان، مشابه همین حکم را از سرلشکر زاهدی که در مخفی‌گاه تحت حمایت کرمیت روزولت بود، نیز گرفته و در جیب داشت.

بعد از ظهر همان روز، اداره‌ی رادیو به دست کودتاچیان افتاد و فرمان نخست‌وزیری زاهدی از رادیو خوانده شد. از جمله کسانی که در آن روز از رادیو سقوط دولت مصدق را به مردم تبریک گفتند می‌توان به مهدی میراشرافی، دکتر صیرفی، مهدی پیراسته و شمس قنات‌آبادی اشاره کرد که هر یک از آنان پس از چندی به وزارت و ثروت رسیدند. مصطفی کاشانی، فرزند آیت‌الله کاشانی هم در رادیو تهران گفت: این موفقیت را از طرف خود و والد محترم به ملت ایران تبریک می‌گویم! (سرود رهایی، ادیب برومند، صفحه‌ی ۱۵۳)

سرلشگر زاهدی، شهربانی را مرکز کار خود قرار داد. به خانه‌ی دکتر مصدق حمله شد و بین محافظان منزل او به فرماندهی سرهنگ ممتاز و مهاجمان زد و خورد مسلحانه آغاز گشت و مصدق، خانواده‌اش و تنی چند از اعضای دولت که نزدش بودند، به خانه‌های مجاور پناه بردند. پس از چند ساعت درگیری، زمانی که منزل مصدق به تصرف نیروهای مهاجم درآمد، او باش به غارت آن پرداختند... در شهر تهران، حکومت نظامی برقرار شد و سرتیپ فرهاد دادستان به حکومت نظامی منصوب شد.

از فردای کودتا، مأموران فرمانداری نظامی، رکن دوم و اداره کل شهربانی دست به بازداشت عده‌ی کثیری از همکاران دکتر مصدق، اعضای جبهه‌ی ملی، نمایندگان مستقل، روزنامه‌نگاران و افراد حزب توده زدند. در بین روزنامه‌نگاران، کریم‌پور شیرازی چهره‌ی شناخته شده‌ای بود که به خاطر مقاله‌های تندش علیه دربار پس از

شکنجه‌های فراوان، سرانجام در زندان لشگر ۲ زرهی به آتش کشیده شد.

حزب توده نیز مدتی پس از کودتا، بیشتر افسران عالی رتبه‌ی خود را از دست داد و همه آن‌ها به اعدام محکوم شدند. در زمان کودتا، حزب توده به عنوان قوی‌ترین و تشکیلاتی‌ترین حزب ایران که در مقامات بالای ارتش، دارای اعضای رسمی بود، توان آن را داشت که با کودتا مقابله کند ولی آنان، وجه المصلح‌هی اربابانشان قرار گرفتند. روز ۳۰ مرداد، زاهدی در شمیران به ملاقات آیت‌الله کاشانی رفت و پیرامون مسایل مختلف مملکتی مذاکره کردند. فردای آن روز شاه به ایران بازگشت و مقامات تازه از او استقبال کردند. شاه در نطقی از مردم و ارتش تشکر کرد.

باید توجه داشت که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، سال‌ها به عنوان یک «کودتای آمریکایی» شهرت داشت و بر خلاف «سیا»، انگلیس‌ها هیچ علاقه‌ای به نمایش نقش خود در این حادثه نشان نمی‌دادند و تنها پس از انقلاب بود که به تدریج اسناد کافی در زمینه‌ی مشارکت M.I.6 در کودتا انتشار یافت و معلوم شد که سپهد فضل‌الله زاهدی، مأمور انگلیسی‌ها بود، سرلشگر اخوی (طراح کودتا) نیز انگلیسی و مغز گروه ظاهراً ضد کمونیستی سرلشگر ارفع بود، کما این که برادران رشیدیان (سیف‌الله، قدرت‌الله و اسدالله که فرد اخیر اصناف تهران را در اختیار داشت) هم انگلیسی بودند و بالاخره انگلیسی‌ها در صدد بر آمدند موافقت آمریکا را با سقوط مصدق جلب کنند که در نتیجه کریمیت روزولت (مقام سیا) برای حسن اجرای کودتا وارد تهران شد.

مصدق به همراه سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی محاکمه شد و

اعتراض وی نسبت به عدم صلاحیت دادگاه نظامی در رسیدگی به پرونده‌ی نخست‌وزیر قانونی، رد شد. البته از بین همان هیأت قضات دست‌چین شده‌ی دادگاه فرمایشی، سر‌تیب مصطفی نوتاش، جرأت کرد که با ادله و قانون رأی به عدم صلاحیت دادگاه بدهد. فرد اخیر به بهانه‌ی بیماری در روز صدور رأی نیز در دادگاه حاضر نشد.

در ۲۱ فروردین ماه ۳۳، زمانی که دکتر مصدق از حضور در جلسه‌ی دوم دادگاه تجدید نظر به علت جلوگیری از ورود تماشاچی و عدم درج مذاکرات دادگاه در روزنامه‌ها خودداری کرد و دست به اعتصاب غذا زد، هیأت نمایندگی کنسرسیوم به منظور مذاکره درباره‌ی امضای قرارداد نفت از سوی شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی وارد تهران شدند و...

دکتر محمد مصدق سرانجام پس از ۳۵ جلسه رسیدگی، به سه سال حبس محکوم گشت. سه سال را در زندان سلطنت آباد و سپس در لشگر دو زرهی گذراند و به سال ۱۳۳۵ به ظاهر از زندان آزاد و یک‌سره به احمد آباد تبعید شد. در آن‌جا هم از آزار و اذیت مصون نماند و با کسی جز کسان نزدیک، حق ملاقات نداشت.

مصدق در احمد آباد بیشتر اوقات خود را به مطالعه و پاسخ‌گویی به نامه‌های دوستان‌انش می‌گذراند و در ضمن، مدیریت کشاورزی محل را هم عهده‌دار بود. به علت ناراحتی‌هایی که در ناحیه‌ی دهان و فک فوقانی احساس می‌کرد و معاینه و درمان آن در احمد آباد برای اطبا میسر نبود، در اواخر آذر ۱۳۴۵ با بازگشت وی به تهران موافقت شد و در بیمارستان نجمیه که تولیت آن با خود او بود، بستری گردید. ولی کماکان تحت نظر و از ملاقات با مردم محروم بود. وی پس از چند روز به منزل فرزندش منتقل شد و تنها برخی اوقات، برای

مردی برای تمام تاریخ / ۷۳

گذاشتن برق (کوبالت تراپی) به اتفاق فرزند دیگرش و مأموران سازمان امنیت به بیمارستان محلی مراجعه می نمود.

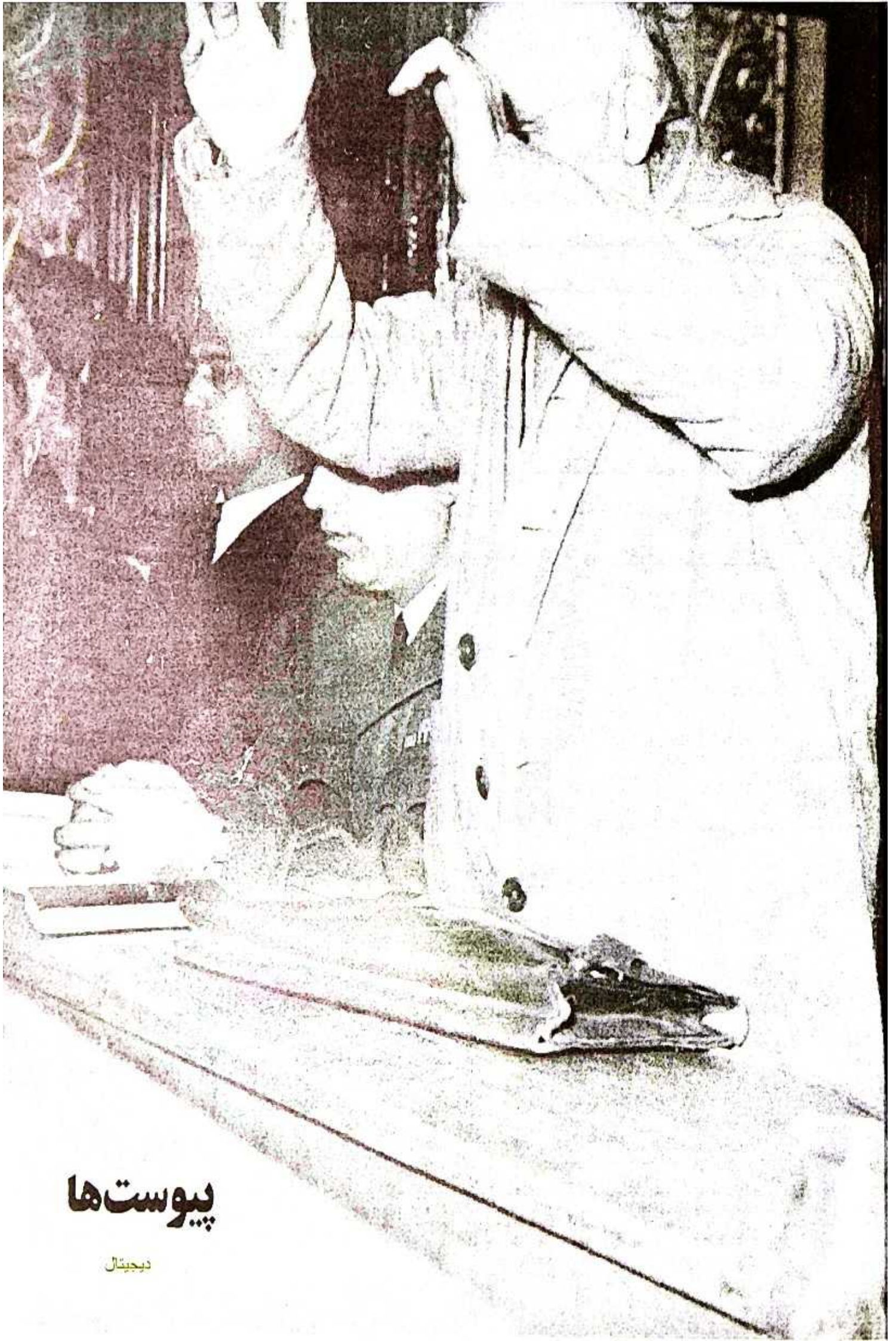
در ماه‌های آخر عمر مصدق، فرزندانش بدون اجازه‌ی او کوشش کردند که وسایل مسافرتش را به خارج، برای معالجه فراهم کنند ولی موفق به جلب موافقت حکومت نشدند. فقط یک نوع تجمل، یعنی آمدن پزشکان خارجی به بالین او در تهران، از طرف دولت توصیه شد. هنگامی که مصدق از اقدامات فرزندانش مطلع گردید، شدیداً خشمگین شد و برای این که کسانی اصلاً فکر آوردن پزشک را از خارج از سر به در کنند، گفت: لعنت بر من و هر کس دیگر که در این زمان، خرج چندین خانوار این ملت فقیر را صرف آوردن دکتر از خارجه بنماید، من خاک پای این ملت.

روز یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ خورشیدی، به علت خونریزی شدید ساعت یک ربع به هفت صبح، دکتر محمد مصدق، بزرگ مرد تاریخ ایران هم وطنان خود را برای همیشه ترک گفت و خرد و کلان را سوگوار نمود.

در مراسم تشییع پیکر و خاک سپاری دکتر مصدق تنها بستگان، خویشاوندان نزدیک و چند تن از یاران وفادارش حضور داشتند و حکومت اجازه نداد حتی یک آگهی ترحیم در روزنامه‌ها چاپ شود. آن هم در حالی که در دوره‌ی او، ۳۷۳ نشریه فعالیت می کرد که از این تعداد ۷۰ نشریه در جرگه‌ی مخالفان سرسخت او قرار داشتند. از این نظر، دوره‌ی مصدق یک دوره‌ی بی نظیر در تاریخ مطبوعات ما بود که دیگر تکرار نشد (از زمان شروع به کار دولت دکتر مصدق و در دوره‌ی وزارت فرهنگ دکتر کریم سنجابی، انتشار نشریه نیازی به گرفتن امتیاز نداشت و کسانی که قصد انتشار نشریه‌ای را داشتند تنها باید نام آن

نشریه را به ثبت می‌رساندند).

دکتر یدالله سحابی پیکر مصدق را در کنار نهر احمد آباد غسل داد و آیت‌الله زنجانی بر جسدش، نماز میت گذارد. پیکر مصدق بر خلاف وصیتش، در احمد آباد مدفون است: "وصیت می‌کنم که فقط فرزندان و خویشان نزدیکم از جنازه‌ی من تشییع کنند و من را در محلی که شهدای ۳۰ تیر دفنند، دفن نمایند." شهدای ۳۰ تیر در ابن بابویه به خاک سپرده شده‌اند.



# پیوستها

دیجیتال

«ملت ایران باید از مزایای دموکراسی کاملاً برخوردار شوند و همان رویه‌ای که دول بزرگ دموکرات برای خود قبول کرده است و از آن نتیجه گرفته‌اند، قبول و پیروی کند. من نمی‌دانم چطور است، دول بزرگ دموکرات، تعالی و ترقی و بقای مملکت خود را در آزادی و دموکراسی تشخیص داده‌اند ولی در ممالکی شبیه ایران، سعی می‌کنند که مردم را از این مزایا محروم کنند. پس این نیست مگر این که می‌خواهند به وسیله‌ی عمال خود و به وسیله‌ی کسانی که از حمایت آن‌ها استفاده‌ی نامشروع می‌کنند، در این ممالک به طور نامشروع اعمال نفوذ کنند.»

دکتر محمد مصدق

برخی واکنش‌های رسانه‌های جهان در قبال درگذشت دکتر محمد مصدق:  
دکتر مصدق شخصیت خارق‌العاده‌ای که با ملی کردن نفت شهرت جهانی یافته بود... در  
تهران درگذشت... مصدق با آن که ظاهری نحیف و رنجور داشت، دارای اراده‌ای آهنین و  
شم سیاسی نیرومندی بود...<sup>۱</sup>

روزنامه‌ی فیگارو - پاریس (۶ مارس ۱۹۶۷)

محبوبیت و صداقت او را در وطن پرستی باید برای کشورش بلیه‌ای محسوب کرد... او به  
هنوان مردی پاک‌دامن و یک مصلح جدی که هر گونه مداخله‌ی بیگانگان را در امور ایران  
رد می‌کرد، شناخته شد...<sup>۲</sup>

روزنامه‌ی تایمز - لندن (۶ مارس ۱۹۶۷)

در سرسرای شهرت، نام دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر سابق ایران در صدر صف  
طویل آن عده از رهبران ملی که اقدام به تاراج اموال بریتانیا نمودند، به یاد خواهد ماند...  
سرمشق واگرداری که دکتر مصدق نگاشته بود، به جای ماند. او نشان داده بود که یک  
ملت ضعیف می‌تواند با بریتانیا در افتاده و موفق شود. صفی طولانی از تجاوزشدگان  
اقتصادی از سرمشق مصدق سود بردند. سرهنگ ناصر، کانال سوئز و بالاخره تمام  
سرمایه‌ی انگلیس را ضبط نمود... سیلان و اندونزی از مصدق تقلید کردند. کوندا، رییس  
جمهور زامبیا هم به این شیرینی گاز زد. یکی از آخرین مدیران مصدق دکتر نایور است که  
کلیه‌ی بانک‌های خارجی را در تانزانیا با پرداخت خسارات جزئی، ضبط کرده است...<sup>۳</sup>

سرمقاله‌ی روزنامه‌ی دیلی تلگراف - لندن (۶ مارس ۱۹۶۷)

امشب می‌خواهیم راجع به یک روح بزرگ و مبارز و قهرمان عظیم که از قهرمانان آزادی  
و جهاد در راه وطن و بر ضد استعمار و استبداد بود، صحبت کنیم... مصدق از دست  
رفت، در زمانی که ایران شدیدترین احتیاج را به مردی مانند مصدق داشت که مردم ایران  
را رهبری کنند... و ایام پر شعاع مردم ایران را در زمان رهبری دکتر مصدق تجدید نماید...  
ای روح مصدق، سلام مبارزان بر تو.<sup>۴</sup>

رادیو صوت العرب (۱۳۴۵/۱۲/۱۵)



### آخرین دفاع مصدق (در رد صلاحیت دادگاه نظامی)

دکتر مصدق: طی آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیریم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران، این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده. ولی می‌خواهم که قاطبه‌ی ملت ایران، به خصوص افراد طبقه‌ی جوان که چشم و چراغ مملکت و مایه‌ی امید کشورند نیز علت این سخت‌گیری و شدت عمل را بدانند، از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌ام منحرف نشوند، از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نه‌راسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند.

به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند. ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم ملایمات خارجی‌ان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام، و در تمام مدت زمامداری خود از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده‌ی ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تأمین آزادی و استقلال کامل نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع بی‌شماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند، و

برای نیل به این منظور تا آن جا که توانستم کوشیدم.

راست است که می‌خواستند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت دیگران کنند. ولی من مطمئنم که نهضت ملی ایران خاموش نشدنی است و هرگز فراموش نمی‌شود، و سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل بی‌ارج و بی‌ارزش است و تنها آرزویم این است که ملت ایران عظمت و اهمیّت نهضت خود را به خوبی درک کند و به هیچ صورت از تعقیب راه پر افتخاری که رفته است دست نکشد.

امیدوارم که تمام طبقات و آحاد افراد از پیر و جوان، پیر و هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام این معنی را به خوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاست‌های مخرب و مهلک خارجی، در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت، مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراتوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب که در مدت نیم قرن امکان تجدید حیات و فعالیت شرفتمندانه را از ما سلب کرده بود. مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که عموم طبقات و افراد مملکت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد تا با استمداد از همت بلند و اراده‌ی محکم هم‌وطنان در قطع نفوذ این سیاست مخرب قیام کنیم و بساط حکمرانی این پایگاه استعماری را برچینیم.

خدای را شکر که به مدد ارواح طیبه‌ی اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری قاطبه‌ی ملت ایران به انجام این مقصود بزرگ توفیق یافتیم و برای همیشه گریبان خود را از چنگال این دشمن مهیب و

محیل خلاص کردیم. گزاف نیست اگر بگویم که جنبش مردانه‌ی ملت ایران پایه‌ی استعمار را در سراسر خاورمیانه متزلزل کرده است. خلوص عقیده و ایمان خدمت‌گذاران ملت و مظلومیت و حقانیت این مملکت، مراجع بین‌المللی یعنی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه را بر آن داشت که نهضت مقدس ملت ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت و برچیده شدن بساط یغماگران اجنبی را از خوزستان به رسمیت بشناسند و در این دعوا ما را ذی‌حق بدانند.

با این که از رفتاری که امروز با من و همکارانم می‌شود از لحاظ طرز تصور و تلقی مردم جهان نسبت به رشد ملت ایران نگرانم، و با این که طرز رفتار به جهانیان نشان می‌دهد که میزان قدرت و نیروی سیاست‌های خارجی در این مملکت متأسفانه بیش از آن است که تصور می‌شد، با این حال اطمینان دارم که هیچ قدرتی نمی‌تواند دامنه‌ی نهضت و جنبش مقدس ملی ایران را محدود کند.

مردم این مملکت می‌دانند که وضع من در بسیاری از جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی‌شباهت نیست. من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده‌ام. من هم مثل او در آخر عمر به روی کرسی اتهام نشسته‌ام و شاید مثل او هم محکوم شوم. ولی همه نمی‌دانند که بین او و من یک فرق و تفاوت آشکار است. پتن به جرم همکاری با دشمن فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمال بیگانگان، [با حالت گریه] این واسطه‌ی بدبختی مملکت ماست که معلول تأثیر نفوذ بیگانگان است.

من هر چه کرده‌ام از نظر ایمان و عقیده‌ای بود که به آزادی و

استقلال مملکت داشته‌ام، و حکم محکمه‌میتی که در این دادگاه صادر شود، تاج افتخاری است که به تازک سرقرار می‌دهم.

رییس: آقای دکتر مصدق، این که مربوط به صلاحیت نیست اگر اظهاری دارید در مورد صلاحیت بفرمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب، تمام شد. آقا، این مربوط به صلاحیت است. بنده که دیگر این جا نمی‌آیم مگر این که به زور مرا بیاورند، دستبند بزنند بیاورند.

رییس [خطاب به سرتیپ آزموده]: تیمسار، اگر بیاناتی دارید بفرمایید.<sup>(۱)</sup>

(۲)

### آخرین دفاع مصدق در دادگاه نظامی

دکتر مصدق: دو سطر دیگر مانده، می‌خواهی اجازه بده، می‌خواهی اجازه نده. بنده دیگر عرضی ندارم. اجازه‌ی مرخصی بفرمایید بروم.

رییس: به آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود هر بیانی دارند به عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند.

دکتر مصدق: بر طبق ماده‌ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش، متهم می‌تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند در هر موقع اظهار کند. اگر ماده مربوط به قانون دادرسی ارتش هست، پس منوط کردن دفاع متهم فقط به وقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به عدم صلاحیت به من

۱- مأخذ: «مصدق در محکمه نظامی» به کوشش جلیل بزرگمهر، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۳،

اجازه دادید که نسبت به روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم ولی در ماهیت هر وقت خواسته‌ام مطالبی برای تنویر ذهن دادگاه اظهار کنم اجازه داده نشده و مجبور شده‌ام یک عده از اوراق یادداشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هر قدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند بهتر مطلب روشن می‌شود.

در نظر دارند که وقتی جناب آقای مهندس رضوی نایب رییس مجلس سابق شورای ملی در این دادگاه اظهار نمود که «ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده‌ایم و آن این بود که با شرکت غاصب سابق نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کرده‌ایم» آن مرد بلافاصله گفت امروز هم از تحریک دست برنمی‌داریم. من در مقام دفاع از مهندس رضوی نیستم، چون به عنوان مطلع نباید در دادگاه توقف کند و باید برود و در انتظار مکافات کارهای خود باشد. اکنون عرض می‌کنم به من که نخست وزیر این مملکت بودم و می‌خواهید تکلیفم را معلوم کنید، آیا اجازه می‌دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من بیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که بیش از یک صد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضييع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می‌کنم و دفاع من مربوط به روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال یک نخست وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمه‌ی او هم یک محاکمه‌ی سیاسی است که باید نظریات خود را به طور آزاد اظهار نمایم و از حقی که قانون داده محروم نشوم و دیگری گناهی به واسطه‌ی این که نتواند از خود دفاع کند، گناهکار نشود. چنانچه ریاست محترم دادگاه اجازه نفرمایند که آخرین دفاع خود را ایراد بکنم، بر حکمی که از دادگاه صادر شود گذشته از این که دادگاه

صلاحیت ندارد، آن حکم در دنیا بی ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که این محاکمه را هر کس تشکیل داده بر خلاف مصالح شاهنشاه و بر خلاف مصالح مملکت است. بر خلاف مصالح شاهنشاه برای این که مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی شد بهتر بود. چنان چه مقصود خارج شدن من از کار و آمدن دولت فعلی روی کار بود، مقصود به عمل آمده بود و محاکمه ضرورت نداشت. بر خلاف مصالح مملکت است برای این که در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می کنند و در این راه مقدس جان می سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می شوند و از بین می روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می کند دکتر محمد مصدق است و بس. این هم خواست خداست. چه از این بهتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم و [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و تأثر شدید بیان می کرد] از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد ارزنده تر است».

اکنون به مقام ریاست دادگاه [هم چنان با گریه] عرض می کنم که اگر اجازه می دهید که من یک مطلب خود را عرض کنم - البته مربوط به آن زمان نیست - باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می دهید، عرض می کنم، یک ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را تضییع نمی کنم. اجازه هم نمی دهید، من از خود دفاعی نکرده ام دادگاه هم رأی می دهد صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند [دکتر مصدق تا آخرین کلمه سخنش می گریست. در پایان، اشک خود را با دستمال خشک کرد و در برابر ریاست دادگاه ساکت نشست].

رییس: محدودیتی دادگاه برای شما روا نداشته است جز این که تذکر داده از تکرار مطالب و حکایت خارج از موضوع خودداری نمایید. یقیناً خوب توجه نموده‌اید که این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست‌وزیر وقت تشکیل نشده است.

دادگاه کاملاً رعایت مقررات و قانون را نموده و باز خواهد نمود. اینک می‌تواند به آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط به رد کیفرخواست است تا هر زمان هر وقت لازم داشته باشید به عمل بیاورید. به هیچ وجه ممانعتی نشده و نخواهد شد لازم است راجع به موضوعی که درباره‌ی آقای مهندس رضوی اظهار داشتید متذکر شوم دادگاه، ایشان را به عنوان مطلع خواسته بود تا آن اندازه که جهت روشن شدن ذهن دادگاه لازم بوده شنیده و بیش از آن لازم نبوده. اکنون به آخرین دفاع خود پردازید.

دکتر مصدق: بنده آدم بی‌سوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به کیفرخواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دست خط اعلاحضرت همایون شاهنشاهی را به چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقه‌ی تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی‌گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که دادرسان محترم نشنیده‌اند، نمی‌گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی‌خواهم. برای این که در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم مانعی ندارد. [خنده‌ی حضار]

رییس: چنان چه تذکر داده شد، به آخرین دفاع پردازید و یقین است آن چه خارج از موضوع باشد تأثیری در کارهای دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنان چه مطالبی بر خلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم. آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟ [در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحه‌ی آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «این را که می‌خوانید لایحه است؟» دکتر مصدق جواب داد: «نه لایحه نیست، شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»]

در دوره‌ی دیکتاتوری احتیاج به توسعه‌ی اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید، چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره‌ی سیزدهم تقنینیه چون که تمام نمایندگان آن از انتخاب‌شدگان دوره‌ی دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره‌ی چهاردهم تقنینیه که انتخابات تهران نسبتاً آزاد بود این حس اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظرات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبال می‌کردند راضی نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه‌هایی در نظر گرفتند:

اول - این که مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هر گاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن شخص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم - چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدید نظر کند و به



پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود، و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرد نکنند و بدانند که تمرد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره‌ی نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم - مجلس مؤسسان فقط به تجدید نظر در اصل چهل و هشتم قناعت نمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره‌ی شانزدهم تقنینیه، مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدید نظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که بر طبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق و تو استفاده نماید، یعنی آن قانون را توجیه نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی تهران مفتخر شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مؤسسان سوم چند تأخیر فرمایند و به مورد اجابت رسید و پس از چند روز افتتاح دوره‌ی شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرف آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هرچه بود این کار به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره‌ی شانزدهم تقنینیه، ماده‌ی واحده راجع به ملی

شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجراییه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علا استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثا کند. این جانب به محض اطلاع از این تصمیم، ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از این که در مجلس تصویب شود دولت علا استعفا داد و نظر اعلی حضرت این بود که شخص معهود [سیدضیاءالدین طباطبایی] دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود، برای این که وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ۹ ماده‌ی پیشنهادی کمیسیون نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی از اشخاص می خواستند که دولت این جانب هر چه زودتر سقوط کند و چنین تصور می کردند که به دو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول - این که بدون عواید نفت دولت نمی تواند مدت زیادی

دوام کند.

دوم - دولت ایران مجبور شد که در مراجع بین المللی حاضر شود و جواب بدهد و به محض این که در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه‌ی ایران با او مخالف می شوند و بالنتیجه از بین می رود. و این کار شد و در دیوان بین المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال

داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد، هم چنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره کرد.

این جانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم.

معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت العبد و ما فی یده کان لمولاه. برای ما چه فایده‌ای متصور است از این که از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده‌ی خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند، به از قصوری است که در آن سکنا کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند. بعضی از اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند، و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سه چیز مد نظر بود:

(۱) از نظر اقتصادی - اگر دولت ایران می‌توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

(۲) از طریق سوق‌الجیشی - عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی‌طرفی خود را حفظ کند چون‌که قبل از وقوع یک جنگ احتمالی، بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچ‌گونه کمک افراد نظامی بکند. چنان‌چه جنگی روی داد و خواستند بی‌طرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بی‌طرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل واقعی نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند.

بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف، افرادی برای ادامه‌ی جنگ یافت شوند دست از جنگ برنمی‌دارند تا به مقصود خود برسند یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه این‌که اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بی‌طرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آن‌جا با خاک، زیر و زبر شده است.

(۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی، که بشود حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آتیه‌ی دولتین تدوین شود که طرفین، آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیه‌ی غرامت به کلی حل شود.

نتیجه‌ی تجدید روابط، بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله‌ی دولت‌هایی که خود روی کار می‌آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام این‌ها ایجاب می‌کرد که دولت این‌جانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه‌ی نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق اختلاف افتاد و ممکن بود درآتیه‌ی نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دست خطی صادر و به طوری که همه می‌دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع برمی‌آیم و عرض می‌کنم که بر طبق سوابق عدیده، هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس، بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دست خط شاهنشاه ابلاغ شد بنابر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با رفتارندم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و این‌جانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیه‌ی نفت را که بسیاری تشنه‌ی حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض این که نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت این‌جانب منعقد کنند وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه‌ی حیاتی است از بین نرود.

راجع به این‌که موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با

ماده‌ی ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض دادگاه رسیده است به این معنا که هیچ‌یک از عملیات این جانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده‌ی ۳۱۷ نبوده است .

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری‌های جهان را از مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه‌ی مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده‌ی مردم آزاده‌ی این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. من در طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه‌ی عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند. روز نهم اسفند سال قبل، طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردان مسلمان وطن پرست شاه‌دوست سزای یک مرد خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد [شاه] شده، یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره‌سری به جنگ با استعمار برخواسته، روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود، ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این ورق

حیات و عرض مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آن چه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه‌ی تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یا زود به پایان می‌رسد. ولی آن چه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستم‌دیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الان که من و هم‌فکران و هم‌کاران مرا به نام مجرم و جانی و خاین می‌نامند و روی کرسی اتهام می‌نشانند، آبروی ریخته شده باز می‌گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری‌هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب به همان لباس یا به لباس یک کمپانی بین‌المللی، آن وقت ادعا کند که لکه‌ی ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و... از دامان او و حامیانش زدوده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه‌ی زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هم‌وطنان عزیز

پیوست‌ها / ۹۳

صحبت کنم، از مردم رشید و عزیز ایران، مرد و زن، تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پر افتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رییس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله، تمام شد.

(۳)

کابینه‌های دکتر محمد مصدق\*:

کابینه‌ی ۸۳ از مشروطیت اول و ۷۲ از مشروطیت دوم: جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر از روز ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ ساعت ۱ بعد از ظهر مأمور تشکیل کابینه شدند. معرفی هیأت دولت به حضور ملوکانه ۱۳۳۰/۲/۱۱، به مجلس شورای ملی ۱۳۳۰/۲/۱۲، به مجلس سنا ۱۳۳۰/۲/۱۴ - در ۱۳۳۱/۴/۱۴ به مناسبت افتتاح مجلس استعفا کردند. جناب آقای دکتر مصدق به موجب دستخط ۱۹ تیر ۳۱ مجدداً مأمور تشکیل کابینه شدند ولی نظر به اختلافات حاصله، کابینه‌ی خود را معرفی و پنجشنبه ۱۳۳۱/۴/۲۶ استعفا نمودند.

وزارتخانه	وزیران	تغییر و تحولاتها
۱. وزارت امور خارجه	باقر کاظمی	
۲. وزارت جنگ	سپهد علی اصغر نقدي تا ۱۳۳۰/۹/۹	سپهد مرتضا یزدان پناه از ۱۳۳۰/۹/۹
۳. وزارت کشور	سرلشکر فضل‌الله زاهدی تا پنجشنبه ۱۰ مرداد	شمس‌الدین امیرعلایی از ۱۰ مرداد تا ۳۰/۹/۹ - اللهیار صالح از ۹/۹ تا ۳۰/۱۰/۱۳۳۰ - امیر تیمور کلالی وزیرکار و کشور - مصطفی قلی‌رام از ۳۰/۱۲/۲۶



۴.	وزارت دارایی	محمدعلی وارسته تا ۳۰/۷/۱۱	محمود نریمان از ۲ مهر تا ۳۰/۹/۱۱ - علی اصغر فروزان از ۹/۲۰ تا - ۳۰/۱۲/۲۳ وارسته از ۳۰/۱۲/۲۳
۵.	وزارت دادگستری	علی هیئت تا ۳۰/۹/۱۱	امیرعلایی از ۹/۹ تا - ۳۰/۱۱/۱۶ دکتر حسن سمیعی از ۱۱/۲۰ تا ۳۱/۲/۲۲
۶.	وزارت فرهنگ	دکتر کریم سنجابی از ۳/۸ تا ۳۰/۹/۱۱	دکتر محمود حسابی از ۳۰/۹/۱۳
۷.	وزارت پست و تلگراف و تلفن	یوسف مشار تا ۳۰/۹/۳۰	دکتر غلامحسین صدیقی از ۳۰/۹/۲۰
۸.	وزارت راه	جواد بوشهری	
۹.	وزارت اقتصاد ملی	امیرعلایی ۳/۱۷ معرفی شد	دکتر علی امینی از ۳۰/۹/۹
۱۰.	وزارت کشاورزی	آقای حسنعلی فرمند ضیاءالملک تا ۳۰/۹/۹	مهندس خلیل طالقانی از ۳۰/۹/۲۰
۱۱.	وزارت بهداری	دکتر حسن ادهم (حکیم الدوله) تا ۳۰/۷/۱	دکتر محمدعلی ملکی از ۳۰/۷/۲
۱۲.	وزارت کار	امیر تیمور کلالی تا ۳۰/۱۰/۱۳	دکتر ابراهیم عالمی ۳۰/۱۰/۲۸

۱۳.	وزیر مشاور	دکتر حکیم الدوله از ۳۰/۷/۲
۱۴.	وزیر مشاور	امیرعلایی از ۳۰/۱۱/۱۶

کابینه‌ی ۸۵ از مشروطیت اول و ۷۳ از مشروطیت دوم و سی و هفتمین کابینه از دوره‌ی پهلوی: آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر - روز دوشنبه ۳۱ تیر نخست‌وزیر، مأمور تشکیل کابینه شدند و هیأت دولت را در ۴ مرداد ۱۳۳۱ به حضور ملوکانه و یکشنبه ۵ مرداد به مجلس شورای ملی و دوشنبه ۶ مرداد به مجلس سنا به شرح زیر معرفی نمودند تا ۱۳۳۲/۵/۲۸ کابینه‌ی ایشان ادامه داشت.

وزارتخانه                      وزیران                      تغییر و تحول‌ها

۱.	وزارت امور خارجه	حسین نواب تا ۱۳۳۱/۷/۱۷	دکتر حسین فاطمی از ۱۳۳۱/۷/۱۹
۲.	وزارت دفاع ملی	سرلشگر احمد و ثوق	بعداً سمت وزیر دفاع ملی را خود دکتر مصدق بر عهده گرفت.
۳.	وزارت کشور	دکتر غلامحسین صدیقی	
۴.	وزارت دارایی	باقر کاظمی تا ۳۲/۴/۲۱	مبشر، کفیل از ۳۲/۴/۳
۵.	وزارت دادگستری	عبدالعلی لطفی	
۶.	وزارت فرهنگ	دکتر مهدی آذر	
۷.	وزارت پست و تلگراف	مهندس سیف‌الله معظمی	

۸.	وزارت راه	مهندس داوود رجیبی تا ۳۱/۱۱/۱۶	مهندس جهانگیر حقوق‌شناس از ۳۱/۱۱/۱۶
۹.	وزارت اقتصاد ملی	دکتر علی اکبر اخوی	
۱۰.	وزارت کشاورزی	مهندس خلیل طالقانی	مهندس عطایی، کفیل ۳۲/۲/۲۳
۱۱.	وزارت بهداری	دکتر صبار فرمانفرمایان تا ۳۲/۳/۱۸	دکتر محمد علی ملکی ۳۲/۳/۲۶
۱۲.	وزارت کار	دکتر ابراهیم عالمی	
۱۳.	وزیر مشاور	مهندس رجیبی از ۳۱/۱۱/۱۶	

برگرفته از کتاب دولت‌های ایران (براساس دفتر ثبت کابینه‌های نخست‌وزیری)

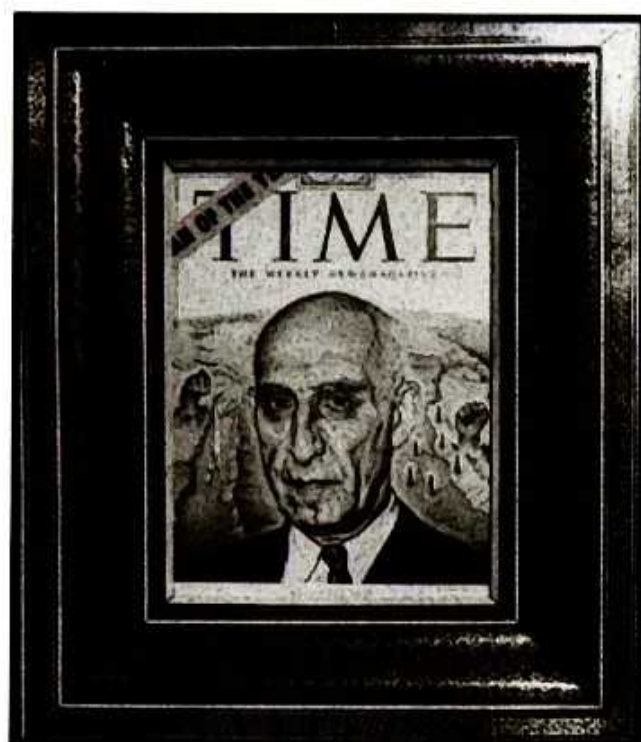


تصویرها

«هنگامی که درباره‌ی من مطالبی از رادیو پخش می‌شود، از لفظ جناب و القاب و عناوین و الفاظ مشابه آن خودداری شود».

دکتر مصدق، خطاب به اداره‌ی کل تبلیغات  
«در جراید ایران، آن چه راجع به شخص این‌جانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشند و هر کس نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد، لکن در سایر موارد بر وفق مقررات قانون باید عمل شود. به مأمورین مربوطه دستور لازم در این باب صادر فرمایید که مزاحمتی برای اشخاص فراهم نشود».

دکتر مصدق، خطاب به شهربانی کل کشور (۱۳۳۰/۲/۱۱)



ما جرأت بی پیرایه و مقرون به بدبختی یک مرد شریف هم چون دکتر مصدق را که قربانی نفتی های بین المللی شد، می ستاییم و به تقدیم احترامات خودمان اکتفا می کنیم.

پیرفونتن، کتاب جنگ سرد نفت

مصدق با اشک های نیزی خود پایه های عظمت امپراتوری انگلستان را لرزانید، با دست های او چرخ های بیداری مردم در خاورمیانه علیه امپریالسم روغن کاری شد. رمز موفقیت دکتر مصدق در مهارت او در تهییج افکار عمومی است.

مجله ی «تایم»

مردم اسکاتلند همه از کلیه ی اقدامات وطن پرستانه ی دکتر مصدق تعریف و تمجید می کنند.

روزنامه ی «گلاسکوهرالد» (۱۳۳۰/۳/۸)

دکتر مصدق، پدر ملت ایران، یکی از اشخاص وطن پرستی است که منافع ملی کشور خود را بر همه چیز ترجیح می دهد.

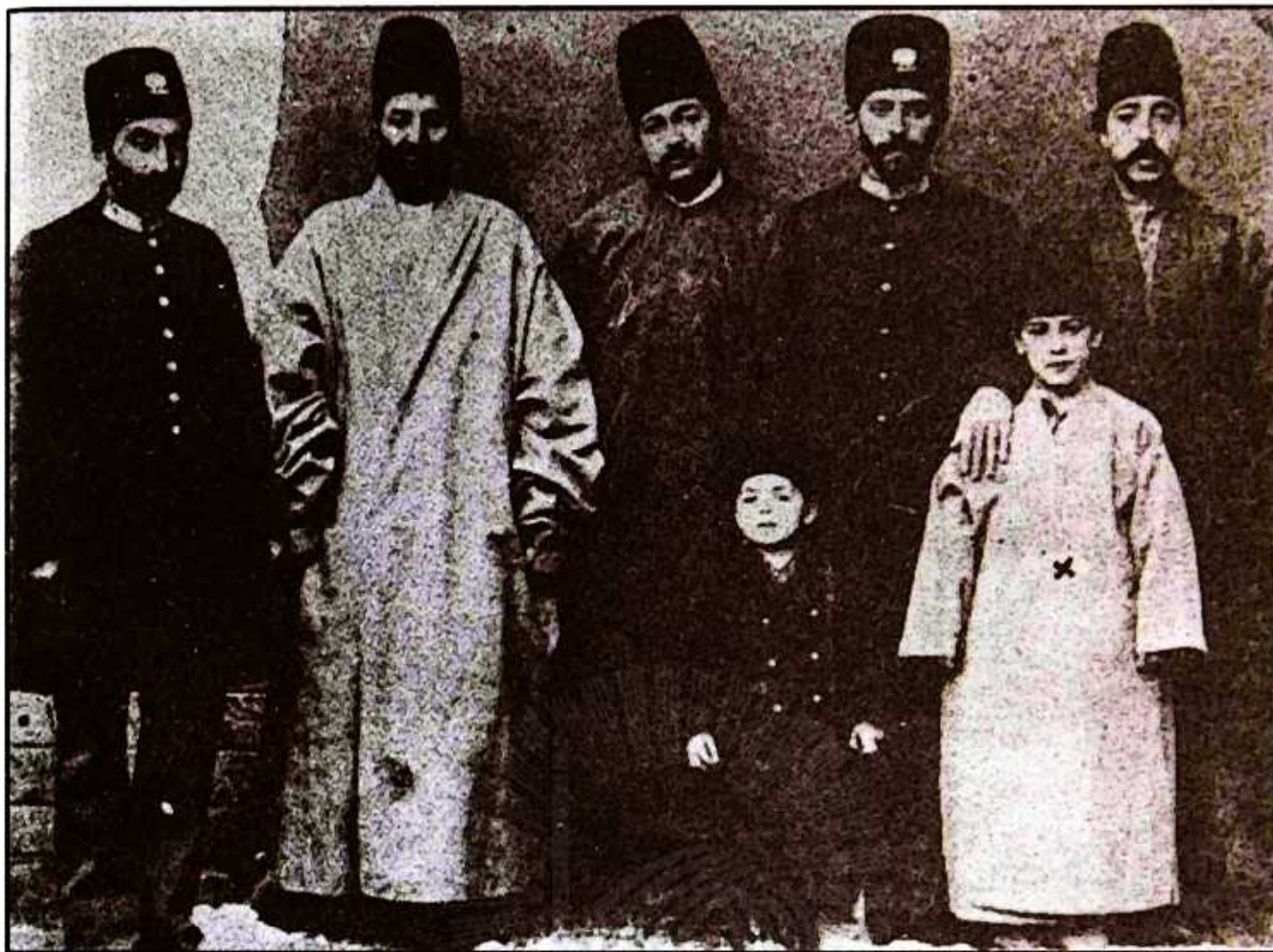
روزنامه ی «آبزرور» (۱۳۳۰/۳/۲)

باید صریحاً گفت که دکتر مصدق، بهترین و با تجربه ترین سیاستمدار خاورمیانه به شمار می رود و پشتیبانی ملت ایران از دولت وی در تاریخ خاورمیانه و بلکه دنیا سابقه نداشته است.

فوتنیگس گازت، آریزونا (۱۳۳۰/۸/۹)

تاریخ عالم نشان خواهد داد که دکتر مصدق بزرگترین خدمتگذار بشر بوده است.

روزنامه «بوینس آیرس هرالد» (۱۳۳۰/۳/۲۳)



در میان خانواده‌اش

در اوان جوانی



در روزهای نخست

نخست‌وزیری



سخن بی پرده باید گفت  
وقت راز پوشی نیست  
اگر دشمن ز بیم نام تو بر خویش می لرزید  
و می کوشید تا گرد فراموشی  
پیاشد روی نام تو  
دلم می گیرد از این هم نبردان و  
ز همراهان

که از خاطر تو را بردند  
ندانم من

ز روی سهر  
یا از عمد

تو را و رادمردی تو را بردند از خاطر  
تو را شیر بزرگ شرق  
تو را ای مظهر آزادگی، حتا  
به نامی یاد نمودند  
و قلب عاشقانت را  
به یادی شاد نمودند

اگر او را همان طاغوت  
به زندان برد  
ابرمرد وطن گر عاقبت در بند زندان مرد  
چرا با سورهی الحمد  
روانش را به جنت شاد نمودند  
و نامش را  
پس از آزادی مردم  
چرا آزاد نمودند

دریغی نیست  
تو یادت همچو خورشید فروزان  
- جاودان ماند -

و نامت  
هزاران سال دیگر نیز  
- هر آزاده با شوق  
می خواند

...

حمید مصدق

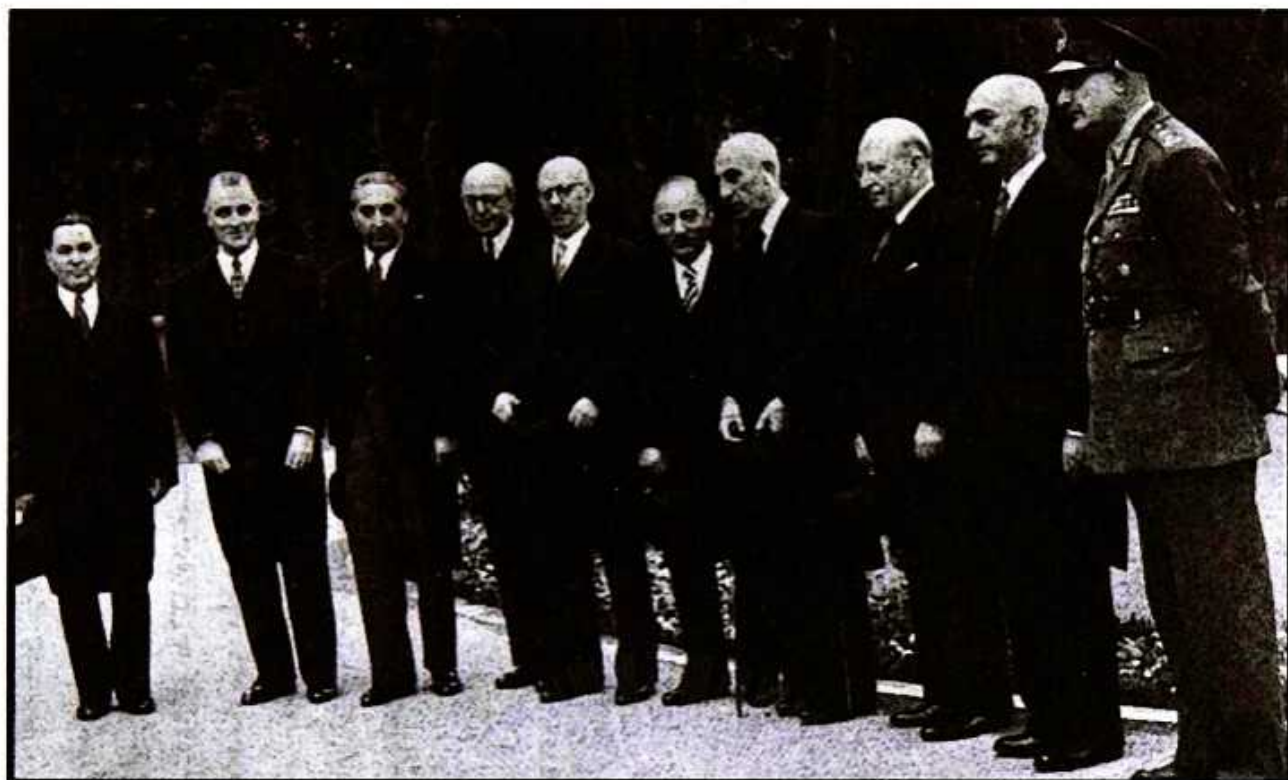




### در مجلس سنا

پس از برکناری حسین علا، سیدضیاءالدین طباطبایی، عامل کودتای اسفند ۱۲۹۹ کاندیدای نخست وزیری بود. روزی که نمایندگان مجلس شورای ملی در جلسه‌ی خصوصی قصد داشتند درباره‌ی انتخاب نخست وزیر جدید بحث و مذاکره کنند، سیدضیاءالدین طباطبایی، در انتظار رأی تمایل کنندگان، نزد شاه بود.

در آن جلسه - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ - برای موجه نشان دادن انتخاب نخست‌وزیر، جمال امامی خویی، که از سردمداران مجلس بود، با اطلاع از اینکه پدرم کاندیدای زمامداری نیست (چند هفته پیش به او پیشنهاد قبول نخست‌وزیری کرده بود و پدر نپذیرفته بود) به او پیشنهاد کرد قبول مسوولیت کند و پدرم بلا تأمل پذیرفت. این موافقت، بدین منظور بود که طرح ملی شدن صنعت نفت هر چه زودتر، در مجلس تصویب شود. پدر عقیده داشت با نخست‌وزیر شدن سیدضیاءالدین، موضوع ملی شدن از میان می‌رفت. چه بسا مجلس منحل می‌گردید. بدین ترتیب نه پدرم انتظار زمامداری داشت، نه شاه و سفارت انگلیس. اسناد سیاسی موجود در بایگانی بریتانیا، که اکنون در دسترس عموم است، نشان می‌دهد که پیش بینی پدر درست بود و سیدضیاءالدین مأموریت داشت جنبش مردم ایران را سرکوب کند.



#### کابینه‌ی اول دکتر مصدق

منظور از توضیح این مقدمه، تشریح شرایط و اوضاع و احوالی است که پدرم نخست‌وزیر شد. او قصد داشت با قبول مسوولیت، قانون نه ماده‌ای اجرای ملی شدن و خلع‌ید را از تصویب مجلس بگذرانند. قبول زمام‌داری را هم مشروط به تصویب طرح مزبور کرد و پس از آن کابینه‌ی خود را معرفی کرد. به گفته‌ی پدر «چنان‌چه قبل از تصویب قانون، فرمان نخست‌وزیری صادر شده بود، آن دسته از نمایندگان مخالف آن‌قدر از عدم صلاحیت بعضی از وزرا حرف می‌زدند تا من مایوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت، باز روی طرح، نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت آن‌قدر صحبت می‌کردند و مخالفت می‌نمودند تا موضوع به‌کلی منتفی شود و از درجه اعتبار ساقط گردد».

بدین ترتیب پدرم نمی‌خواست و نمی‌توانست در ابتدای کار، با شاه و دربار و مجلس درگیر شود، به همین دلیل می‌بینیم که در کابینه‌ی اول او سرلشکر فضل‌الله زاهدی وزیر کشور می‌شود. چون وزیر جنگ هم به روال گذشته، یعنی از زمان سلطنت رضاشاه تا آن‌روز، از طرف شاه تعیین می‌گردید، ابتدا سپهبد نقدی و سپس سپهبد یزدان‌پناه وزرای جنگ کابینه‌ی او شدند. پس از قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱، برای نخستین بار پدرم تصدی وزارت جنگ را به عهده گرفت، آن‌هم پس از مقاومت شاه که منجر به کناره‌گیری او گردید و با قیام تاریخی مردم ایران بار دیگر زمام‌دار شد. بدین سان، وی اولین نخست‌وزیری بود که در دوران سلطنت پهلوی‌ها - پدر و پسر - اعضای کابینه‌اش را بدون دخالت شاه انتخاب کرد.



در مجلس شورای ملی، به همراه وزیران

از تیرماه ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲ همه‌ی کسانی که عهده‌دار وزارت یا معاونت شدند، منتخب پدرم بودند. بیشتر این افراد سابقه‌ی وزارت نداشتند مانند دکتر غلام‌حسین صدیقی، دکتر حسین فاطمی، دکتر مهدی آذر، مهندس منصور عطایی، عبدالعلی لطفی، مهندس جهانگیر حق‌شناس، مهندس خلیل طالقانی، مهندس سیف‌الله معظمی، حسین نواب، دکتر محمدحسین علی‌آبادی، دکتر کریم سنجابی، علی مبشر، سرلشکر مهنا، دکتر محمدعلی ملکی، دکتر محمود حسابی، دکتر شاپور بختیار ...

در میان وزیران افرادی هم بودند که در کابینه‌های قبل از شهریور و بعد از شهریور ۱۳۲۰ سابقه‌ی وزارت داشتند، مانند باقر کاظمی، اللهیار صالح، دکتر شمس‌الدین امیرعلا محمود نریمان، مهندس احمد زنگنه، علی هیأت، محمدعلی وارسته، دکتر حسن ادهب، جواد بوشهری، دکتر علی امینی ... ناگفته نماند که دو سه تن از این وزیران، پس از چندی به جرگه‌ی مخالفان پیوستند، مانند یوسف مشار، دکترعلی امینی ... مهندس داود رجبی از وزیرانی بود که با برادرم مهندس احمد مصدق سابقه‌ی دوستی داشت. وی مردی ترسو و کم ظرفیت بود و با



### کابینه‌ی دوم دکتر مصدق

اولین نهب سرتیپ حسین آزموده دادستان ارتش، خود را باخت و چون تاب تحمل چند روز بازداشت را نداشت، هنگام شهادت در دادگاهی که پدرم را محاکمه می‌کرد، برای خوش آمد سرتیپ آزموده گفت: «برای بنده، کارکردن در آن دستگاه تحمیلی بود و روزی که فهمیدم وزیر نیستم، وجداناً خوشحال و آسوده شدم...»، گویی او را به زور وزیر کرده بودند.

وزیران دیگری هم بودند مانند دکتر غلامحسین صدیقی، محمود نریمان، مهندس سیف‌الله معظمی، دکتر محمدعلی ملکی، علی مبشر، عبدالعلی لطفی و نمایندگان چون مهندس احمد رضوی، دکتر سیدعلی شایگان، که دستگیر و زندانی شده بودند و به عنوان گواه به دادگاه آورده شدند تا از آنها علیه پدرم اعترافاتی بگیرند. برخی، بی‌آنکه ضعف و زبونی نشان دهند، از خود دفاع کردند و افرادی مانند دکتر صدیقی، دکتر شایگان و مهندس رضوی با شجاعت کم‌نظیری از خدمات خود و پدرم دفاع کردند و ماه‌ها در زندان ماندند و تسلیم نشدند. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه، که ماه‌ها با تن مجروح در زندان لشکر دوم زرهی بود، برای تأمین مخارج روزانه خانواده‌اش به آیت‌الله سیدرضا زنجانی و حاج حسن شمشیری و توانگر متوسل شده بود. وی تا هنگام شهادتش، از نهضت مردم ایران و رهبران آن ستایش و تجلیل کرد. محمود نریمان که ب‌درست کاری شهرت داشت، در یک خانه صد متری، در خیابان آذربایجان زندگی می‌کرد. وی سال‌های آخر زندگی پس از زندان را با سختی و عسرت گذرانید. دکتر شمس‌الدین امیرعلایی



روزی که در جلوی مجلس شورای ملی با مردم صحبت کرد

پس از سالها وزارت، در دورانی که کارمندان عادی وزارتخانه‌ها صاحب اتومبیل بودند، با اتوبوس رفت و آمد می‌کرد و هم‌اکنون در یک منزل کوچک و قدیمی زندگی می‌کند. پدرم، در زندان و نیز هنگامی که تحت نظر بود، از گرفتاری همکارانش، ابراز تأسف و ناراحتی می‌کرد و بارها می‌گفت: «این بیچاره‌ها چه گناهی دارند... مثلاً این دکتر صدیقی، استاد برجسته و شریف دانشگاه را از سرکارش برداشتم و به همکاری دعوت کردم؛ چرا باید در زندان و یا تحت نظر باشد». مرگ دکتر فاطمی او را تکان داد. و بارها، با چشمان اشگبار، از او، و اخلاص و فداکاری‌هایش یاد می‌کرد.

«در کنار پدرم؛ مصدق»، خاطرات دکتر غلام‌حسین مصدق، صفحه‌های ۹-۱۰۶



این بار سرلشگر نقدی زیر بازویش را گرفته. شاید این موضوع بیش از هر چیز انگلیسی‌ها را خشمگین می‌کرد که دکتر مصدق نجف که موقع راه رفتن یک نفر باید زیر بغلش را بگیرد و اعضای دولتش را روی تخت به حضور می‌پذیرد، انگلستان را مجبور به اجرای قواعد بازی کرد و آنها را با همان دمکراسی تبلیغی خودشان، در دادگاه خودشان، با قوانین خودشان و با قاضی خودشان شکست داد (البته کودتای ۲۸ مرداد ثابت کرد که آنها چندان هم نتوان تحمل دموکراسی را ندارند)...



در طرف دیگر دکتر مصدق، علاء وزیر دربار و در پشت سر آن سه امیرعلایی قرار دارد. در مورد دکتر شمس‌الدین امیرعلایی (تصویر کنسار) ذکر این نکته لازم است که او پس از انقلاب، نخستین سفیر ایران در فرانسه بود و در مرداد ماه ۱۳۷۳ در تصادف مشکوکی کشته شد و عاملان مرگش، شناخته نشدند...



هیچ‌گونه فرقی در طرز لباس پوشیدن دکتر مصدق و محل دیدارمان با ملاقات‌های قبلی که با وی داشتم، وجود نداشت. در یک اتاق کوچک که بیشتر به یک سلول زندان شبیه بود، حضور یافتیم. در این اتاق یک تخت آهنی بدون تشک، یک میز کوچک گرد و دو صندلی چرمی سبک فرانسوی سال‌های ۱۹۲۵ وجود داشت. سه تلفن هم در این اتاق بود که در طول مدتی که در حضور دکتر مصدق بودم، یا با هم و یا این‌که جداگانه زنگ می‌زدند، به‌طوری که مجبور بودیم برای درک سخنانمان بلندتر صحبت کنیم. ضمناً نخست‌وزیر به‌خاطر رعایت ادب نسبت به من به عنوان میهمانش، به هیچ‌یک از این تلفن‌ها جواب نداد.

▲ در کنارش  
نشسته‌اند:  
دکتر امیر علایی  
دکتر شایگان  
الهیاری صالح

به دیدار  
نخست‌وزیر  
محبوب‌شان  
آمده‌اند





پنجره‌ی اتاق، مشرف به حیاط کوچکی بود که افراد پلیس و سربازان مسلح در آن دیده می‌شدند. از این پنجره هوای سردی به داخل اتاق نفوذ می‌کرد. دکتر مصدق به متکای رختخوابش تکیه داده بود و سعی می‌کرد خود را از این هوای سرد محفوظ نگه دارد. یک بخاری نفتی تا آخرین درجه روشن بود و بدون رقفه صدای شعله‌های آتش آن شنیده می‌شد و گاه‌به‌گاه نیز صدایی همچون طنین انفجار توپی از آن به گوش می‌رسید. به خاطر سرمای حاکم بر فضای اتاق، نخست‌وزیر با اینکه زیر چند پتو بود، معذالک یک جلیقه کتانی قلاب‌دوزی شده که یقه هلالی آن از زیر پیراهن فلانکی که خطوط آبی و سفید پهنی داشت، بیرون زده شده بود، بر تن داشت و چون این دو لباس هنوز برای مقابله با سرما کافی نبود، دکتر مصدق یک پیژامه‌ی دوجداره گرم رنگ را روی همه‌ی این لباس‌ها نیز پوشیده بود. منظره‌ی عمومی اتاق در ذهن انسان، دو عامل تمیزی و سادگی را تداعی می‌کرد. بخشی از یادداشت‌های فرانسوا کوله، سفیر وقت فرانسه در ایران



برای ملت ایران  
از طریق رادیو  
پیام می‌فرستد



در حال گفت‌وگو با  
آیت‌الله کاشانی  
و دکتر رضوی  
ریس و نایب ریس  
مجلس شورای ملی







هدیه‌ی کارمندان شرکت نفت ←



هدیه‌ی کشور فراغه برای نخست‌وزیر ایران  
هدیه‌ای دیگر



هدیه‌ی  
دانش‌آموزان  
کلاس ۸  
دیرستان  
بهشت‌آیین ثریا



برخورد دوستانه‌ی دکتر مصدق با هریمین  
(تصویر بالا) و استوکس (تصویر بالا  
سمت چپ) باعث نشد تا آنها به نتیجه‌ی  
مورد نظرشان برسند



در میان  
خانواده‌ی  
سفیر هند  
در ایران؛  
دو  
«فرهنگ - تمدن»  
کهن



کرایه‌ی شورهام هتل، شبی ۱۵ دلار بود، در واشنگتن هم مانند نیویورک، هر یک از اعضای هیأت، روزانه ۶۰ دلار هزینه‌ی سفر می‌گرفتند. صندوق‌دار و حسابدار عباس مسعودی مدیر روزنامه‌ی اطلاعات بود. مخارج شام و ناهار و صبحانه هم مجموعاً حدود ده دوازده دلار می‌شد. در میان اعضای هیأت، اللهیار صالح و مهندس کاظم حسینی - که چند روز بعد به ما ملحق شد - با نهایت قناعت زندگی می‌کردند، صبحانه‌ی ارزان و مختصری می‌خوردند که از یک دلار تجاوز نمی‌کرد، شام و ناهارشان هم سه چهار دلار تمام می‌شد، بدین ترتیب هزینه‌ی خورد و خوراکشان از پنج الی شش دلار تجاوز

نمی‌کرد. پانزده دلار هم کرایه‌ی هتل می‌دادند. روز آخری که قصد مراجعت داشتیم، این دو نفر پولی را که صرفه‌جویی کرده بودند، یعنی بقیه‌ی روزی شصت دلار را به صندوق پس دادند...  
(دکتر غلامحسین مصدق، صفحه‌ی ۹۰)





متن تلگراف دکتر مصدق به رییس هیأت نمایندگی ایران در هفتمین دوره مجمع عمومی ملل متحد، ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱: «چون یکی از هدف‌های اساسی سیاست خارجی دولت این‌جانب همراهی و کمک به ممالکی است که برای حفظ استقلال و حق حاکمیت خود مجاهده می‌نمایند، در این موقع نیز که موضوع مراکش و تونس در مجمع مورد مذاکره قرار خواهد گرفت صریحاً دستور داده می‌شود که هیأت نمایندگی ایران حداکثر مساعدت‌های ممکنه را برای تحصیل استقلال و حاکمیت ممالک محروم آفریقایی به عمل آورد و ضمناً اگر لازم باشد چون ممالک مزبور نمایندگی در مجمع ندارند، رسماً اعلام دارند که دولت ایران حاضر است صدای مظلومانه‌ی آن‌ها را از پشت تریبون مجمع به گوش جهانیان برساند.»



در  
شورای  
امنیت  
←

در کنار  
هاری  
ترومن،  
رییس  
جمهور  
امریکا  
→



↑ استقبال پر شور مردم مصر از او

طاها حسین، دانشمند نامدار عرب و رییس دانشکده‌ی حقوق طی نطقی که در میان ابراز احساسات شدید استادان و دانشجویان دانشگاه قاهره به زبان فرانسوی ایراد کرد، سفر نخست‌وزیر و هیأت ایرانی را خوش آمد گفت و از جنبش ضد استعماری مردم ایران به رهبری دکتر مصدق ستایش کرد و در پایان، دیپلم دکترای افتخاری دانشکده‌ی حقوق را به او هدیه نمود.



عده‌ای از انگلیسی‌ها به دولت جدید انگلستان پیشنهاد کرده‌اند که نام میدان ترافالگار که یادگار پیروزی انگلیسی‌ها در نبرد معروف "ترافالگار" است به میدان «آبادان» تبدیل شود تا یادگار بزرگ‌ترین شکست و تحقیر انگلستان در تاریخ و برای نسل‌های آینده‌ی انگلیس درس عبرتی باشد، یکی از نمایندگان محافظه‌کار به چرچیل نوشته است که برای ثبت عدم لیاقت دولت کارگری در تاریخ انگلیس، چیزی مؤثرتر از این کار نیست (مجله‌ی «اوری بادیز» - انگلستان، ۲۸ اکتبر ۱۹۵۱).

در جنگ دریایی و تاریخی ترافالگار (۲۱ اکتبر ۱۸۲۵ م.) که بین فرانسه و اسپانیا از یک سو و انگلستان از سوی دیگر جریان داشت، نیروی دریایی ناپلئون نابود شد و اسپانیا شکست سختی خورد. همین پیروزی بود که انگلستان را به مدت ۱۱۵ سال آقای دریاها کرد.

کلک «شورش» به دل خصم چنان کار کند که بدان کوه گران تیشه‌ی فرهاد نکرد  
 غروب روز سه‌شنبه ۲۳ اسفند سال ۱۳۳۲ خورشیدی، در میدان پادگان لشکر ۲ زرهی - که  
 اسارت‌گاه دکتر مصدق، دکتر فاطمی و بقیه‌ی قربانیان کودتای ننگین ۲۸ مرداد بود - مراسم  
 چهارشنبه‌سوری‌ای با شرکت خانان درباری، اشرف و علیرضا، انجام گرفت. تبه‌کاران سیه‌دل  
 در این آخرین روزهای سیاه سال کودتا، سرمست از باده‌ی غرور و پیروزی، یک زندانی را از  
 سلول بیرون کشیدند و به میدان آوردند تا رذالت و کینه‌ی ناپاک خود را در قالب تفتنی  
 چندش‌آور به نمایش گذارند. قربانی این نمایش وحشیانه، روزنامه‌نگار و شاعر آزاده‌ای بود که  
 همواره در کنار مصدق، با قلمی به تیزی شمشیر، پرده‌های خیانت و تزویر دربار و ارتجاع را  
 می‌درید و بر دل‌های سیاهشان داغ می‌نهاد.

قربانی را در میان مزدوران درباری مدتی به توهین و تمسخر گرفتند و آن‌گاه پیکرش را  
 آلوده به نفت کردند و با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز نمودند. مرد در میان شعله  
 به هر سو می‌دوید و جنایتکاران بی‌وطن بر آفت و خیز و فریاد و اضطراب او می‌خندیدند.  
 سرنیزه‌ی سربازان نیز مانع از این می‌شد که بازیگر این نمایش از میدان دید تماشاگران بیرون  
 رود و لذت پست آنان را ناتمام گذارد.

فردای آن‌روز، او را در حالی که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود به بیمارستان ارتش منتقل  
 کردند. در آنجا تمام توان خود را در گلو جمع کرد و چند فریاد زد: «والاحضرت اشرف مرا  
 کشت...». اما دکتر ایادی خائن - پزشک مخصوص شاه - با تمسخر گفت: «دیوانه است! هذیان  
 می‌گوید!» و بالاخره پیکر سوخته‌اش را که جای هفت زخم سرنیزه بر خود داشت، به گورستان  
 مسگرآباد بردند و بی‌هیچ نام و نشانی به خاک سپردند.

خبر این جنایت فجیع در روزنامه‌های ۲۴ اسفند این‌چنین انتشار یافت: «... امروز مقامات  
 انتظامی اطلاع دادند که دیشب کریمپور شیرازی که در مرکز لشکر ۲ زرهی در مجاور زندان  
 آقای دکتر مصدق بازداشت می‌باشد، قصد فرار داشت و خود را آتش زد... وی را که بیش از  
 دو سوم بدنش سوخته بود امروز صبح به بیمارستان شماره‌ی ۱ ارتش برده و در اتاقی مجاور  
 اتاق دکتر فاطمی، که از دیشب به آن‌جا منتقل شده، بستری نمودند...».



در حال سخنرانی  
در میدان بهارستان  
و  
مانند همیشه  
پر شور و حرارت

کریمپور شیرازی پیش‌تر در سرمقاله‌ای از «شورش» نوشته بود:

«... به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام که حقایق را بگویم و بنویسم ولو این‌که به قیمت جانم تمام شود. من با خدای خویش عهد و پیمان محکمی بسته‌ام... چون من پرده‌هایی را بالا می‌زنم که در زیر آن هزارها خیانت، هزارها فساد و هزارها بدبختی و بیچارگی نهفته است... من جداً مصمم هستم که این مبارزه‌ی سرسخت و آشتی‌ناپذیر را تا سرحد مرگ شرافتمندانه‌ی سرخ که ایده‌آل و آرزوی دیرین من است، دیوانه‌وار دنبال کنم. چون من کاملاً در طی انتشار این سه شماره‌ی روزنامه شورش خطر را پیش‌بینی و احساس می‌کنم و ناچار در مقدمه، شهادتین خود را ادا کرده...» و او نیز به روزنامه‌نگارانی چون صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین، قاضی قزوینی، میرزاده عشقی، فرخی‌یزدی، محمد مسعود، احمد دهقان و ... پیوست.





«اگر ملی شدن نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود، سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی درخانه‌ی جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده نمایندگان جبهه‌ی ملی حاضر در جلسه آنرا به آرا تصویب نمودند. رحمت‌الله علیه که در تمام مدت همکاری با این جانب

حتا یک ترک اولاهم از آن بزرگوار دیده نشد». نامه‌های دکتر مصدق، گردآورنده: ترکمان، صفحہ ۳۷۶  
ساعت چهار و هفت دقیقه صبح روز سه‌شنبه ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۳۳ عده‌ای از افسران شاه که در پیشاپیش آنها آزموده و سرتیپ تیمور بختیار قرار داشتند، به همراه قاضی عسگر به زندان دکتر فاطمی رفتند. آزموده به دکتر فاطمی گفت: «اعلاحضرت با تقاضای فرجام شما موافقت نفرمودند. وصیتی دارید بفرمایید... شما که مکرر می‌فرمودید، من از مرگ ابایی ندارم و مرگ حق است...».

دکتر فاطمی نگذاشت حرف آزموده تمام شود و گفت: «آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابایی ندارم، آن‌هم چنین مرگ پرافتخاری. من می‌میرم که نسل جوان ایران از این مرگ درس عبرت گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند. من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از این‌که تا دربار هست، انگلستان سفارت لازم ندارد». سپس او را از زندان به محوطه آوردند. به او حتا اجازه ندادند با خانواده‌ی خود و دکتر مصدق وداع کند. او پس از امضای وصیت‌نامه‌اش که دکتر مصدق را وصی خود کرد به قاضی عسگر گفت: «سعادت من در این است که مانند جد بزرگوارم که فرمود «الموت و لا من رکوب العاری» من هم در راه حق و حقیقت به دست بختیار عمرسعد و آزموده شمر، به امر شاه یزید زمان شهید شوم». بعد قرآن را بوسید و به سجده افتاد: «زنده باد مصدق .. زنده باد ایران».



دکتر فاطمی در هنگام سخنرانی بر بالای گور محمد مسعود، لحظاتی پیش از ترور، مهدی عبد خدایی نیز در عکس قابل مشاهده است. او تنها فدایی بود که از اعدام شدن‌های گروهی فداییان اسلام پس از ۲۸ مرداد جان به در برد و مورد عفو ملوکانه قرار گرفت.

سید حسین فاطمی فرزند آیت‌الله سیدعلی محمد سیف‌العلماء از برجسته‌ترین چهره‌های دولت مصدق بود. علاوه بر عموم مردم، تندروهای ملی و روحانیان حنا توده‌ای‌ها هم وی را قبول داشتند؛ مردی مقاوم، فساد ناپذیر، ضد سلطنت، ضد بیگانه،... و به طور کلی یک میهن‌پرست دین‌دار. برای همین باید به نیت فداییان اسلام در ترور وی شک کرد. فاطمی پس از آن ترور در اولین سرمقاله‌ی «باختر امروز» نوشت: «این گلوله‌ی ایتلیجنت سرویس بر پایداری و استقامت من صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت‌تر و آهنین‌تر و فداکارتر نمود...».

در حالی که ۴۰ درجه تب داشت و هنوز از دو سوء قصد که به او شده بود، در عذاب بود (نخست ترور فداییان اسلام در سال پیش از آن و دیگری حمله‌ی چاقوکش‌هایی چون شعبان، طیب، حاج رضایی و... که به دستور رییس شهربانی قصد داشتند او را در حین انتقال از فرمانداری نظامی به زندان بکشند که بر اثر فریادهای خواهرش که خود را روی او انداخته و ۱۱ ضربه‌ی چاقو نیز به وی خورده بود، مردم به محل حادثه می‌آیند و چاقوکش‌ها به دستور سرهنگ قربانی، افسر پلیس از معرکه دور می‌شوند)، تیرباران گردید. لحظاتی بعد، تیمور بختیار تیرخلاص را به سر وی خالی کرد... حسین فاطمی در هنگام مرگ، ۳۴ ساله بود.



شادروان دکتر صدیقی از استادان دانشگاه و از افتخارات علمی و سیاسی کشور است. وقتی او را به دادگاه دکتر مصدق برای شهادت آوردند چنان اظهار محبت و احترام به آن مرد بزرگ کرد که آزموده، دادستان دادگاه نظامی گفت: شما را آوردیم که شهادت دهید نه شیفتگی کنید، و دکتر صدیقی آن بیت معروف را خواند:

چنا پر شد فضای سینه از دوست  
که یاد خویشتن رفت از ضمیرم

شادروان پروانه اسکندری (فروهر) که سالیان دراز ارادتی خاص به استاد صدیقی داشت، در مراسم چهلمین شب درگذشت استاد - با صدایی گرم و پرتنین - قطعه‌ای از سروده‌های

خود را برای حاضران خواند که این‌گونه به پایان می‌رسید:

... فانوس راه شو

ای شب شکن، خردمند پیر من

من نیستن برای تو باور نمی‌کنم

بنمای رخ

بگشای لب.





دکتر مصدق در کنار نوهی خود، معصومه (دختر غلامحسین مصدق) که در پاییز سال ۱۳۷۷ خورشیدی به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. معصومه مصدق که سال‌ها در آمریکا زندگی می‌کرد، با هدف فروش خانه و اثابیهی موروثی خود و صرف وجه آن برای ساختن آرامگاه شادروان مصدق در تابستان ۱۳۷۷ به ایران آمد. در شب حادثه فرد یا افرادی که وارد خانه‌اش شده بودند، نخست دست و پای او را بسته و شکنجه‌اش دادند، سپس کهنه‌ای به حلق وی فرو کرده و او را به قتل رساندند.

تحقیقات نشان داد عامل یا عاملان جنایت، انگیزه‌ی سرقت نداشته‌اند، زیرا اگر انگیزه‌ی سرقت بود با وجود کلیدهای تمام ساختمان و زمان کافی، می‌توانستند به راحتی تمامی ۲۰۰ میلیون تومان اشیای قیمتی را به سرقت ببرند. یا دست‌کم گردن‌بند و انگشتر طلای مقتوله را بردارند. از سوی دیگر، تأخیر در انجام آزمایش‌های متداول پلیسی و ناپدید شدن مهم‌ترین سرخ‌ها باعث شد تا این پرونده به نتیجه نرسد (روزنامه‌ی انتخاب روزهای ۷ و ۹ اسفند ۷۸) ... ۱۸ ماه بعد، دکتر سیدمهدی ویزایی که گفته می‌شود از راز قتل بانو معصومه مصدق با خبر بوده است در جنایتی مشابه - و بدون انگیزه‌ی سرقت - در مطب خود به قتل رسید. اما موضوعی که به آن در چند جا اشاره رفته، ناپدید شدن چمدان حاوی مدارک شخصی دکتر مصدق از این خانه است. در باره‌ی این اسناد و مدارک می‌گویند همان سندهای با ارزشی است که از دفتر سیدحسن تقی‌زاده، رییس گراندلژ فراماسونری و ریاست مجلس سنای سابق خارج شده و حاوی نام‌های ایرانیان فراماسونری بود که زیر عنوان «حق مشاوره» از شرکت نفت انگلیس و ایران حقوق‌های کلاتی می‌گرفتند. برای یافتن این لیست - که استوکس نیز به دنبال آن بود - به دفعات مأموران اطلاعاتی شاه این خانه و هم‌چنین منزل احمدآباد دکتر مصدق را زیرورو کرده بودند... هم‌چنین گفته می‌شود امکان دارد برای تحت فشار گذاشتن معصومه به فروش ارزان خانه، چنین جنایتی صورت گرفته باشد. این منزل در حال حاضر توسط بعضی ارگان‌ها در شرف تخریب است.



سالها در گوش ما خواندند که ایرانی‌ها صبح آن روز گفتند «دروود بر مصدق» و عصر آن روز گفتند «مرگ بر مصدق». کسانی که بذر این جمله‌ها را کاشتند به کارشان وارد بودند و قصدشان این بود که ما را، انسان‌هایی نمک‌شناس و دم‌دمی مزاج نشان دهند، به طوری که امروزه هم اگر ما از کسی حمایت کنیم، پیرها می‌گویند دو روز دیگر او در قلب شما جایی ندارد و... ولی امروزه با رو شدن انبوه مدرک‌ها ثابت شده آن عده که آن روز صبح شعار «دروود» را سر دادند، همان‌ها بودند که در بعدازظهرش، شعار «مرگ» گفتند و کودتا کردند؛ و ملت ایران، مصدق را فراموش نکرد. حضور چند میلیونی مردم در چهارده اسفند ماه ۱۳۵۷ بر سر مزار آن مرد بزرگ در احمدآباد که با سخنرانی «پدر طالقانی» همراه بود، این موضوع را ثابت می‌کند که ما، دوستان خود را می‌شناسیم و به آنان وفاداریم.





تظاهرات  
به طرفداری  
دولت ملی

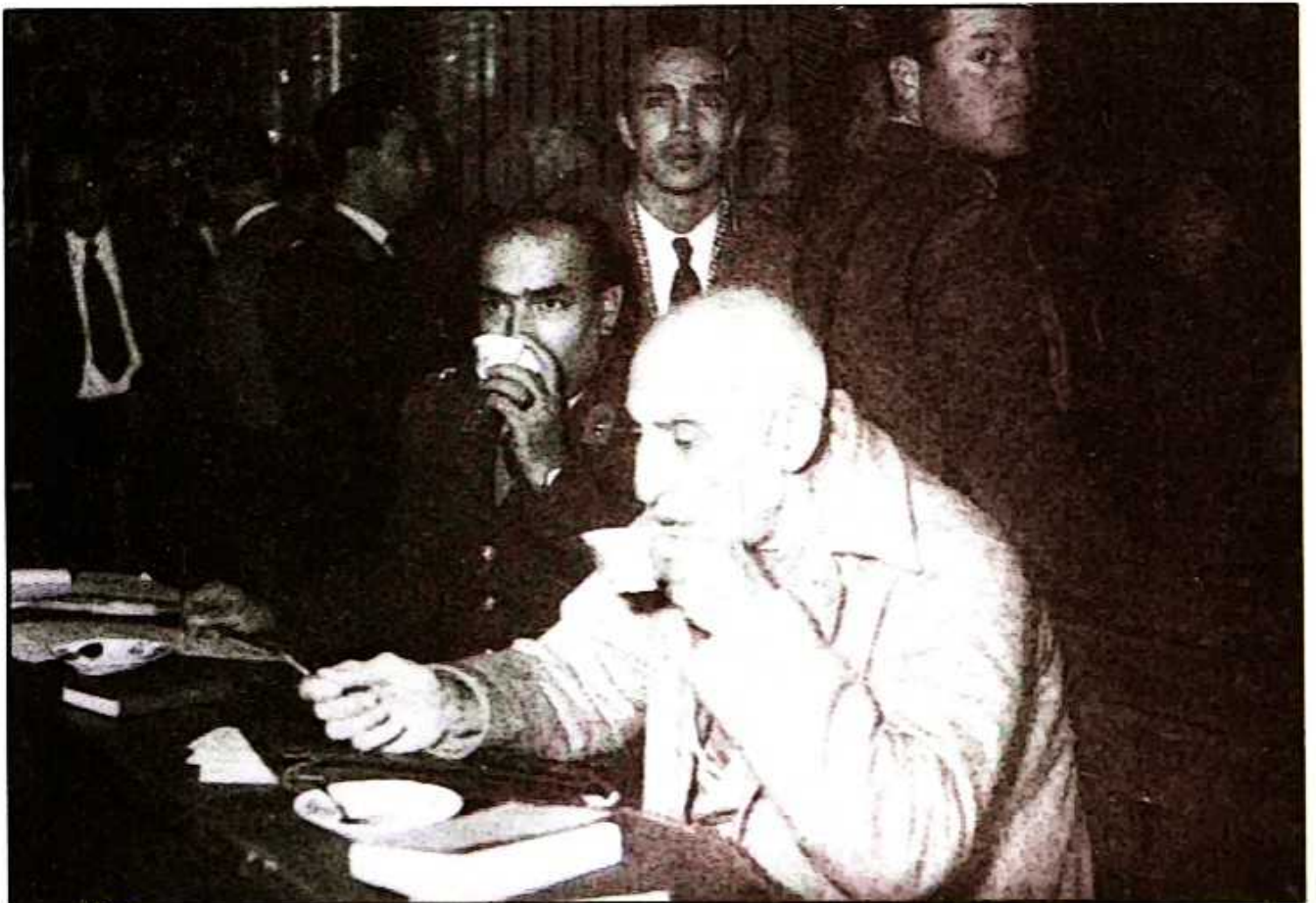
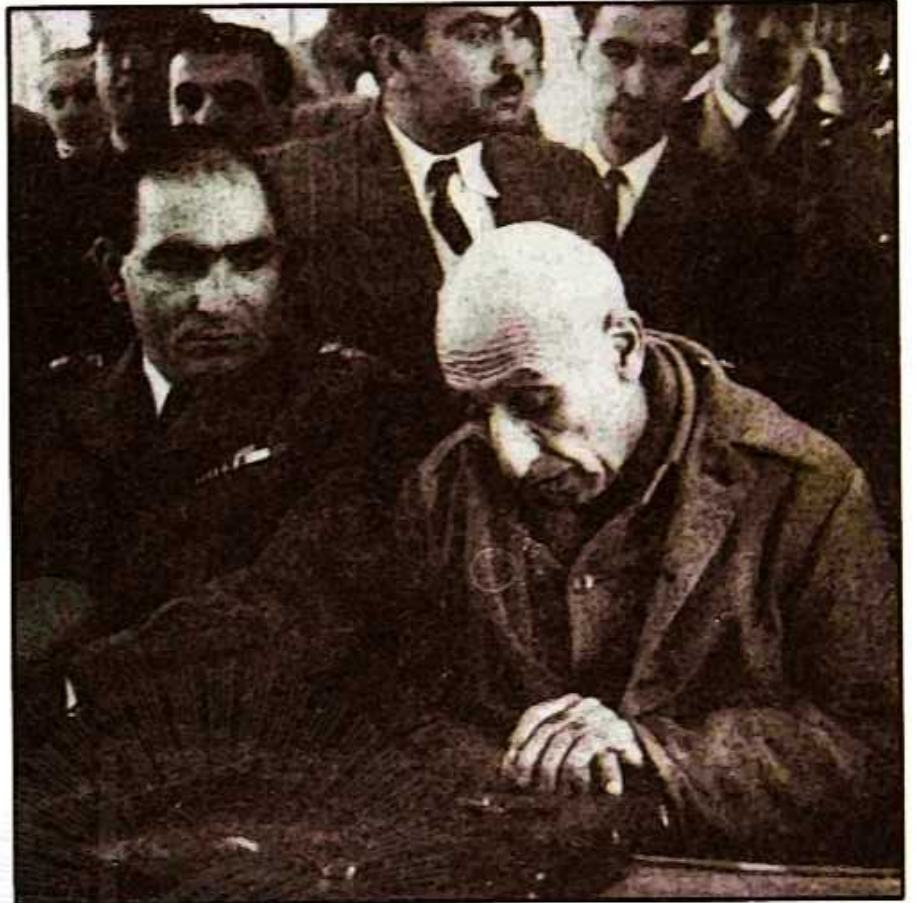


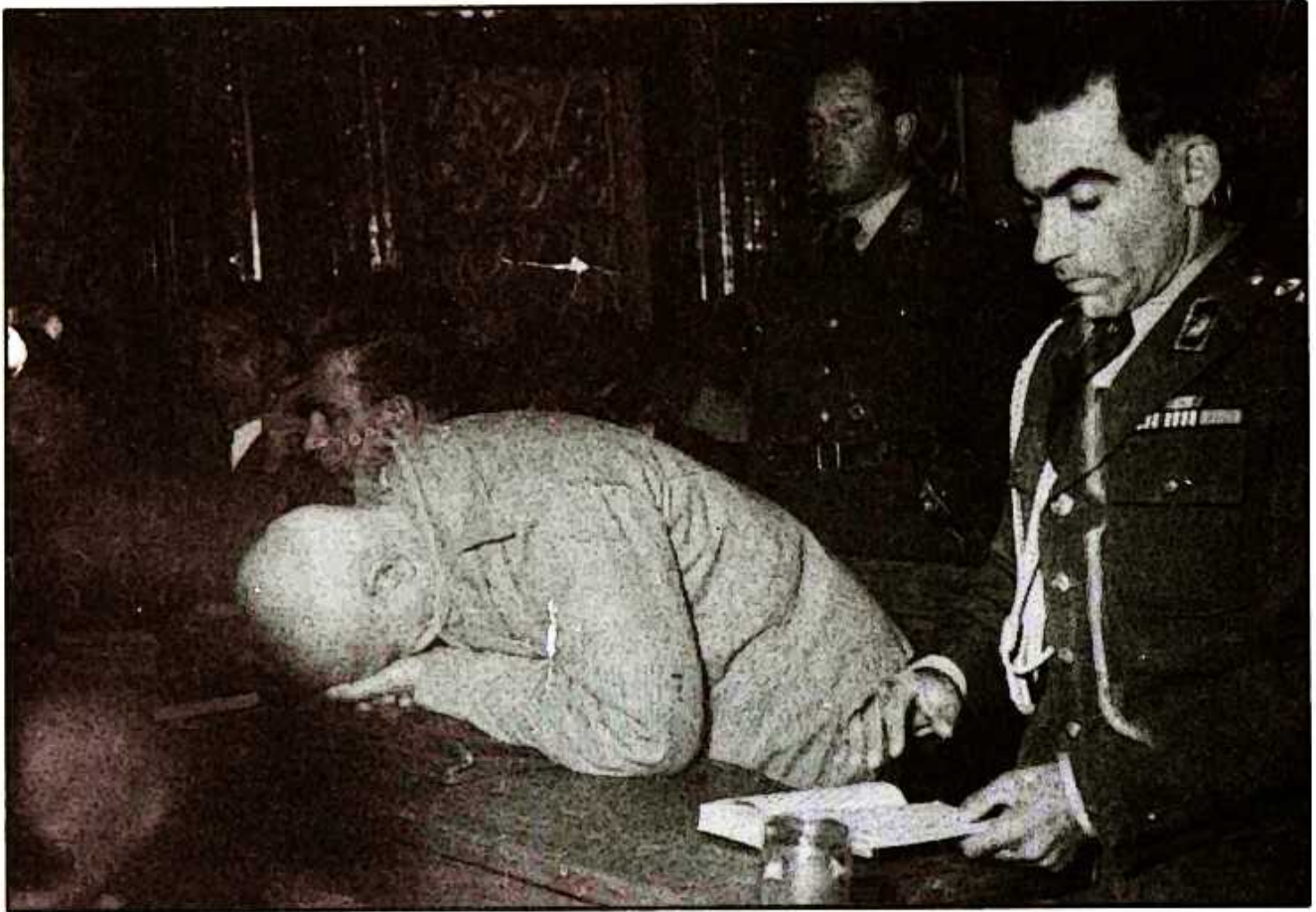
روزهای  
۲۷ تا ۲۵  
مرداد



و ...  
روز  
۲۸ مرداد

برای اولین بار سرلشگر  
آزموده، دادستان نظامی در  
این دادگاه دکتر مصدق را -  
به دلیل این که فرمان عزل  
خود را که از سوی شاه در  
روز ۲۵ مرداد صادر شده،  
نپذیرفته بود - کافر خواند.  
مصدق در پاسخ دادستان  
گواهی خود را داد که: خدا  
یکی است. محمد فرستاده‌ی  
برحق خدا و علی جانشین  
برحق محمد است. نیز گفت:  
در شریعت اسلام هر کس این  
شهادت را به زبان آورد  
مسلمان است حنا اگر به  
دروغ گفته باشد.





لحظه‌هایی هستند به سنگینی تاریخ... لحظه‌هایی هستند که خود تاریخند...



این درست که بزرگمهر [وکیل مدافع تسخیری دکتر مصدق] قدرت و توانایی مقابله با قانون‌شکنی‌های دادگاه نظامی را - مانند وکلای سران نهضت آزادی [در سال‌های ۴۳-۴۲] - نداشت، ولی به عنوان یک وکیل تسخیری می‌توانست در چارچوب مقررات دادرسی ارتش، در برابر شرارت‌های آزموده و هتاک‌های او به پدرم، اعتراض کند و فریاد برآورد که دادستان حق ندارد به متهم دشنام بدهد و او را خائن و نامسلمان بخواند. اگر جرأت چنین کاری را هم نداشت، می‌توانست از وکالت تسخیری استعفا کند، نه این که مانند تماشاچیان ناظر و شاهد چنان صحنه‌های شرم‌آوری باشد (غلامحسین مصدق، ص ۱۳۶).

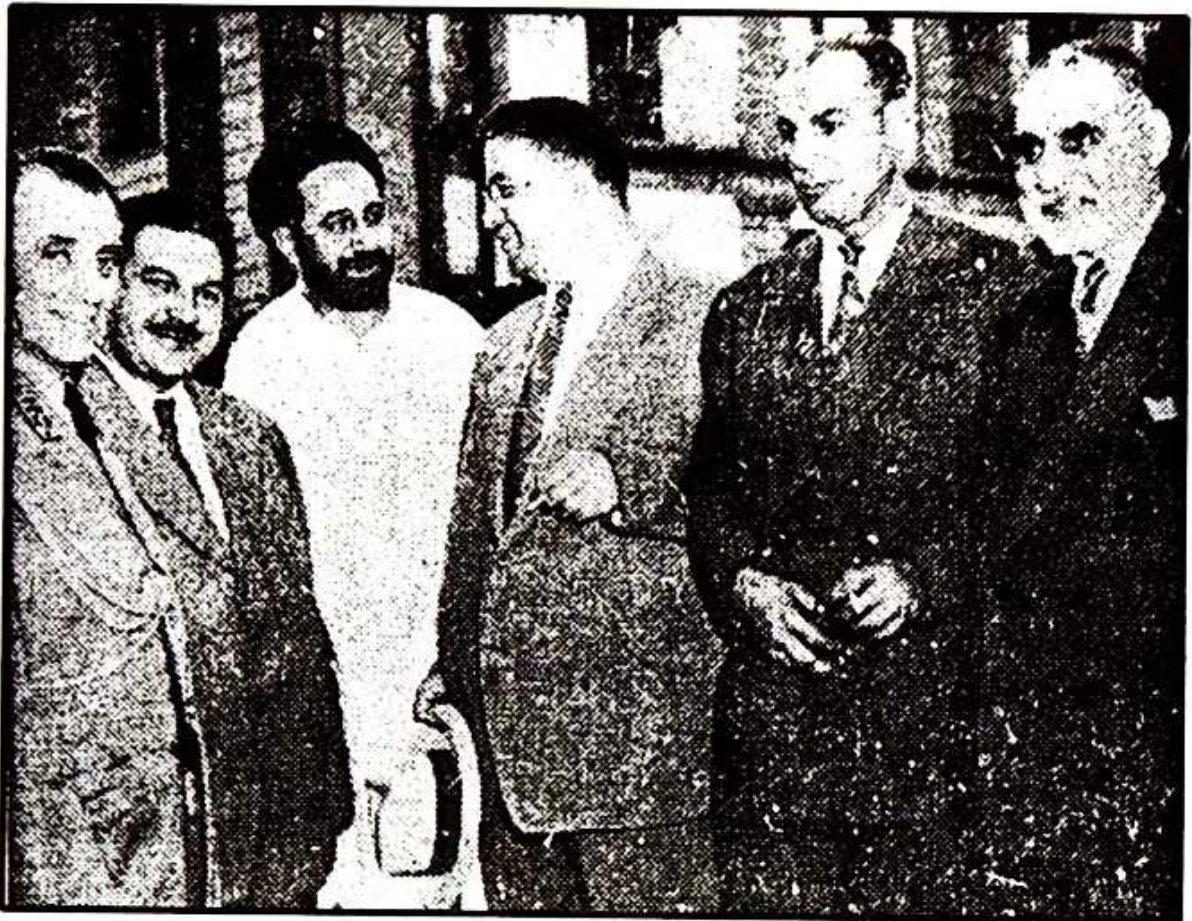




تصویر بالا:

در جلوی منزل شخصی دکتر مصدق (خیابان کاخ). در سمت راست دکتر مصدق، عباس خلیلی مدیر روزنامه‌ی اقدام ایستاده است و در سمت راست عکس - مرد چاقی که عینک به چشم دارد - دکتر مظفر بقایی کرمانی؛ از هم‌زمان (۱۴) دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی و لیدر حزب زحمتکشان ایران که با زاهدی و دربار ساخت و یکی از مهره‌های اصلی ۲۸ مرداد شد؛ او رییس هیأتی بود که افشار طوس - رییس شهربانی دولت ملی - را به قتل رساندند؛ یک موج سوار سیاسی حرفه‌ای که هیچ اعتقاد و آرمانی نداشت؛ در ماه‌های آخر دولت ملی به همراه مکی، شمس قنات‌آبادی و حایری‌زاده، اقلیت مخالف دولت را فعال کرد و حتا به جداساختن آیت‌الله کاشانی از بدنه‌ی نهضت ملی پرداخت؛ در روزهای آخر نیز به تلاش هر چه بیشتر برای ایجاد تفرقه در بین یاران جبهه‌ی ملی پرداخت و حتا شایعه کرد که بهرام شاهرخ - چهره‌ی تبلیغاتی معروف انگلستان - را در منزل دکتر فاطمی (آن هم دکتر فاطمی) دیده است؛ و سال‌ها به دربار خدمت کرد و در روزهای آغازین انقلاب اسلامی نیز شاگرد او، حسن آیت، دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی شد؛ از برای او، همین بس که پس از مرگش به سال ۱۳۶۷، حتا یک نفر از رجال سیاسی یا مردم در سوگش شرکت نداشتند؛ روزنامه‌هایی که خبر مرگ او را داده بودند، علت مرگ را بیماری‌های مقاربتی (ایدز؟) نوشته بودند

... و نفر دیگری که سمت چپ عکس - در کنار خلیلی و روبه‌روی بقایی - ایستاده است، حسین مکی است که با بقایی از نظر مردم، سببی بود که دو نصف شده باشد؛ زمانی که با اختلاف رأی فراوان نسبت به نفر دوم، وکیل شماره‌ی یک تهران شد، محبوب ملت بود و هر جا وارد می‌شد، روی دوش مردم حمل می‌گردید و عکس‌های او در کنار عکس‌های نخست‌وزیر، زینت بخش اتاق‌ها و مغازه‌ها بود؛ ظاهراً از این



که دکتر مصدق به او اجازه‌ی همراهی با هیأتی که به امریکا و سپس لاهه رفتند را نداد - چون دکتر مصدق شرط همراهی را، دانستن زبان خارجه قرار داده بود - از او دلگیر شد؛ برای جباه و مقام بالاتر به دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی خیانت کرد و به دربار و درباریان پیوست؛ لقب او از سرباز فداکار به سرباز خطاکار تغییر پیدا کرد و دیگر حتا زیر پای مردم هم جایی نداشت؛ حتا درباری‌ها هم او را به بازی نگرفته و او که تشنه‌ی مقام بود و خود را برای صدراعظمی آماده کرده بود، بوم‌وار خانه‌نشین باقی ماند؛ در اوایل انقلاب رنگ عوض کرد و با نوشتن کتاب‌هایی در باره‌ی دکتر مصدق، یک انقلابی مصدقی و ضددرباری مادرزاد شد و در شروع انقلاب در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی پیشنهاد کرد که نا عادی شدن روال کار، مملکت توسط یک شورا که مرکب از وزیران و نمایندگان مجلس پیش از کودتای ۲۸ مرداد که پس از آن هم سمت اجرایی نداشتند اداره شود (منظور وی انتخاب خودش به عنوان ریاست آن شورای خیالی بود)، اما ملت خیانت او را فراموش نکرده بودند؛ مدتی بعد که نگاه حکومت نسبت به دکتر مصدق تغییر کرد، در قالب برنامه‌ی «نگاهی به تاریخ، سیما، به قلب واقعیت‌ها پرداخت و علیه دکتر مصدق حرف‌ها زد و کارنامه‌ی سیاهش را سیاه‌تر کرد؛ و سال پیش مانند نیمه‌ی دیگرش، دکتر بقایی، بدون هیچ تشیعی دنیای خیانت‌ها و تزویرها را ترک گفت...

بینید چه کسانی دکتر مصدق را دوره کرده‌اند! به تصویر پایین توجه کنید:

از چپ به راست؛ سیه‌د زاهدی، نادعلی کریمی، شمس قنات‌آبادی، دکتر بقایی کرمانی، حسین مکی و حایری‌زاده؛ چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد. گفتنی است، شمس قنات‌آبادی (رهبر مجمع مسلمانان مجاهد) در سال ۱۳۵۵ توسط گروه مهدی هاشمی به قتل رسید.



کسی که در سمت راست تصویر ایستاده و دست در جیب بارانی خود کرده، شاپور جی معروف به شاپور ریپورتر است. شاپور جی فرزند اردشیر جی، از بنیان‌گذاران فراماسونری وابسته به انگلیس و کسی که رضاخان را پیدا کرد، آموزش داد و برای کودتا به انگلیسی‌ها پیشنهاد نمود، است.

سرشاپور ریپورتر، سر جاسوس غرب در ایران و دارنده‌ی نشان‌های O.B.E (به‌خاطر خدماتش به حفظ منافع بریتانیا در ایران) و K.B.E (شوالیه‌ی امپراتوری بریتانیا) و کسی است که به گفته‌ی ارتشبد حسین فردوست، در دو دیداری که محمدرضا شاه با ملکه‌ی انگلستان داشت، بین آن دو نشسته بود. در پایین تصویر، دست‌خط شاپور ریپورتر به چشم می‌خورد که نوشته است: **Mission accomplished** (ماموریت انجام شد).

این تصویر از کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی برداشته شده که توسط موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی تهیه شده است. در این کتاب دو جلدی (به ویژه جلد دوم، چون جلد اول خاطرات فردوست است که بر او حرجی نیست)، هر جا نامی از دکتر مصدق برده شده، کتاب از حالت پژوهشی حرفه‌ای خود خارج و چند جمله‌ی کنایه‌آمیز راجع به مصدق قید شده است، در حالی که تهیه‌کنندگان این کتاب با وجود در اختیار داشتن هزاران مدرک، کوچک‌ترین چیزی علیه درست‌کاری و ناوابستگی دکتر مصدق پیدا نکرده‌اند، چه اگر غیر از این بود، از آن به دفعات در این کتاب استفاده می‌کردند... شاید همین یک عکس، بهترین پاسخ باشد.

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت،

سرها در گریبان ست.

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پا را دید، نتواند،

که زه تاریک و لغزان ست.

و گر دست محبت سوی کس یازی،

به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛

که سرما سخت سوزان ست.

نفس، کز گرمگاه سینه می آید برون، ابری شود تاریک.

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت.

نفس کاینست، پس دیگر چه داری چشم

ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین!

هوا بس ناجوانمردانه سردست... آی...

دمت گرم و سرت خوش باد!

سلام را تو پاسخ گوی، در بگشای!

منم من، میهمان هر شبت، لولی وش مخموم.

منم من، سنگ تپیا خورده ی رنجور.

منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ی ناچور.

نه از رومم، نه از زنگم، همان بی رنگ بی رنگم.

بیا بگشای در، بگشای، دل تنگم.

حریفا! میزبانان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج نمی برود.

تگرگی نیست، مرگی نیست.

صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان ست.

من امشب آمدستم وام بگزارم.

حسابت را کنار جام بگذارم.

چه می گویی که بی گه شد، سحر شد، بامداد آمد؟

فریبت می دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحر که نیست.

حریفا! گوش سرما برده است این، یادگار بیلی سرد زمستان ست.

و قندیل شبهر تنگ میدان، مرده یا زنده،

به تابوت ستیر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهان ست.

حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان ست.

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت.

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست ها پنهان،

نفس ها ابر، دل ها خسته و غمگین،

درختان اسکلت های بلور آجین،

زمین دل مرده، سقف آسمان کوتاه،

غبار آلوده مهر و ماه،

زمستان ست.

م. امید